

نالیخ

۵۸

فصل نامه آموزشی، تحلیلی و اطلاع رسانی
دوره شانزدهم / شماره ۳ / بهار ۱۳۹۴



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی

مدیر مسئول: محمد ناصری
سر دبیر: مسعود جوادیان
مدیر داخلی: محمد حسین معتمد راد
هیئت تحریریه: دکتر فرج الله احمدی
مسعود جوادیان
دکتر عطاء الله حسنی
دکتر عبدالرسول خیر اندیش
دکتر نیره دلیر
دکتر نصر الله صالحی
دکتر طوبی فاضلی پور
دکتر حسین مفتخری
ویراستار: جعفر ربانی
طراح گرافیک: مهسا قباپی
نشانی مجله:
تهران صندوق پستی ۶۵۸۵-۱۵۸۷۵
تلفن امور مشترکین: ۷۷۳۳۵۱۱۰ و
۷۷۳۳۶۶۵۶
نمبر: ۸۸۳۰۱۴۷۸
تلفن مجله: ۸۸۳۱۱۶۱-۹
داخلی: ۲۳۴
پیام گیر نشریات رشد:
۸۸۳۰۱۴۸۲-۸۸۳۹۲۳۲
پیامک: ۳۰۰۰۸۹۹۵۹۷
مدیر مسئول: ۱۰۲
دفتر مجله: ۱۱۳
امور مشترکین: ۱۱۴
پیام نگار: tarik@roshdmag.ir
www.roshdmag.ir
وبگاه:
چاپ: شرکت افست (سهام عام)
شمارگان: ۴۵۰۰ نسخه

- یادداشت سردبیر: تاریخ، مهم ترین مؤلفه هویت ملی / ۲
اصلاحات ارضی از نگاهی دیگر (گفت و گو با محمد تقی امامی خوئی) / ۳
ولایتعهدی امام رضا(ع)؛ علل و پیامدها / حامد شاکریان / ۵
علویان طبرستان / دکتر موسی الرضا بخشی استاد / ۱۳
اگر بگوییم، فراموش می کنیم! / مریم کاهانی / ۱۸
نقش ها خبر از چه دارند؟ / دکتر نفیسه صداقت / ۲۱
هون ها / دکتر ترحم امیری امرایی / ۲۴
اقتصاد و بازرگانی در عصر اشکانیان / اسماعیل نساجی زواره / ۲۸
خاندان های ایرانی در سده های نخستین اسلامی / سیدرضا شریعتی راد / ۳۲
جرون نامه / سکینه سلیقه دار / ۳۶
نهیضت مقاومت جنوب / فاطمه نجفی کشکولی / ۴۲
صنیع الدوله، نخستین رئیس مجلس شورای ملی / جعفر ربانی / ۴۸
روایتگر حماسه دلیران / اکبر حکیمی پور / ۵۲
حاج آخوند بزرگ، مردی از دیار فریدونشهر / ناهید قلانی / ۵۸
قلعه دختر، آتشکده یا چیزی دیگر؟ / مسعود جوادیان / ۶۴

قابل توجه نویسندگان و مترجمان:

● مقاله هایی که برای درج در مجله می فرستید، باید با اهداف و رویکردهای آموزشی تربیتی فرهنگی این مجله مرتبط باشند و نباید قبلاً در جای دیگری چاپ شده باشند. ● مقاله های ترجمه شده باید با متن اصلی همخوانی داشته باشند و متن اصلی نیز همراه آن باشد. چنان چه مقاله را خلاصه می کنید، این موضوع را قید بفرمایید. ● مقاله یک خط در میان، در یک روی کاغذ و با خط خوانا نوشته یا تایپ شود. مقاله ها می توانند با نرم افزار word و بر روی CD و یا از طریق رایانامه مجله ارسال شوند. ● نشر مقاله باید روان و از نظر دستور زبان فارسی درست باشد و در انتخاب واژه های علمی و فنی دقت لازم مبذول شود. ● محل قراردادن جدول ها، شکل ها و عکس ها در متن مشخص شود. ● مقاله باید دارای چکیده باشد و در آن هدف ها و پیام نوشتار در چند سطر تنظیم شود. ● کلمات حاوی مفاهیم نمایه (کلید واژه ها) از متن استخراج و روی صفحه ای جداگانه نوشته شوند. ● مقاله باید دارای تیتراژ اصلی، تیتراژ فرعی در متن و سوتیتر باشد. ● معرفی نامه کوتاهی از نویسنده یا مترجم پیوست شود. ● مجله در رد، قبول، ویرایش و تلخیص مقاله های رسیده مختار است. ● مقالات دریافتی بازگردانده نمی شود. ● آرای مندرج در مقاله ضرورتاً مبین رأی و نظر مسئولان مجله نیست.



تاریخ

مهم‌ترین مؤلفه هویت ملی

بشر از دیرباز، هم به شناخت گذشته علاقه‌مند بوده و هم به حضور خود در آینده، از به جا گذاشتن یاد و یادمانی از خود، برای آیندگان! کتیبه‌ها، سال‌نامه‌ها، کتاب‌های تاریخی، خاطرات، سفرنامه‌ها و نظایر آن، حاصل و نتیجه همین میل دوگانه بشر به گذشته و آینده است. این‌ها همه چیزی نیست جز تاریخ. در واقع تاریخ عبارت است از گذشته! کدام گذشته؟ چه بخشی از گذشته؟ بخش‌های گوناگون که هر بُعدی از آن برای گروه یا گروه‌هایی حائز اهمیت است؛ تاریخ سیاسی، تاریخ اقتصادی و اجتماعی، تاریخ اندیشه‌ها و تطور آن‌ها، تاریخ تمدن‌ها، تاریخ فلسفه، تاریخ صنایع و تاریخ تاریخ (تاریخ تاریخ‌نگاری) و غیره که هر یک از جهاتی برای ما اهمیت دارد و بدان نیازمندیم.

مطالعه تاریخ اعم از سرگذشت بزرگان، داستان سفرهای اکتشافی، نبردها و نتایج آن، تحول و تطور دست‌سازهای بشر، همه و همه برای ما آموزنده است و لذت‌بخش. حداقل این است که هر یک از ما به دانستن تاریخ حرفه و تخصص خود نیازمندیم، شیمی دان به تاریخ شیمی، ادیب به تاریخ ادبیات، فیلسوف به تاریخ فلسفه و ...

مطالعه تاریخ، ما را با چگونگی و چرایی وضعیت کنونی مان آشنا می‌سازد و در نتیجه درک حال را برایمان آسان‌تر می‌نماید. مطالعه تاریخ موجب رشد عقلانی و روانی جوانان می‌شود و آنان را به اندیشه و امی دارد و فواید تربیتی و اخلاقی چشمگیری برای ایشان دارد. به همین دلیل است که امام علی (ع) در وصیت معروف خویش به فرزندش امام حسن (ع)، وی را به غور در گذشته فرامی‌خواند و خود را مثال می‌زند که آن قدر در باب اعمال و رفتار گذشتگان دقیق شده که گویی با آنان زیسته است. امروزه هویت ملی از مباحث جدی میان اندیشمندان و ملت‌هاست. (علی‌رغم روند جهانی شدن و سرعت روبه‌تزايد آن) ملت‌ها برای ابراز وجود و برای بقای خود، به هویت ملی نیازمندند. هویت ملی چیست؟ ویژگی‌های یک ملت است، مؤلفه‌های مشترک یک ملت است. ملت‌ها برای تعریف و تشریح هویت ملی‌شان از چه چیزهایی مدد می‌جویند؟ تاریخ، زبان، دین و آیین ... مهم‌ترین مؤلفه هویت ملی همان تاریخ است.

نظام‌های تربیتی، برای تبیین و تشریح آموزه‌های خود، به تاریخ نیازمندند و از آن مدد می‌جویند. نمونه آن قرآن کریم است که مکرر به بیان سرگذشت خوبان و بدان می‌پردازد و نیز ما را به تأمل و تفکر در سرگذشت ملت‌های پیشین و نتایج رفتارهای ایشان فرا می‌خواند. نیز، از دیرباز تاریخ برای نظام‌های سیاسی از اهمیت زیادی برخوردار بوده است، چرا که به کمک آن می‌کوشند اهداف سیاسی، فرهنگی و تربیتی خود را جامه عمل بپوشند.

در گذشته، علم تاریخ، ساده، بسیط، خام و تا حدودی آشفته بود. به مرور زمان با ظهور اندیشمندان، پژوهشگران و مورخان برجسته، مدون شد روش‌های تحقیق شسته‌رفته یافت، حدود و ثغور آن مشخص گشت، سبک‌ها و نظریه‌های گوناگون را تجربه کرد و روز به روز گسترده‌تر شد. امروزه نسخه‌شناسی، سکه‌شناسی، باستان‌شناسی، آمار، جامعه‌شناسی، زبان‌شناسی و ... علوم اند که مورخان از دستاوردهای آنان در پژوهش‌های خود بهره می‌برند.



اصلاحات ارضی از نگاهی دیگر

پای صحبت استاد محمدتقی امامی خوئی

مسعود جوادیان



اشاره

در یک صبح بهاری همراه با غلامرضا بهرامی عکاس مجله راهی دانشگاه شهید بهشتی شدیم تا با استاد محمدتقی امامی به گفت‌وگو بنشینیم. پس از گفت‌وگو که در فضایی صمیمی صورت گرفت، خانم معصومه دیودار کار تنظیم آن را به عهده گرفت. سپس آن را برای استاد فرستادم و استاد چندی بعد آن را بازگرداند؛ با تغییرات بسیار. این شما و این هم حاصل آن گفت‌وگو.

● آقای دکتر امامی، از اینکه وقت‌تان را در اختیار ما گذاشتید سپاسگزاریم. لطفاً کمی از خودتان بگویید.

محمدتقی امامی خوئی متولد آبان ماه ۱۳۱۸ در شهر خوی. تحصیلات ابتدایی و متوسطه خود را تا پنجم متوسطه در شهر خوی به پایان رساندم و دیپلم خود را در رشته طبیعی از دبیرستان منصور تبریز گرفتم و بلافاصله در سال ۱۳۳۸ در بانک کشاورزی مشغول خدمت شدم. در سال ۱۳۴۱ ضمن کار در دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز در رشته تاریخ به تحصیل پرداختم. همسایه و همکار استاد شهریار بودم که دوست دایی بزرگ من بود. اشعارش ورد زبان تمام جوانان بود. گاهی با حضور در خدمتش از نصایح و خاطراتش لذت‌هایی بردم.

شروع تحصیل من مصادف با شروع اصلاحات داخلی در آذربایجان بود که بانک کشاورزی برای جبران کمبود مالکین و تأمین اعتبار مورد نیاز کشاورزان نقش برجسته‌ای به عهده گرفت زیرا حسن ارسنجانی وزیر وقت معتقد بود باید نقش اساسی این برنامه عظیم را به عهده جوانان گذاشت. لذا بنده نیز ضمن

تحصیل در دانشگاه به‌عنوان رئیس اکیپ بانک برای پرداخت اعتبار عازم دهات شدم. آن موقع آگاهی در دهات بسیار اندک بود ما را رئیس خطاب می‌کردند و کلیه مشکلات خود را با ما در میان می‌گذاشتند. مثلاً برای بهبود بیماری‌های خود و خانواده‌شان از ما طلب دارو می‌کردند؛ اکثر شناسنامه‌ها با سن آن‌ها تطبیق نمی‌کرد. زیرارسم بود هنگامی که یک فرزند آن‌ها فوت می‌کرد پس از چند سال شناسنامه او را به فرزند جدید می‌دادند. زنان و دختران برای گرفتن اعتبار، از زدن انگشت ابا می‌کردند فکر می‌کردند که ما قصد شوهر دادن آن‌ها را داریم! کشاورزان پول دریافتی از بانک را به جای سرمایه‌گذاری در کشاورزی و مایحتاج آینده صرف خرید رادیو، ضبط‌صوت، چراغ‌گاز و پتو می‌کردند و یا عازم زیارت مشهد می‌شدند؛ لذا تمام کاسب‌های نواحی به دنبال ما بودند زیرا دادن اعتبار به هر ناحیه عامل رونق موقتی کسب کار منطقه می‌شد.

اجرای برنامه اصلاحات ارضی در ابتدا به علت خلع سلاح شدن مالکین قدرتمند، با مشکلات فراوانی مواجه گردید و در بعضی نواحی موجبات قتل و اسارت کارکنان را به همراه داشت. هنگامی که شاه به همراه وزرا برای بازدید و تشویق برنامه‌ها به آذربایجان آمد اکثر کشاورزان حاضر در مسیر راه‌ها، به جای زنده باد شاه زنده باد حسن جانی (ارسنجانی) سر می‌دادند که موجبات نگرانی سازمان اطلاعات و خلع ارسنجانی از وزارت و دادن مقام سفارت ایتالیا به او گردید.

● کلاً برداشت شما از اصلاحات ارضی چه بود؟

تا زمان وزارت آقای ارسنجانی همه‌چیز به خوبی پیش می‌رفت

ولی با عوض شدن او که جانشینانش اکثر از امرای ارتش بودند و تجربه کافی در این زمینه نداشتند مشکلات اصلاحات ارضی آغاز گردید. زمین‌های مالکین به کشاورزان صاحب‌المکان (خرده مالکان مقیم دهات) واگذار گردید. کشاورزان خوش‌نشین و کم‌درآمد سهم قابل توجهی از این اصلاحات نبردند و لارویی نشدن و رها شدن قنات‌ها پس از ترک بانک‌ها که مهم‌ترین عامل هستی و بقای دهات بود منجر به حفر چاه‌های عمیق با اعتبار بانک کشاورزی برای دهات گردید. حفر چاه‌های متعدد و عدم آگاهی کشاورزان موجبات خرابی و از کار افتادن ماشین‌آلات چاه‌ها و خشک شدن چشمه‌های آب دهات و از کار افتادن چاه‌ها گردید. اصول تقسیم آب‌ها در مسیر رودخانه‌ها به علت به دست‌گیری سازمان آب و به هم خوردن سیستم تقسیم‌بندی سنتی، موجبات نزاع و برخوردی در دهات گردید. فشار بانک برای وصول بدهی کشاورزان موجبات فرار آنها به شهرها گردید. آن‌ها زمین‌های خود را با قیمت نازل به خرده مالکان می‌فروختند. در نتیجه خرده مالکان به صورت مالکان بزرگ قنات‌ها در آمدند. کشاورزان فراری به شهرها در حاشیه شهرها در حصارآبادها و حلبی‌آبادها ساکن شدند. این جوانان پاک بی‌کار دهات به وسیله گروه‌های تبه‌کار شکار شده مورد استفاده قرار می‌گرفتند و یا در کارخانجات تازه تأسیس شده خان‌ها و یا مالکین قبلی با دستمزد ناچیز بدون بیمه و بازنشستگی و... مشغول کار می‌شدند. شکل‌گیری شرکت‌های تعاونی برای کمک و تأمین نیازهای آن‌ها نیز راه به جایی نبرد هر چند کارمندان وزارت کشاورزی و بانک کشاورزی زحمت می‌کشیدند ولی برنامه اصلاحات ارضی در بنیان خود مشکلات فراوانی داشت.

گسترش صنایع، رشد شهرنشینی، افزایش قشر متوسط و تحصیل فرزندان آن‌ها در دانشگاه‌ها زمینه گسترش اندیشه‌های فکری مختلف با زمینه قبلی بیشتر در مناطق شمال و آذربایجان گردید. دانشگاه‌ها به صورت مراکز فکری جامعه درآمدند مخصوصاً دانشگاه تبریز که جریانات فکری دانشگاه‌های آن روز را در دست داشت. بنده نیز کارشناسی خود را با رساله «انقلابات در قاره سیاه افریقا» تمام کردم. آن روزها افریقا مهم‌ترین مسئله روز جهان بود.

● فوق لیسانس را در همان جا خواندید؟

نه؛ من در امتحان کارشناسی ارشد دانشگاه تهران پذیرفته شدم. تأسیس دانشکده علوم اجتماعی با عناوین دروس جدید روز با استادان مجرب به وسیله زنده‌یاد دکتر غلامحسین صدیقی جامعه‌شناس و وزیر کشور کابینه دکتر مصدق عامل جذب بسیاری از دانشجویان رشته‌های مختلف به این دانشکده گردید. من نیز روی علاقه به علوم اجتماعی، بیشتر دروس کارشناسی ارشد خود را با این گروه گذراندم ولی چون کارمند بانک در تبریز بودم و دو ساعت غیبت موجب حذف درس می‌گردید، مجبور بودم کلیه دریافتی خود از بانک را صرف خرید بلیط هواپیما کنم. آن روز بلیط تبریز - تهران هشتاد تومان و حقوق بنده چهارصد تومان بود! خوشبختانه آقای دکتر صدیقی با آگاهی از وضعیت و علاقه من به این درس شرکت مرا در کلاس‌ها آزاد گذاشت و از من

خواست راجع به اتحادیه‌های شرکت‌های تعاونی رساله کارشناسی ارشد خود را با راهنمایی او انجام دهم. این پیشنهاد او موجبات خوشحالی و افتخار من شد. من کارشناسی ارشد را در سال ۴۶ تمام کردم و برای ادامه تحصیل عازم ترکیه شدم که با بودجه‌ام سازگاری داشت. ضمن اینکه کارمند بودم، رفت‌وآمدها به ترکیه ادامه یافت. پس از چهار سال در سال ۱۳۵۰ موفق به اخذ دکتری با رساله سازمان‌های اداری مشغول شدم، و بلافاصله به عنوان استاد مدعو مشغول تدریس در دانشگاه ملی آن روز و شهید بهشتی امروز گردیدم. زنده‌یاد دکتر غلامرضا رعدی آذرخشی از من خواست با ترک بانک، استاد تمام وقت دانشگاه شوم ولی با توجه به سابقه کاری و حقوق دریافتی، این کار به نفع بنده نبود.

از سال ۵۰ به ترتیب در دانشگاه‌های ملی (شهید بهشتی) و تهران، و بعد از انقلاب در دانشگاه‌های تربیت معلم، تربیت مدرس، الزهرا و آزاد اسلامی دوره‌های کارشناسی و کارشناسی ارشد و دکتری، و بیشتر در زمینه تاریخ‌های ترک مشغول تدریس شدم. این روند را امروز نیز در دانشگاه‌های محدودی ادامه می‌دهم. در این مدت به نوشتن مقالات متعدد، هم‌چنین ترجمه و تألیف نیز پرداخته‌ام. فهرست مقالاتم در گوگل موجود است.

● نظرتان درباره تاریخ چیست؟

تاریخ ما با اکثر علوم پیوند نزدیکی دارد مخصوصاً با اقتصاد. زنده‌یاد پروفسور هشترودی به هنگام سخنرانی در دانشگاه تهران در مورد نسبیت اینشتین در مورد اتم می‌گفت ۹۸ درصد مورخان و علما در مورد کشفیات خود مدیون تاریخ علوم هستند که روند تکامل علوم را از دوران اولیه تمدن تا به امروز ثبت کرده و عالمان امروزی با استفاده از تجارب ۹۹ درصد علوم گذشته یک درصد به آن افزوده‌اند. این یک درصد نیز از امروز وارد سینه تاریخ شده است. پس نقش تاریخ، تکامل عقل و خرد انسان است که در جریان تجربه عملی و کار مبارزاتی او ساخته می‌شود. اگر انسان آفریننده تاریخ است تاریخ نیز به نوبه خود سازنده انسان است؛ تاریخی که در اصالت کاری خود حرکت کند نه تاریخی که تنها به ذکر حوادث و سرگذشت نیروهای حکام و فرمانروایان آن‌ها اکتفا کند و به تعریف تمجیدشان بپردازد. زیرا تمام فرمانروایان بزرگ عالم، تاریخ می‌خوانند ولی هیچ موقع از تاریخ عبرت نمی‌گیرند.

● دست‌آورد شما در این مدت ۴۳ سال معلمی چه بوده است؟

فهماندن مفهوم حقیقی تاریخ در حد توان و اندوختن دوستان بسیار خوب صمیمی از میان دانشجویان؛ این اندوخته با ارزش با هیچ چیز زندگی قابل قیاس نیست.

گر بماندیم زنده، بر دوزیم
جامه‌ای کز فراق چاک شده
ور نماندیم عذر ما پپذیر
ای بسا آرزو که خاک شده

پی‌نوشت

استاد عطاءالله حسینی برای انجام این گفت‌وگو کمک و مساعدت کردند. بدین وسیله مراتب سپاس خود را از ایشان اعلام می‌دارم.

ولایتعهدی امام رضا(ع) علل و پیامدها

حامدشاکریان

دبیر تاریخ شهرستان بجنورد؛ منطقه راز و جرگلان

مقدمه

ولایتعهدی حضرت امام رضا(ع) در دوران مأمون عباسی، عصر جدیدی را برای شیعه رقم زد. غلبه مأمون بر برادرش امین که با یاری طاهر ذوالیمینین، سردار ایرانی مأمون میسر و موجب به تخت خلافت نشستن مأمون عباسی گردید موجب شد تا اختلاف عنصر ایرانی و عربی دستگاه خلافت به اوج رسد. این عامل موجب شد تا خلیفه بر تخت نشسته که از مادری ایرانی متولد شده بود به سوی دایی زادگان خود رو کند و خراسان را مرکز خلافت خود برگزیند. سپردن منصب ولایتعهدی به علی بن موسی الرضا(ع) از سوی مأمون به دنبال سیاست جلب حمایت ایرانیان از سویی و سلطه بر خاندان بنی هاشم و بزرگان علوی از سوی دیگر بود و سبب شد حضرت رضا(ع) با اکراه مدینه را به سوی مرو ترک گوید. با این حال، حضور فعال امام، سیاست خلیفه عباسی را ناکام گذاشت حوادث و وقایع را به گونه ای رقم زد که بر خلاف خواست و نظر مأمون بود.

تبیین علل پذیرفتن ولایتعهدی از سوی امام رضا(ع)، اقدامات مأمون در جهت بهره گیری تبلیغاتی از این واقعه، و چگونگی حضور حضرت ثامن الائمه(ع) در دربار خلافت عباسی، نحوه برخورد مأمون با عموزاده خود و پیامد این وقایع در این مقاله مورد بحث قرار گرفته و به بررسی ابعادی از آن پرداخته شده است.

کلیدواژه‌ها: امام رضا(ع)، ولایتعهدی، مأمون، عباسیان، علویان، دربار، خلافت





علل دعوت مأمون از امام رضا(ع) برای ولایتعهدی

به خلافت رسیدن مأمون عباسی، که پس از مرگ پدر خود هارون الرشید، با جدال برادر بر سر حکومت آغاز شد، پیدایش عصری جدید را در حکومت عباسیان رقم زد؛ عصری که موجب رشد و گسترش حضور علویان در عرصه سیاسی و اجتماعی شد. کوتاه اینکه، حضور امام رضا(ع) در دربار عباسیان در خراسان، زمینه‌ساز حرکتی شد که تأثیرات شگرفی را در عرصه سیاسی و فرهنگی جهان اسلام شکل داد.

پس از تلاش‌های ایرانیان در به قدرت رساندن عباسیان برخوردهای سیاسی و مخالفت با نفوذ ایرانیان در میان عرب‌ها شدت گرفت. می‌دانیم که اولین اقدام عباسیان در کشتن ابومسلم خراسانی با واکنش‌های سیاسی و نظامی خراسانیان و نیز قیام‌های متعدد بر ضد آن‌ها در منطقه خراسان روبه‌رو شد و در نهایت سبب شد تا در جنگ امین و مأمون، بار دیگر ایرانیان بر مسند قدرت تکیه زنند. (اکبری، ۱۳۸۶: ۳۶)

مأمون که از مادری ایرانی متولد شده و در محیطی ایرانی نیز پرورش یافته بود، تعلق خاطری به ایرانیان داشت و خصوصیات این جامعه را به خود گرفت. از جمله این ویژگی‌ها نگاه غیرمتعصبانه وی به خاندان حضرت علی(ع) بود.

با توجه به تمایل ایرانیان به علویان و نیز رفتار مأمون، برخی از مورخان مأمون را علوی و شیعه معرفی کرده‌اند. آن‌گونه که طقوش در کتاب دولت عباسیان می‌نویسد «(مأمون) به علت اینکه مادرش ایرانی بود و به حقانیت و خلافت و خلافت علی بن ابیطالب(ع) و فرزندان‌ش بعد از او، ایمان داشت و ارتباطی تنگاتنگ با

خراسان داشت، از این‌رو اعلان تشیع کرد و به علویان متمایل شد.» (طقوش: ۱۳۴)
در شخصیت مأمون آنچه جلب توجه می‌کند دعوت وی از رهبر علویان، یعنی امام رضا(ع) جهت حکومت‌داری است و این واقعه‌ای است که نمی‌توان از آن به سادگی عبور کرد. در بیان علت این رویداد یا اقدام مأمون، علاوه بر گرایش ایرانی خود او که پیشتر اوصاف آن رفت از مورخان از جمله میرخواند نقل شده که: «از اطراف و اکناف ولایت اسلام، خروج می‌کردند، و مأمون از این جهت پیوسته ملول و دل‌تنگ بود و سرانجام با عاقلان و اصحاب رأی در این باب مشورت کرد. رأی‌ها بر آن قرار گرفت که باید یکی از اولاد امیرالمؤمنین علی(ع) را که آراسته به حلیه علم و زیور عمل باشد ولیعهد ساخت و قرعه اختیار بر امام علی بن موسی الرضا(ع) افتاد.» (اکبری، ۱۳۸۷: ۱۲۱)

در واقع حرکت‌ها و جنبش‌های علوی علیه عباسیان، از آن زمان اوج گرفت که عباسیان با شعار «الرضا من آل محمد» و شعار ولایت‌داری حکومت به رهبری علویان، قیام خود را آغاز کردند اما برخلاف این شعار حکومت را خود به دست گرفته، با علویان به کینه‌ورزی برخاستند که در نتیجه موجب شد تا قیام‌های متعددی آغاز گردد که اوج آن در دوره هارون الرشید و مأمون بود. در دوره مأمون عباسی خروج ابن طباطبا و حمایت ابوالسرایا از او، تأثیر فراوان در عرصه سیاسی و اجتماعی گذاشت؛ چرا که دامنه این مخالفت‌ها آنچنان بالا گرفت که سایر علویان نیز بنای تعرض گذاشتند.

سرانجام در شهرهای بصره و اهواز زیدبن موسی بن جعفر، در یمن ابراهیم بن موسی بن جعفر، در فارس اسماعیل بن موسی بن جعفر، در مکه حسن افضس و در مداین محمدبن سلیمان به قدرت رسیدند که هر کدام به عنوان يك علوی طرفداران زیادی به گرد خود داشتند. به دنبال این قیام‌ها، دیگر اقالیم نیز دستخوش آشوب گردید، چنان‌که حجاز به دست محمدبن جعفر افتاد و احمدبن عمر بن خطاب ربیعی بر نصیبین و توابع آن چیره شد. در موصل سیدبن انس، در میافارقین موسی بن مبارک یشکری، در ارمنستان عبدالملک بن حجاف بن سلمی و در عراق عجم (ایالت جبال ایران) ابودلف عجلی به قدرت رسیده بودند. در

ابوالحسن علی بن حسین مسعودی

مروج الذهب

(جلد اول)

ترجمه

ابوالقاسم پاینده



تهران ۱۳۷۸



مدت را باید نشانگر شرایط پیش آمده جدید و الزام مأمون به این امر تلقی کرد. (اکبری، ۱۳۸۷: ۱۱۹)

البته مشکل مأمون در این زمان تنها علویان نبودند بلکه خاندان عباسی نیز عامل تهدیدکننده دیگری برای او به حساب می‌آمدند. زیرا عباسیان و خاندان هاشمی اختلافات دیرینه با مأمون داشتند و کشتن امین به دست طاهر ذوالیمینین سردار ایرانی مأمون، به‌عنوان خلیفه مشروع که از نسل اعراب بود، بر خشم آنان افزود، به‌ویژه که مأمون در مقابل پایگاه آن‌ها در بغداد، مرورا انتخاب کرده بود و رضایتی به حضور در بغداد نداشت. (همان، ۱۲۱).

منافع ولایتعهدی امام رضا(ع) برای مأمون

ولایتعهدی امام رضا(ع) برای مأمون از چند جهت مفید بود، یکی از آن رو که قیام سادات علوی را خاموش یا بی‌اثر می‌کرد. علویان که پیوسته قیام کرده و به فکر براندازی حکومت مأمون بودند، اکنون با دیدن اینکه سرآمد و پاک‌ترین علویان ولیعهد شده است به امید آنکه خلافت به آن‌ها خواهد

رسید آرام می‌شدند. وانگهی ایرانیان نیز که در حمایت از علویان نقش بارزی داشتند به‌عنوان دایی‌زادگان مأمون در دفاع از او شیفته‌تر می‌شدند، چون آن‌ها به خاندان علوی روی هم رفته علاقه‌مند بودند. مأمون در جلب حمایت ایرانیان از اینکه مادرش «مراجل» یک زن ایرانی بود بسیار استفاده کرده بود (قرشی، ۱۳۷۳: ۵۸۴) مردم همواره احترامی خاص برای علویان، به‌ویژه امامان شیعه قائل بودند و این خود سبب شده بود به آنان اعتقاد و اعتماد بیش از حدی معمول داشته باشند، هاله‌ای از تقدس که امامان را فرا گرفته بود، همه را در

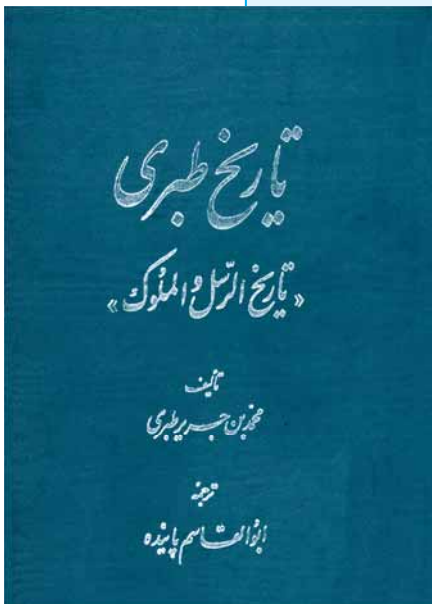
چنین شرایطی مأمون به ناچار تنها راه حیات و بقای حکومت خود را در حمایت علویان در کنار عنصر ایرانی از خود می‌دید. (همان: ۱۲۰)

سلطانی گنابادی در اشاره به نقش فضل بن سهل وزیر ایرانی مأمون می‌نویسد: «اغلب بلاد بر آشفتنند و آشوب بر همه جا مستولی گردید. فضل بن سهل منشأ آشوب‌ها را در نظر مأمون میل شدید علویان به خروج جلوه می‌داد و برای تسکین اغتشاشات و استقرار انتظام در امور بلاد، چنین مصلحت‌بینی می‌کرد که مأمون یک نفر از علویان را به ولایتعهدی خود تعیین نماید تا هم جوش و خروش علویان تسکین یابد و اضطرابات ملکی رفع شود و هم صلۀ رحم به جای آورده و در نزد خدا و رسول (ص) مأجور و مثناب باشد.» (سلطانی گنابادی، ۱۳۸۵: ۱۰۶)

سخنان فضل، با توجه به جایگاه و قدرت و مکنتی که وی در نزد مأمون داشت در تصمیم خلیفه عباسی برای حضور علویان در عرصه حکومت بی‌تأثیر نبود. فضل که در مقابله با اعراب درباری بود در پی آن بود تا با انتقال حکومت به علویان موجب شود با نفوذ مردمی علی بن موسی الرضا(ع) و مریدان او در خراسان از سوی خلیفه عباسی تمهیداتی برای حضور او در حکومت مرو فراهم شود. (مهدی‌نیا، ۱۳۸۵: ۸۸)

عده‌ای نیز بر آن هستند که «شاید قبلاً فضل بن سهل با مأمون شرط کرده بوده که از علویان در حکومت بهره‌گیرد و با قبول این پیشنهاد از سوی مأمون بوده که او را در امر حکومت‌داری یاری کرده است. زیرا با توجه به مخالفت اعراب با فضل که ایرانی بود، انتظار نمی‌رفت حضوری فعال در دربار داشته باشد. اما تلاش مأمون در جذب ایرانیان و دوری از اعراب این نیاز را مرتفع می‌کرد.» (همان: ۸۸)

برخی «نذر و تعهد» مأمون را در واگذاری خلافت به علویان، دلیلی بر نیت صادقانه او در انتخاب امام رضا(ع) به ولیعهدی دانسته‌اند چه او خود بیان کرده بود که «من با خدا عهد کردم که اگر بر برادرم امین پیروز شدم، خلافت را به برترین مردم از خاندان ابی طالب بسپارم» اما واقعیت این است که از زمان پیروزی او تا ولایتعهدی امام رضا(ع) دو سال سپری شده بود؛ یعنی وفای به عهد بعد از این سکوت دراز



**مأمون مسیر
حرکت امام (ع)
به خراسان را
به گونه‌ای تنظیم
کرده بود تا گذر آن
حضرت به مراکز
اصلی تشیع،
یعنی کوفه در
عراق عرب و قم
در عراق عجم
نیفتد، مبادا مردم
به دلیل علاقه
به آن حضرت
شورش کنند**



برابر آن به خضوع واداشته و یک نوع تسلیم درونی را برای مردم نسبت به آن به وجود آورده بود. مأمون می کوشید تا با دعوت از رهبران علوی، این قداست را به شکلی درهم ریخته و حداقل آن‌ها را چون سایر مردمی که وقتی به حکومت رسیدند مرتکب ظلم و فساد می شوند نشان دهند. (جعفریان، ۱۳۸۰: ۴۳۵) ناگفته نماند در این دوران پایگاه‌های مردمی امامان شیعه بسیار شده و نفوذ مکتب امام علی (ع) از نظر روحی و فکری و اجتماعی مسلمانان که با امام به طور آگاهانه و همیاری عمل می کردند افزایش یافته بود. (ادیب، ۲۸۴)

ولایتعهدی امام رضا (ع)

مسعودی چگونگی دعوت از امام رضا (ع) را این گونه شرح می دهد: «به سال دویست مأمون، رجاء بن ضحاک و یاسر خادم را پیش علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی (ع) فرستاد که او را بیاورند و او را محترمانه پیش مأمون بردند. علی بن موسی الرضا (ع) در مرو پیش مأمون رسید و مأمون او را در منزل شایسته جا داد.» (مسعودی، ۱۳۴۷: ۴۴۱)

مأمون مسیر حرکت امام به خراسان را به گونه‌ای تنظیم کرده بود تا گذر آن حضرت به مراکز اصلی تشیع، یعنی کوفه در عراق عرب و قم در عراق عجم نیفتد، مبادا مردم به دلیل علاقه به آن حضرت شورش کنند؛ لذا آن حضرت از مدینه به مکه، از آنجا به قادسیه، سپس به بصره و اهواز رفت و از اهواز حوالی بهبهان به اصطخر فارس و از آنجا به یزد و طبرس و از آنجا به نیشابور و سرانجام به مرو رسید (ولایتی، ۱۳۶۶: ۱۱۸)

مأمون عباسی همچنین ضمن دعوت امام رضا (ع) جمعی از طالبیان را به مرو فراخواند و همچنین جمعی از بنی العباس را که عدد آن را سی هزار نوشته اند. (سلطانی گنابادی، ۱۰۶)

با ورود امام رضا (ع) به مرو مأمون خواص یاران خود را فراهم آورد و گفت که در فرزندان عباس و فرزندان علی (ع) نگر بسته و هیچ کس را از علی بن موسی الرضا (ع) برای خلافت شایسته تر ندیده است و به عنوان ولایتعهدی با او بیعت کرد. (مسعودی، ۱۳۴۷: ۴۴۴)

الزام امام رضا (ع) به ولایتعهدی

نویسنده عیون اخبار الرضا (ع) واگذاری

ولایتعهدی به امام رضا (ع) را این گونه نقل می کند: «مأمون به حضرت رضا (ع) گفت: من مقام علمی و فضل و بی اعتنائی تو به دنیا و پارسایی ات و ترس از خدا و ورع و عبادت تو را شناختم. ای فرزند رسول خدا، ترا به خلافت سزاوارتر از خویش تشخیص دادم. حضرت فرمود: به بندگی پروردگار خود افتخار می کنم و به زهد و بی رغبتی به دنیا، نجات و خلاصی خود از شر را می طلبم، و با ورع و عدم نزدیکی به محرّمات الهی امیدوار رسیدن به سعادت و فائز شدن به بهره‌های خداوندی و درجات قرب درگاه اویم، و با تواضع و فروتنی در این دنیا آرزوی مقام بلند را به نزد پروردگار خود، عزوجل دارم.» (صدوق؛ ۱۳۷۲: ۱۳-۳۱۲)

مأمون که در نزد نزدیکان خود اظهار به واگذاری خلافت به خاندان رسول اکرم (ص) کرده بود پی در پی پذیرفتن این سمت به امام رضا (ع) را به ایشان عنوان می کرد و بر آن پافشاری داشت و این استمرار بدان حد بود که حتی طرفداران مأمون نیز او را شیعی دانسته‌اند و این اقدام مأمون را از روی صدق درون می دانند. (همان، ۳۱۶)

اما امام رضا (ع) این اقدام را ظاهر سازی می دانست به گونه‌ای که مأمون مجبور شد در مقابل خودداری امام رضا (ع) و پاسخ منفی آن حضرت ایشان را تهدید کند: «اکنون که



آن را (خلافت) نمی‌پذیری و حاضر نمی‌شوی من به عنوان خلافت با تو بیعت کنم پس ناچار ولیعهدی مرا باید قبول کنی (تا خلافت پس از من از آن تو باشد) امام رضا(ع) نیز که نیرنگ او را می‌شناخت فرمود « به خدا سوگند پدرم، از نیای گرامش از امیرمؤمنان (ع) از رسول خدا (ص) برای من حدیث کرد که من در زمان حیات تو مسموماً از دنیا می‌میرم و مظلوم کشته می‌شوم، در حالی که فرشتگان آسمان و زمین بر من گریه می‌کنند و در سرزمین غربت در کنار هارون الرشید مدفون می‌گردم.» (قمی، ۱۳۸۱: ۱۰۳۶)

این برخورد که حتی تا تهدید امام به مرگ نیز پیشرفت، نشان از اطلاع دقیق امام(ع) از سیاست مأمون و هدف خلیفه از واگذاری حکومت به ایشان دارد. برخورد امام رضا(ع) با ظاهرسازی مأمون و خلافت عباسیان گاه چنان برخورد تنیدی بود که در مقابل این جمله مأمون که «می‌خواهم خلافت را به تو بسپارم» گفت: «اگر این خلافت از آن تو است و حق تعالی تفویض این امر به تو نموده است پس جایز نیست لباسی را که واجب تعالی در بر تو کرده باشد به دیگری بپوشانی و اگر خلافت از تو نیست چیزی که از تو نباشد چون به دیگری می‌دهی.» (مقدس اردبیلی، ۱۳۹۴: ۶۵۳)

یا در جای دیگر امام(ع) در معرفی چهره حقیقی مأمون گفت: «تو نظرت این است که مردم بگویند علی بن موسی الرضا(ع) به دنیا و ریاست بی‌رغبت نیست بلکه این دنیا است که به او بی‌رغبت است، مگر نمی‌بینید چگونه از روی آرزو و طمع ولایتعهدی را پذیرفت، باشد که به خلافت نائل گردد.» (صدوق، ۱۳۷۲: ۳۱۴)

خود مأمون نیز آنگاه که مجبور به پاسخ‌گویی به اعتراض هواخواهان خود در منصوب کردن امام(ع) به ولایتعهدی می‌شود زیر نظر گرفتن حضرت، حمایت علویان از حکومت عباسیان، و کوچک کردن مقام آن حضرت در مقابل مردم و تنزل وجهه اجتماعی ایشان را به عنوان اهداف خود از این اقدام معرفی می‌کند و در ادامه یادآور می‌شود که پس از رسیدن به این اهداف او را از میدان سیاست حذف خواهد نمود. (جعفریان، ۱۳۸۰: ۴۳۱)

آنچه که از ظاهر رفتار مأمون به دست می‌آید آن است که وی با ظرافت خاص کوشید تا وانمود کند که در این اقدام، خلوص نیت دارد و از سر حق باوری نسبت به حق علویان و نیز علاقه وافر به امام رضا(ع) دست به این کار زده است. ظاهرسازی مأمون به اندازه‌ای ماهرانه انجام گرفت که حتی بعدها آن گونه که مورخان به سیدبن طاووس نسبت داده‌اند در مسئله شهادت امام رضا(ع)، مأمون را مبری از دست داشتن در شهادت حضرت دانسته‌اند و به عنوان يك فرد شیعه و یا متمایل به امام شناسانده شده است. (همان: ۴۳۱)

امام رضا(ع) در راستای روشننگری اینکه پذیرفتن ولایتعهدی بر او تحمیل شده است بسیار تلاش کرد. این حرکت از زمان حضور امام در مدینه و آغاز سفر به خراسان تا حضور در دربار مأمون ادامه داشت. صدوق در این باب از معمول سجستانی آورده است: «زمانی که برای بردن امام رضا(ع) به خراسان پیکی به مدینه آمد من در آنجا بودم. امام چندین بار از حرم بیرون می‌آمد و دوباره به سوی مدفن پیغمبر باز می‌گشت و با صدای بلند گریه می‌کرد. من به امام نزدیک شده و سلام کردم و علت این موضوع را از آن حضرت جويا شدم. در جواب فرمود: «من از جوار جدم بیرون رفته و در غربت از دنیا خواهم رفت.»





... امام (ع) فرمود: «من از جوار جدم بیرون رفته و در غربت از دنیا خواهم رفت»



ایشان همچنین چون خواست از مدینه خارج شود افراد خانواده را جمع کرد و فرمود تا برای ایشان گریه کنند. سپس با تقسیم ۱۲ هزار دینار در بین آنان یادآور شد که دیگر به سوی آنان باز نمی‌گردد همچنین از بردن افراد خانواده با خود خودداری کرد. (صدوق، ۱۳۷۲: ۲۱۸)

مأمون در ششم ماه مبارک رمضان سال ۲۰۱ (ه.ق) پس از واگذاری ولیعهدی به امام رضا(ع)، در جمع عمومی، ولایتعهدی آن حضرت را به مردم اعلام نمود و خلیق را امر به بیعت با آن حضرت نمود و او را «الرضا من آل محمد» لقب داد و امر کرد که لواها و علم‌های سیاه را که شعار بنی‌عباس بود به علم‌های سبز تبدیل کرده و نام حضرتش را بر دینار و درهم ضرب نمایند. (طبری، ۱۳۷۲: ج ۱۳: ۵۶۵۹)

در این بین تلاش‌های بسیار کرد تا از مقام علمی و دینی حضرت رضا(ع) بکاهد که برگزاری محافل علمی یکی از روش‌ها بود که به بیان همگان «امام با هیچ عالم یهودی، نصرانی و ... روبه‌رو نمی‌شد جز آنکه بر او برتری می‌یافت و مردم می‌گفتند آن حضرت شایسته‌تر از مأمون برای تصدیق مقام خلافت است.» (جعفریان، ۱۳۸۰: ۴۴۳)

همچنین حوادثی چون بروز خشک‌سالی و دعوت از امام (ع) برای خواندن نماز باران و نزول و بارش باران که موجب ارتباط عاطفی مردم با آن حضرت و افزایش مقام ایشان گشت و حضور امام در نماز عید فطر و استقبال گسترده از آن حضرت موجب شد تا جایگاه امام در نزد مردم بالاتر رود و مأمون از این موضوع احساس خطر کند.

این امر در نماز عید فطر نمودی روشن داشت: «روز عیدی رسید و مأمون از حضرت تقاضا کرد که به نیابت وی با مردم به مصلی رفته نماز عید بخواند حضرت فرمود: مرا از این کار معاف دار. مأمون اصرار ورزید آن حضرت فرمود: اگر ناچار باید نماز عید بخوانم همچنان خواهم خواند که جدم رسول خدا (ص) و جد دیگرم علی مرتضی (ع) خوانده است. گفت: به هر نحو میل داری عمل کن. خلیق که از عزیمت آن حضرت به مصلی مستحضر شدند درب منزل وی تجمع نمودند.

حضرتش از منزل بیرون تشریف آورده در حالتی که لباس سفید لطیف و کوتاهی بر تن مبارکش بود و عمامه لطیفی بر سر داشت و آزار را از ساق پای مبارک بالازده بود با پای برهنه با هیبت ملکوتی و جلوه الهی رو به مصلی نهاد، و هر دم به صدای بلند تکبیر می‌گفت و دعوت می‌خواند. خلیق را که نظر بر جمال نورانی و هیمنه یزدانی وی افتاد، همه پاها برهنه نموده و صدا به ناله و ضجه بلند نمودند و در گفتن تکبیر يك صدا با وی موافقت می‌نمودند و در هر قدام از صدای تکبیر مردم، شهر به لرزه در می‌آمد. گویی در و دیوار با آن‌ها هم‌صدا می‌شدند. چنان در شهر شور و ولوله افتاد که مأمون مضطرب و بیمناک گردید که مبادا مردم يك مرتبه فریفته آن حضرت شوند و این نماز به خلع یا قتل او منتهی گردد. لذا با عجله نزد حضرت فرستاد که تو را از نماز خواندن معاف داشتیم. به منزل خود معاودت کن که دیگری را می‌فرستیم.» (سلطانی گنابادی، ۱۳۸۵: ۱۰۸)

این ارادت مردم به امام و وجاهت ایشان در جامعه ایرانی، همچنین مخالفت خاندان عباسی در کنار دیگر عوامل، موجب شد تا مأمون که سیاست‌های خود را شکست خورده دید در پی حذف امام رضا(ع) از عرصه سیاسی برآید.

شهادت امام رضا(ع)

مخالفت اعراب درباری با حضور ایرانیان، از جمله با فضل بن سهل و فرزندانش، در دستگاه خلافت و قدرت‌گیری آنان و مخالفت صاحب منصبان عباسی با حضور علویان و بالاخص امام رضا(ع) در عرصه قدرت سیاسی و حکومتی موجب شد تا حرکت‌هایی علیه مأمون در بین حکام عباسی در عراق شکل گیرد مأمون بار دیگر در پی جلب رضایت عباسیان و خواسته‌های آنان برآمد. پس در پی دور کردن فضل بن سهل و حضرت رضا (ع) از حکومت عباسیان و دربار خود برآمد (صدوق، ۱۳۷۲: ج ۲، ۳۲۶)

اما این کار با توجه به طرفداران آن حضرت در عیان امکان نداشت. هنگامی که مأمون برای انتقال مرکز خلافت از مرو عازم عراق شد آخر صفر سال ۲۰۳ (ه.ق) امام در طوس وفات



کرد. به نقل اکثر منابع از جمله العبر، وفات امام به سبب انگوری بود که در مجلس مأمون خورده بود.

مأمون که در پی بازگشت به بغداد بود و از فضل بن سهل و امام رضا(ع) نیز هراس داشت طی توطئه‌ای فضل بن سهل را در حمام به قتل رساند و با برگزاری مجلسی و دعوت از امام رضا(ع) نقشه مسموم کردن آن حضرت را کشید و روز دیگر گریبان چاک زد.

شیخ صدوق پس از بیان دعوت امام رضا(ع) به مجلسی در حضور مأمون، مسموم شدن امام را این گونه نقل می‌کند: [مأمون خطاب به امام رضا(ع) از انگوری که در پیش روی او بود] گفت: «شما از این تناول کنید. امام فرمود: مرا از خوردن آن معاف بدار، گفت: باید تناول کنی، برای چه نمی‌خوری؟ شاید خیال بدی درباره من کرده‌ای؟ و خوشه انگور را برداشت و چند دانه از آن را خورد، و بعد به پیش آورده و امام از او گرفت و سه دانه از آن به دهن گذارده و خوشه را بر زمین نهاد و برخاست. مأمون پرسید به کجا می‌روی؟ فرمود: بدانجا که تو مرا فرستادی، و عبا به سر کشیده خارج شد.» (صدوق، ۱۳۷۲: ج ۲؛ ۸-۵۹۵) امام بعد از این مجلس به محل اقامت خود رجوع کرد و یک روز پس از آن (آخر ماه صفر سال ۲۰۳ ه. ق) حضرت به شهادت رسید. مأمون که از مردم در هراس بود خیر وفات آن حضرت را پس از یک روز و یک شب سکوت علنی کرد. ابلاغ این خبر موجب خروش مردم و شورشی در شهر شد اما با وساطت محمد بن جعفر، عمّ حضرت رضا(ع) که به درخواست مأمون صورت گرفت، این شورش فرو نشست اما بر همگان آشکار شد که با دسیسه مأمون حضرت به شهادت رسیده است.

نتایج حضور امام رضا(ع) در مرو

حضور امام رضا(ع) در مرو و ولایتعهدی ایشان موجب شد که بیشتر علویان از حجاز روی به خراسان نهادند و از الطاف و مرحام صوری و عنایات باطنی آن حضرت بهره‌مند شدند «اما در عراق بنی العباس که از ولایتعهدی آن حضرت خشمناک و ناراحت بودند و خلافت را با این عمل مأمون از آل عباس خارج شده می‌دیدند سر به آشوب

گذاشته و مأمون را از خلافت خلع و با ابراهیم بن مهدی عباس، عموی مأمون بیعت نموده و بر بغداد استیلا یافتند.» (سلطانی گنابادی، ۱۳۸۵: ۱۰۹)

این حضور زمینه را برای قبول تشیع در ایران آماده ساخت و طرفداران این مکتب با امیدواری به وجود مبارک آن حضرت مشغول تبلیغ شدند. رشد تشیع در ایران در کنار عوامل متعدد نشئت گرفته از حضور حضرت رضا (ع) در ایران و حضور پیرنگ علویان در این سرزمین است.

برگزاری مجالس مناظره با معروفترین فعالترین دانشمندان اهل خلافت، فرصت مناسبی برای امام فراهم کرد تا ضمن ادای رسالت بزرگ خویش در نشر علوم اسلامی، راه را از طریق مباحث علمی بر مخالفان اسلام و شبهات وارده به اسلام در آن شرایط حساس که مرزهای جهان اسلام گسترش یافته بود ببندد؛ زیرا زمان عباسیان زمان بحث و استدلال و ایراد و شبهه و امثال آنها بود که یهود و نصاری، زردشتی‌ها، صابئین و مذاهب و فرقه‌های ایرانی به دین مبین اسلام می‌گرویدند و چون این مجالس نوعاً در دربار مأمون توسط ولیعهد انجام می‌گرفت همه جا تبلیغ می‌شد و مبنای دینی را محکم‌تر می‌نمود. (قرشی، ۱۳۷۳: ۵۸۵)

همچنین مقام والای اهل بیت و سر وجود امامت و خلافت بر حق پیامبر(ص) در این دوران آشکار گشت، مخصوصاً ایرانیان که از دور مطالبی را شنیده و نادیده عاشق این خاندان شده بودند، از نزدیک با آنان آشنا شده و پیمان معرفت و ارادت خویش را راسخ‌تر ساختند و این ضربات سنگینی بر حکومت عباسیان وارد ساخت.

شکست توطئه دستگاه عباسی، ارائه روح آزادمنش اسلام و سماحت و وسعت نظر آن، ثابت کردن اینکه یک پیشوای بزرگ اسلامی باید از تمام مکتب‌ها آگاه باشد، معرفی قدرت و مهارت امام رضا(ع) در بحث و علم و دانش و یافتن دوستان وفاداری از بین ایرانیان برای آن حضرت از دیگر نتایج حضور حضرت رضا(ع) به عنوان ولیعهد جهان اسلام در دربار و مرکز خلافت عباسیان بود. (مکارم شیرازی: ۱۳۶۶: ۴۷۴)



رشد تشیع در ایران در کنار عوامل متعدد، نشئت گرفته از حضور حضرت رضا(ع) در ایران و حضور پررنگ علویان در این سرزمین است



مطرح شدن تشیع و مکتب اهل بیت از دیگر نتایج ولایتعهدی امام رضا (ع) بود. در آن روز مدینه تنها یک شهر مقدس مذهبی بود و در عرصه سیاسی پایتخت مقام و جایگاه والایی داشت. حضور امام رضا(ع) در این شهر موجب شد تا تشیع و مکتب علوی شهرت یابد، چیزی که در مدینه امکان پذیر نبود. از طرف دیگر آن همه سادات علوی که امروز کمتر شهری یافت می شود که قبر یک یا دو نفر امام زاده در آن نباشد، به دلگرمی امام رضا(ع) وارد ایران شدند و ورود آن ها، خود ترویج و تبلیغ مکتب تشیع بود و این حضور، ارادت ایرانیان و بالاخص خراسانیان را به حضرت رضا (ع) و خاندان ایشان بیشتر نموده بود. (قرشی، ۱۳۷۳: ۲۲۶)

گسترش علم در این عصر هم از نتایج حضور حضرت رضا(ع) بود چون با برپایی مجالس مناظرات و مباحث علمی علوم این دوره رشد یافت. این مناظرات با توجه به اهمیتی که خود مأمون به مباحث علمی داشت با حضور حضرت امام رضا (ع) به عنوان عالم و دانشمندی که بر علوم احاطه داشت مورد توجه اکثر علما و اندیشمندان بود. این توجه به علم چنان بود که حتی از خود امام رضا(ع) نیز اثری در طب را معرفی کرده اند که به عنوان «رساله ذهبیه» موسوم گردید. (محقق: ۱۳۶۶: ۲۵۷)

رشد شعر و ادب در این عصر قابل توجه است. شعرایی چون دعبیل خزائی که ارتباط نزدیکی با امام رضا(ع) داشتند توانست در سایه عنایات و توجهات ایشان آثار فاخری را از خود به جای گذارند که امروز نیز مورد توجه اهل فن است.

نتیجه

هر چند مأمون در پی اهداف سیاسی و به دنبال تضعیف امام رضا(ع) در تلاش بود تا با زیر نظر داشتن امام در دربار حکومتی از مقام و جایگاه آن حضرت بکاهد و بتواند قدرت خود را با حمایت ایرانیان که مسرور از دعوت امام رضا (ع) در بین خود بودند، تقویت کند اما با درایت حضرت علی بن موسی الرضا(ع) این نقشه او شکست خورد و موجب شد تا مأمون علاوه بر اذعان به اشتباه خود با شهادت حضرت رضا(ع) از مقام و منزلت خود بکاهد و مقامش

در نزد ایرانیان و علویان تنزل یابد، در حالی که حضور امام رضا (ع) در مرو نه تنها از ارزش آن حضرت نکاست بلکه ضمن افزایش ارادت ایرانیان به خاندان رسول اکرم (ص) و گسترش تشیع در ایران موجب شد تا فرهنگ اسلام محمدی که نشئت گرفته از آموزه های خاندان آن حضرت بود در جهان اسلام گسترش یابد و تقویت شود.

منابع

۱. اکبری، امیر: برامکه و عوامل نزاع دیوان سالاری ایران و اعراب در عهد هارون عباسی، فصل نامه پژوهشی تاریخ، سال دوم، شماره هفتم، دانشگاه آزاد اسلامی واحد بجنورد.
۲. طقوش، محمدسهیل: دولت عباسیان، ترجمه حجت الله جودکی، با اضافات رسول جعفریان، چاپ چهارم، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۳. اکبری، امیر: تاریخ حکومت طاهریان از آغاز تا انجام، چاپ دوم، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی، آستان قدس، سمت، ۱۳۸۷، ص ۱۲۱ به نقل از روضه الصفا.
۴. جعفریان، رسول: حیات فکری و سیاسی امامان شیعه(ع)، چاپ چهارم، قم، انتشارات انصاریان، ۱۳۸۰.
۵. سلطانی گنابادی، میرزا محمدباقر: رهبران طریقت و عرفان، چاپ ششم، تهران، حقیقت، ۱۳۸۵.
۶. مهدی نیا، جعفر: وزیرکشی از بزرگ مهر تا امروز، ج ۱، تهران، امید فردا.
۷. پیرنیا، حسن - عباس اقبال آشتیانی: تاریخ کامل ایران، تهران، بهزاد، ۱۳۸۲.
۸. قرشی، سیدعلی اکبر: خاندان وحی، چاپ سوم، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۳.
۹. ادیب، عادل: زندگی تحلیلی پیشوایان ما، ترجمه، اسدالله میشری، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۱۰. مسعودی، علی بن حسین: مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۲، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۴۷.
۱۱. ولایتی، علی اکبر: خراسان در آستانه سفر حضرت علی بن موسی الرضا(ع)، مجموعه آثار دومین کنگره جهانی حضرت رضا علیه السلام، مشهد، آستان قدس، تیرماه ۱۳۶۶.
۱۲. صدوق، مستفید، حمیدرضا - علی اکبر غفاری: ترجمه عیون اخبار الرضا(ع)، ج ۲، تهران، نشر صدوق، ۱۳۷۲.
۱۳. قمی، عباس: منتهی الآمال، ویرایش کاظم عابدینی مطلق، چاپ دوم، تهران، فراروی، ۱۳۸۱.
۱۴. مقدس اردبیلی: احمدین محمد: حدیقه الشیعه، تهران، انتشارات گلی، ۱۳۹۴ هجری قمری.
۱۵. طبری، محمدبن جریر: تاریخ الرسل والملوک یا تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۱۳، چاپ پنجم، تهران، اساطیر، ۱۳۷۲، ص ۵۶۵۹.
۱۶. ابن خلدون، ابوزید عبدالرحمن بن محمد: العبر (تاریخ ابن خلدون)، ترجمه عبدالمحمد آیتی، ج ۲، چاپ دوم، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۶۴.
۱۷. مکارم شیرازی، ناصر: مناظرات تاریخی امام رضا(ع) با پیروان مذاهب و مکاتب، مجموعه آثار دومین کنگره جهانی حضرت رضا علیه السلام، مشهد، آستان قدس، تیرماه ۱۳۶۶.
۱۸. محقق، مهدی: نهضت ترجمه و نشر علوم بیگانگان در زمان حضرت رضا(ع)، مجموعه آثار دومین کنگره جهانی حضرت رضا علیه السلام، مشهد، آستان قدس، تیرماه ۱۳۶۶.
۱۹. فلسفی، محمدتقی: امام و حفظ سنن و احکام اسلام، مجموعه آثار دومین کنگره جهانی حضرت رضا علیه السلام، مشهد، آستان قدس، تیرماه ۱۳۶۶.

علویان طبرستان

دکتر موسی الرضا بخشی استاد

مدرس دانشگاه فرهنگیان نسیمیه (تهران)

اشاره

باران فراوان و خاک حاصلخیز موجبات فراوانی نعمت و رونق کشاورزی و گسترده‌گی مزارع و مراتع را در این منطقه فراهم آورده بود؛ چنان‌که مزارع و دهکده‌هایش به هم متصل بودند (ابن رسته، ۱۳۸۰: ۱۷۶). در دورانی که کشاورزی رکن اول اقتصاد در جوامع محسوب می‌شد، محصولات کشاورزی طبرستان نسبت به مناطق دیگر ایران از کثرت و تنوع بیشتری برخوردار بود و مردم این خطه نه تنها به محصولات مناطق دیگر نیاز نداشتند، بلکه بخشی از محصولاتشان را به مناطق دیگر صادر می‌کردند. بدون شك این غنا و استقلال اقتصادی عاملی مهم در به وجود آمدن حکومت‌های مستقل و نیمه‌مستقل به‌ویژه علویان طبرستان در این منطقه بوده است. گویا با سقوط ساسانیان اقتصاد طبرستان نیز رونق بیشتری یافت؛ زیرا عدم توانایی فتح این ولایت به وسیله اعراب مسلمان، آن را به ولایتی مستقل تبدیل کرده بود (ابن اسفندیار، بی تا: ۷۷).

از نظر سیاسی طبرستان به لحاظ ارتباط اندک با سایر جوامع و محصور بودن با کوه و دریا کمتر از سایر مناطقی همچون خراسان در مناقشات سیاسی نقش داشت و وضعیت نسبتاً پایداری را می‌گذراند. به‌طور کلی می‌توان گفت، طبرستان در انزوای سیاسی به سر می‌برد و از سرزمین‌های اطراف خود کمتر تأثیر می‌پذیرفت و بر آن‌ها نیز تأثیر اندک می‌گذاشت (ترکمنی آذر، ۱۳۸۴: ۱۱۴).

در دوره ساسانیان، طبرستان به‌صورت ملوک‌الطوایفی و

حکومت علویان طبرستان اولین تجربه حکومت شیعی در ایران بود، که در سال ۲۵۰ هجری قمری در کرانه‌های دریای خزر تأسیس شد. در این نوشتار تلاش شده است با استناد به منابع تاریخی، زمینه‌ها و عوامل ظهور حکومت علویان طبرستان از نظر جغرافیایی، سیاسی و اقتصادی بررسی شود. علویان با استفاده از زمینه‌های مساعد جغرافیایی، سیاسی و اجتماعی توانستند، نخستین حکومت مستقل شیعی را در طبرستان تشکیل دهند؛ دولتی که از یک قیام روستایی آغاز شد و به حاکمیت سادات علوی در خطه طبرستان منجر گردید و تا سال ۳۱۶ قمری تداوم یافت و باعث تحولات گوناگونی در این منطقه گردید.

کلیدواژه‌ها: طبرستان، علویان، زیدیه، داعی کبیر.

مقدمه

طبرستان از نظر جغرافیایی و اقتصادی با سایر نقاط ایران تفاوت‌های فراوانی دارد؛ وجود کوه‌های بلند، جنگل‌های انبوه، باتلاق‌های فراوان و راه‌های تنگ و باریک و سایر استحکامات طبیعی همواره این منطقه را مورد توجه و پناه‌گاه سران سرکش و اشخاص داعیه‌پرور و ارباب دعوت قرار داده بود. با توجه به این ویژگی‌ها، طبرستان در طول تاریخ سرچشمه جریانات و حوادث مهمی بوده است. از نظر اقتصادی نیز شرایط طبرستان ممتاز بود، شرایط اقلیمی مناسب،



علویان یحیی بن عبدالله بن حسن بود که در دوره هارون الرشید از عراق گریخت و به حاشیه جنوبی دریای خزر و طبرستان پناه برد و مورد استقبال اعیان و اشراف محلی قرار گرفت (ابن اثیر، ۱۳۸۵: ج ۶، ۱۲۵). شهادت امام رضا (ع) از عواملی بود که مهاجرت علویان را به طبرستان تسریع کرد؛ زیرا هنگام ولایتعهدی امام رضا (ع) شماری از علویان به‌ویژه از شهر مدینه عازم خراسان گشتند، پس از شهادت امام رضا (ع) عده‌ای مورد تعقیب قرار گرفتند، تعدادی از آنان به شهادت رسیدند و بعضی به کوهستان‌های طبرستان پناه بردند و آنجا سکونت گزیدند (آملی، ۱۳۸۴: ۸۴). در دوره خلافت متوکل (۲۴۷-۲۳۲ ق.) با توجه به شرایط بسیار دشواری که برای علویان ایجاد کرد، مهاجرت علویان به طبرستان شتاب بیشتری یافت. بعد از سرکوبی قیام یحیی بن عمر حسنی در سال ۲۴۹ قمری در کوفه بسیاری از علویانی که در قیام او شرکت داشتند به طبرستان پناه جستند (ابن طقطقی، ۱۳۸۶: ۲۴۰).

حضور روزافزون علویان در طبرستان تا نیمه قرن سوم هجری به تدریج در افکار و اذهان مردم این منطقه تأثیر گذاشت و مقدمات تحولات عمده‌ای را در زمینه‌های اجتماعی، سیاسی و مذهبی طبرستان فراهم ساخت.

شکل‌گیری نهضت

سرچشمه ظهور حکومت علویان طبرستان، به يك قیام روستایی باز می‌گردد که علت اصلی آن ظلم و ستم عمال طاهری [سلسله طاهریان] بر مردم طبرستان بود، به حدی که آنان را به ستوه

تحت حکومت اسپهبدان اداره می‌شد و حاکمان آن تقریباً فرمانروایان مستقلی بودند، هر چند از نظر ظاهری فرمانبردار حکومت ساسانیان بودند؛ دلیل آن این بود که ساسانیان می‌دانستند طبرستان را نمی‌توان به‌صورت مستقیم اداره کرد. یاقوت می‌نویسد: «پادشاهان ایران کسی را به‌عنوان اسپهبد در طبرستان حاکم می‌کردند و او عزل نمی‌شد و پس از او حکومت به فرزندش می‌رسید» (یاقوت حموی، ۱۹۷۵: ج ۴، ۱۵). تا نیمه قرن دوم قمری هنوز بر سکه‌هایی که در طبرستان ضرب می‌شد، خط پهلوی نقش بود و مردم آن سرزمین بر دین زرتشت بودند. ویژگی‌های یاد شده، موجبات استقلال نسبی طبرستان را از روزگاران کهن فراهم آورده بود، چنان که هر گاه حکومت مرکزی در ایران ضعیف می‌شد، حکام طبرستان به صورت واحد سیاسی مستقل عمل می‌کردند و مشکلات بسیاری برای حکومت مرکزی فراهم می‌آوردند (ترکمنی آذر، همان جا). این عوامل، طبرستان را به منطقه‌ای مناسب برای کسانی تبدیل کرد که به‌نحوی با حکومت مرکزی اختلاف داشتند یا تحت تعقیب آنان بودند.

مهاجرت علویان به طبرستان

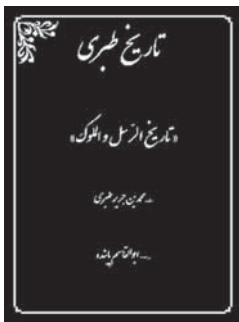
در دوران خلفای اموی و عباسی، علویان یکی از جریان‌های معارض با آنان بودند. هنگامی که علویان در معرض آماج حملات امویان و عباسیان قرار می‌گرفتند، طبرستان از مناطقی بود که به آن پناه می‌جستند. مهاجرت تدریجی علویان به این منطقه زمینه نضج گرفتن حبّ آل علی را در این منطقه فراهم آورد. یکی از معروف‌ترین این

تاریخ طبرستان

ابن اسفندیار

در کتاب بلاد طبرستان تا استقلال آن پناه
به صاحب شاهی افغان
به قیام خاندان رضاییان

نورسنان ۲۰۰۷ / ۱۳۸۶



اشتباه بزرگ جابر بن هارون این بود که به زمین‌های اقطاعی بسنده نکرد و این ناحیه را نیز تصرف کرد (صابی، ۱۹۷۵: ۱۹). این کار، خشم شدید مردم را به همراه داشت و پسران رستم که زمین‌های خود را از دست داده بودند، این فرصت را مغتنم شمردند و با استفاده از این ناراضی‌تی، مردم را به شورش علیه جابر بن هارون برانگیختند. جابر نزد سلیمان بن عبدالله گریخت. پسران رستم که در خود توان مقاومت در برابر طاهریان را نمی‌دیدند علاوه بر درخواست کمک از دیلمیان برای تنظیم امور خویش، و شاید برای به‌دست آوردن حمایت بیشتر مردم، درصدد برآمدند یکی از بزرگان علوی را به رهبری نهضت خود انتخاب کنند. توجه به علویان همان‌طور که گفته شد به سابقه حضور آن‌ها در منطقه باز می‌گشت. حسن سلوک، زهد، تقوا و تلاش بی‌وقفه ایشان تأثیر قابل ملاحظه‌ای در مردم ایجاد کرده بود. بنابراین جمعی از مردم به همراه پسران رستم نزد **محمد بن ابراهیم علوی** که در طبرستان [کجور] ساکن بود، رفتند و از او درخواست کردند رهبری آنان را بر عهده گیرد. او این دعوت را نپذیرفت اما داماد خویش، **حسن بن زید علوی** را که در ری ساکن بود به آنان معرفی کرد و گفت، او مردی شجاع، عالم و با تجربه است، حسن بن زید دعوت آنان را پذیرفت (ابن اسفندیار، بی تا: ۲۲۸).

حسن بن زید ملقب به **داعی کبیر**^۲ در رمضان سال ۲۵۰ قمری به کلار وارد شد و سران و امرای محلی با او به اقامه کتاب خدا و سنت رسول خدا و امر به معروف و نهی از منکر بیعت کردند (همو، بی تا: ۲۲۹). تا پیش از ورود داعی کبیر به منطقه، اجتماعات اولیه نهضت بیشتر به منظور مقابله با حملات احتمالی عمال طاهری بود، ولی رهبری نهضت از همان روز نخست جهت دینی به آن داد و هدف نهضت را مشخص نمود. داعی کبیر در شوال سال ۲۵۰ قمری آمل را به تصرف درآورد (طبری، پیشین، ۱۳۸: ۶). آن‌گاه در بیرون از شهر ساری نیز با سپاه سلیمان بن عبدالله و محمد بن اوس روبه‌رو شد، آن‌ها را شکست داد و برآنجا نیز مسلط شد (ابن اثیر، ۱۳۸۵: ۱۳۲). حسن بن زید برای گسترش نهضت، مبلغان و داعیانی به شهرها و روستاهای اطراف فرستاد و فرمان‌های مذهبی به همه ممالک طبرستان صادر کرد؛ از جمله اینکه «به بانگ اذان خیر العمل گویند و به نمازها بسم الله را به جهر خوانند» داعی با این کارها قصد داشت تشیع زیدی^۳ را در طبرستان ترویج کند (ابن اسفندیار، بی تا: ۲۳۹).

آورده بود. مقارن این دوران، محمد بن اوس، قدرت را در طبرستان در دست داشت.^۱ او پسران خود را که کم‌سن و بی تجربه بودند به حکمرانی بلاد طبرستان گماشت و آنان با ظلم و ستم خود، باعث رنجش و تحریک ساکنان این نواحی گشتند، به حدی که مردم از آن‌ها متنفر شده و به ستوه آمدند (طبری: ۱۳۵۴: ج ۱۴، ۶۱۳۵)؛ مردم طبرستان برای رهایی از آن‌ها به سادات پناه جستند و از آنان کمک خواستند. سیدظهیرالدین مرعشی می‌نویسد: «ظلم محمد بن اوس در طبرستان از حد گذشته بود و مردم پناه به عدل سادات می‌جستند» (مرعشی، ۱۳۴۵: ۱۲۸).

پناه جستن مردم طبرستان به سادات را می‌توان در شاخص‌ترین ویژگی‌های علی (ع) و آل علی، یعنی **دشمنی با اشراف و ثروتمندان ظالم** و عدم تحمل رنج و ستم بر انسان‌های مظلوم دانست. این ویژگی‌ها توجه مردم مظلوم و ستم‌دیده طبرستان را به علویان جلب کرد تا شاید به وسیله آنان از ستم عوامل طاهری رهایی یابند. واقعه‌ای که سبب تحریک بیشتر مردم طبرستان گردید، حمله محمد بن اوس به مردم دیلم و کشتار و زخمی کردن بسیاری از آن‌ها بود که علاوه بر دشمنی مردم دیلم، سبب خشم مردم طبرستان نیز گردید؛ زیرا آن‌ها با مردم دیلم روابط دوستانه‌ای داشتند (طبری، همان جا). این عوامل طبرستان را به یک انبار باروت تبدیل کرده بود که هر لحظه ممکن بود با جرقه‌ای به انفجار تبدیل شود؛ این جرقه هنگامی رخ داد که محمد بن عبدالله طاهری، قیام یحیی بن عمر را در کوفه سرکوب کرد و خلیفه به پاس این خدمت تیول‌هایی به او داد که از جمله منطقه‌ای واقع میان کلار و چالوس بود. محمد بن عبدالله طاهری نایب خود، جابر بن هارون نصرانی را برای تصرف زمین‌های اقطاعی به طبرستان فرستاد. او زمین‌های بین کلار و چالوس را تصرف کرد که بخشی از قلمرو پادوسپانیان بود و توسط محمد و جعفر پسران رستم اداره می‌شد که به شجاعت و احسان شهره بودند و در منطقه نفوذ و احترام داشتند و مورد اطاعت مردم بودند. پسران رستم به این کار جابر اعتراض داشتند اما قدرت مقابله با عوامل طاهری را نداشتند (ابن مسکویه، ۱۳۷۶: ۳۳۱).

ناحیه‌ای در مجاورت این اقطاع بود که در مالکیت کسی نبود و مردم از آن بسیار بهره می‌بردند؛ از آن‌جا هیزم تهیه می‌کردند، گوسفندان و چارپایان خود را در آن رها می‌کردند.

علت اصلی تشکیل حکومت علویان طبرستان، رهایی مردم از ظلم و ستم والیان طاهری بود که زندگانی را بر مردم سخت کرده بودند

یکی از عوامل موفقیت داعی، توجه به افکار عمومی و جلب رضایت عامه مردم بود. برای نمونه داعی کبیر هنگام تسلط بر آمل مردم را در انتخاب حاکم مورد نظر خود آزاد گذاشت (همان، ۲۳۰). چنان که ملاحظه می شود علت اصلی تشکیل حکومت علویان طبرستان، رهایی مردم از ظلم و ستم والیان طاهری بود که زندگانی را بر مردم سخت کرده بودند؛ عاملی که در طول تاریخ بارها سبب ظهور و سقوط حکومت‌ها گردیده است و این گفته منسوب به رسول خدا (ص) را به یاد می آورد که: «الملك یبقی مع الکفر و لایبقی مع الظلم». بنابراین نمی توان، ضدیت با نژاد عرب را عامل اصلی این قیام دانست و آن را قیامی برای زنده کردن شوکت گذشته ایران دانست؛ زیرا مردم طبرستان برای رهبری نهضت خود، از علویان دعوت کردند که عرب نژاد بودند و نقطه مشترک آن‌ها ضدیت با خلافت عباسی بود. ابن اسفندیار در این باره می گوید: «حسن بن زید هر آفریده را که هوادار سیاه جامگان [عباسیان] بود به عقوبات می کشت و ملامت‌ها می کرد.» (همان، ۲۴۲) هر چند، نمی توان احساسات ضد عربی در طبرستان را مانند سایر بلاد ایران نادیده انگاشت، با این حال نمی توان این نهضت را قیامی ضد عربی دانست.

یکی از عوامل پایداری نهضت علویان و عدم زوال آن در همان ابتدا، اوضاع آشفته دربار عباسی به دلیل تسلط ترکان بر امور خلافت و شورش‌های متعدد آنان بود که باعث گسیختگی امور گردیده بود. چه بسا اگر آشفتگی اوضاع خلافت عباسی نبود، حکومت علوی طبرستان تداوم نمی یافت؛ چنان که در سال ۲۵۵ قمری، معتز خلیفه عباسی، لشکری عظیم به فرماندهی «مفلح» و «موسی بن بغا» به سرکوبی علویان طبرستان فرستاد و حسن بن زید که توان مقابله نداشت به دیلم گریخت، مفلح ساری و آمل را نیز تصرف کرد (ابن اثیر، ۱۳۸۵: ۲۰۳-۲۰۴). اما آشفتگی اوضاع خلافت عباسی و مرگ معتز در سال ۲۵۵ قمری، مفلح را که می رفت طومار حکومت علویان را در هم پیچد، مجبور به بازگشت کرد و بار دیگر حسن بن زید زمام امور طبرستان را به دست گرفت و از این فرصت استفاده کرد و در رمضان ۲۵۶

قمری ری را نیز اشغال نمود، پس از آن به گرگان نیز حمله برد و به رغم تلاش محمد بن طاهر، گرگان نیز به تصرف حسن بن زید درآمد (همان، ۲۴۸). البته موسی بن بغا در سال ۲۵۸ قمری، ری را پس گرفت و داعی دیگر نتوانست بر ری دست یابد. در این دوره، در شرق ایران حادثه مهمی رخ داد و آن سقوط طاهریان به دست یعقوب لیث صفار در سال ۲۵۹ قمری بود که علویان را با رقیبی نیرومند مواجه کرد. یعقوب به گرگان یورش برد و با در هم شکستن مقاومت‌های داعی تا آمل پیشروی کرد اما در نهایت موفق نشد؛ زیرا مردم طبرستان خواهان نیروهای سنی مذهب صفاری نبودند و با حملات چریکی به مقرشان آن‌ها را از پای درآوردند. البته اوضاع بد جوئی و باران‌های شدید نیز مزید بر علت گشت و یعقوب را مجبور به بازگشت کرد (همان، ۲۶۰). یعقوب خسارت‌های جبران‌ناپذیری به طبرستان وارد کرد، هر چند خود نیز دچار صدمات فراوانی شد. حسن بن زید درگیری‌هایی نیز با برخی امرای محلی چون باوندیان داشت که گاهی دست به عصیان می زدند (آملی، ۱۳۴۸: ۹۷). سرانجام حسن بن زید در سال ۲۷۰ قمری در بستر بیماری درگذشت (ابن اثیر، ۱۳۸۵، ج ۷: ۴۰۷).

بعد از حسن بن زید برادرش محمد بن زید جانشین او گردید. داعی کبیر در دوره حیاتش، به دلیل سابقه محمد بن زید در امر نهضت و مقام شامخ علمی و اخلاقی او، از مردم برای وی بیعت گرفت. عمارت مشاهده علی (ع) و امام حسین (ع) از جمله کارهای مهم محمد بن زید در دوره حکومتش بود (ابن خلدون، ۱۹۸۱، ج ۳: ۳۲۲). در سال ۲۸۷ قمری تحولی مهمی در شرق ایران رخ داد و سامانیان حکومت صفاریان را ساقط کردند و امیر اسماعیل سامانی منشور حکومت خراسان و سیستان و ری و اصفهان را از خلیفه ستاند (ابن اثیر، ۱۳۸۵، ج ۷: ۵۰۱). امیر سامانی سپاهی به فرماندهی یحیی بن هارون، برای تصرف طبرستان گسیل داشت. محمد به مقابله پرداخت و هر چند در ابتدا پیروزی‌هایی به دست آورد، ولی سرانجام از یحیی بن هارون شکست خورد و کشته شد و طبرستان به دست سامانیان افتاد.

↓ سکه های دوره علویان



شهادت امام رضا (ع)
از عواملی بود که
مهاجرت علویان را
به طبرستان تسریع
کرد؛ زیرا هنگام
ولایتعهدی امام
رضا (ع) شماری از
علویان به ویژه از شهر
مدینه عازم خراسان
گشتند، پس از
شهادت امام رضا (ع)
عده‌ای مورد تعقیب
قرار گرفتند، تعدادی
از آنان به شهادت
رسیدند و بعضی
به کوهستان‌های
طبرستان پناه بردند
و آنجا سکونت
گزیدند

↓ سکه‌های دوره علویان



پی‌نوشت‌ها

۱. والی طبرستان در این دوران سلیمان بن عبدالله نائب محمد بن طاهر طاهری بود اما کارها همه به دست محمد بن اوس بود که بر سلیمان بن عبدالله نفوذ زیادی داشت (ابن مسکویه: ۱۳۷۶، ج ۴: ۲۳).
۲. داعی در اصطلاح فرقه زیدیه به شخصیت‌های بزرگ غیر از امامان زیدی گفته می‌شود که مردم را به رضای آل محمد دعوت کند. شرایط داعی همانند امام، داشتن علم، شجاعت، تقوا و حسن سابقه است. فرقه زیدیه به واسطه دعوت توانست در دورترین نقاط از جمله طبرستان نفوذ نماید (فضیلت الشامی، ۱۳۷۶: ۲۰۴).
۳. فرقه زیدیه، منبعث از زید بن علی بن حسین (ع) است که به هنگام خلافت هشتمین عبدالملک (۱۰۵-۱۲۵ ق.) بر او خروج کرد و به دست او کشته شد. علی را بر سایر اصحاب پیامبر برتری می‌داد با این همه بر خلافت ابوبکر و عمر گردن می‌نهاد و می‌پنداشت که تنها علیه فرمانروایان ستمگر باید قیام کرد. زیدیان عموماً هواداران و مبلغان افکار وی هستند که پس از قتل وی در نواحی مختلف از جمله طبرستان به موازات اشاعه دین اسلام به تبلیغ عقاید زیدیه پرداختند (الاشعری، ۱۹۵۰: ۱۲۹).

منابع

- آملی، مولانا اولیاء الله. تاریخ رویان. تصحیح منوچهر ستوده، تهران، انتشارات فرهنگ ایران، ۱۳۴۸ ش.
- ابن اسفندیار، بهاء‌الدین محمد بن حسن. تاریخ طبرستان. تصحیح عباس اقبال، تهران، چاپخانه مجلس، بی تا.
- ابن اثیر، عزالدین. الکامل فی التاریخ. بیروت، دارصادر، ۱۹۶۵م/۱۳۸۵ق.
- ابن خلدون، عبد الرحمان. تاریخ ابن خلدون. بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۱/۱۹۸۱.
- ابن رسته، احمد بن عمر. الاعلاق النفیسه. ترجمه و تعلیق حسین قرچانلو، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۰ ش.
- ابن طلقطی، محمد بن علی بن طباطبای. الفخری فی آداب السلطانیة و الدول الاسلامیه. بیروت: دار صا، ۱۳۸۶ق/۱۹۹۶م.
- ابن مسکویه، احمد بن علی. تجارب الامم. تحقیق ابوالقاسم امامی، انتشارات سروش، تهران، ۱۳۷۶ ش. ۱۹۹۷م.
- اشعری، ابوالحسن علی بن اسماعیل. مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلیین. تحقیق محمد محی‌الدین عبدالحمید، قاهره، ۱۹۵۰ م.
- اصفهانی، حمزه. تاریخ سنی الملوك الارض و الانبیا. برلین، چاپخانه کاپوانی، بی تا.
- ترکمنی آذر، پروین، و صالح پسرگاری. تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره صفاریان و علویان. تهران، سمت، ۱۳۸۴ ش.
- خضری، احمد رضا. تاریخ خلافت عباسی. تهران، انتشارات سمت، ۱۳۷۸ ش.
- الشامی، فضیلت. تاریخ زیدیه در قرن دوم و سوم هجری. ترجمه سید محمد ثقفی و علی اکبر مهدی پور، انتشارات دانشگاه شیراز، ۱۳۶۷ ش.
- صابی، ابراهیم بن هلال. «التاجی فی اخبار الدولة الدلیمیه». به کوشش ویلفرد مادلونگ، بیروت، ۱۹۸۷م.
- طبری، محمد بن جریر. تاریخ طبری. ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۴ ش.
- مرعشی، میرسید ظهیرالدین. تاریخ طبرستان و رویان و مازندران. به کوشش محمد حسین تسبیحی، مؤسسه مطبوعاتی شرق، ۱۳۴۵ ش.
- یاقوت حموی، شهاب‌الدین. معجم البلدان. بیروت، دارصادر، ۱۹۷۵م.

محمد بن زید حدود ۱۸ سال بر طبرستان حکم راند (اصفهانی، بی تا، ۱۵۲). در این مدت وی نتوانست در امر رهبری سیاسی و مذهبی مردم طبرستان همچون برادرش حسن بن زید توفیق به دست آورد و لذا به طور کلی شور مذهبی در زمان او کاهش یافت و انگیزه دینی برای دفاع از حکومت در میان مردم روند نزولی گرفت، که یکی از عوامل سقوط محمد را در همین امر باید جست‌وجو کرد (ترکمنی آذر، ۱۳۸۴: ۱۴۵). تا سال ۳۰۱ قمری طبرستان همچنان در دست سامانیان بود تا اینکه یکی دیگر از علویان به نام حسن بن علی أطروش در دیلم ظهور کرد و مردم را به امامت خود فراخواند. او پس از نبردی سنگین، دست نشانگان سامانیان را از طبرستان بیرون کرد و حکومت علویان را تجدید کرد و به «الناصر» شهرت یافت. او در سال ۳۰۴ قمری در جنگ با سپاه سامانی کشته شد و دامادش حسن بن قاسم ملقب به داعی صغیر جانشین او شد (خضری، ۱۳۷۸: ۱۰۱). در روزگار حسن بن قاسم، اسفار بن شیرویه سربرآورد و بر طبرستان دست یافت. حسن بن قاسم با اسفار درآویخت اما در جنگ کشته شد و قلمرو او میان اسفار و سامانیان و زبیریان تقسیم شد و حکومت علویان طبرستان پایان یافت (همان جا).

نتیجه

جرقه حکومت علویان طبرستان در نتیجه یک قیام روستایی زده شد و آن واکنشی در برابر ظلم بی حد عمال طاهری به ویژه محمد بن اوس بود؛ قیامی که با خواست مردم به رهبری حسن بن زید علوی پیوند خورد. اوضاع جغرافیایی و اقتصادی طبرستان و همچنین اوضاع آشفته خلافت عباسی نقش مهمی در ظهور و تداوم حکومت آنان داشت. حسن بن زید پس از فتح طبرستان به اقامه کتاب خدا و امر به معروف و نهی از منکر با مردم بیعت کرد و به حکومت خود جهت دینی داد. وی به طور رسمی آداب و شریعت تشیع زیدی را در طبرستان رواج داد. علویان حدود ۵۳ سال بر طبرستان حکومت کردند و علاوه بر اینکه موجبات نفوذ قطعی اسلام و تشیع را در این منطقه فراهم آوردند، و طبرستان را دستخوش تحولات گوناگون اجتماعی و فرهنگی و مذهبی ساختند.

اگر بگویی، فراموش می‌کنم!

تأثیر ابزار کمک آموزشی و استفاده از روش‌های نوین در تدریس تاریخ

مریم کاهانی

دبیر تاریخ-مشهد مقدس

مقدمه

یاد استاد نظری هاشمی، استاد دانشگاه فردوسی، گرامی. روزی پس از استخدام در آموزش و پرورش به ملاقات ایشان رفتم. گفت: «می‌دانی که درس تاریخ مشکل است و باید به گونه‌ای تدریس کنی که بتوانی دانش‌آموزان را جذب درس کنی؟» سخن استاد را به‌جان خریدم و از آن پس به دنبال راه کارهای مختلف برای به‌کار بستن سخن استاد گشتم. با توجه به این نکته که تاریخ علمی است مربوط به گذشته غیرقابل تکرار

کلیدواژه‌ها: ابزار کمک آموزشی، روش‌های تاریخ نوین، تدریس

اگر مطلبی را به من بگویی، من آن را فراموش می‌کنم.

اگر مطلبی را به من نشان دهی، من آن را به یاد می‌آورم.

اگر مراد جریان یادگیری قراردادی من آن را می‌فهمم



و غیرقابل لمس و شاید به گفته بعضی، علمی است مرده! به این نتیجه رسیدم که باید تا حدی که امکان داشته باشد، فراگیری تاریخ را با کمک وسایل کمک آموزشی همراه کنم.

در طی چهارده سال تدریس، به تدریج از روش‌های مختلفی بهره بردم که در اینجا به بیان آن‌ها می‌پردازم:

۱. نظرسنجی از دانش‌آموزان در مورد درس تاریخ

در اولین جلسه سال تحصیلی و پس از آشنایی با دانش‌آموزان، ابتدا از ایشان می‌پرسیدم، که کدام یک از آن‌ها علاقه‌مند به تاریخ و کدام یک بی‌علاقه و بی‌تفاوت‌اند؟ سپس علت آن را با هم بررسی می‌کردیم. بیشترین علت بی‌علاقگی دانش‌آموزان این بود که چرا ما باید حوادثی را که در گذشته اتفاق افتاده و تمام شده است بخوانیم و چه فایده‌ای دارد؟ حجم زیاد کتاب‌های تاریخ، وجود حکومت‌های مختلف، نام پادشاهان، اقدامات مشابه، روایت جنگ‌ها و غیره، نیز از دلایل دیگر آن بود. من در بررسی این پاسخ‌ها و جلب توجه دانش‌آموزان بی‌علاقه، ابتدا از چند دانش‌آموز سن ایشان را می‌پرسیدم. سپس می‌خواستیم که بعضی از خاطرات مهم خود را تعریف کنند. بعد با این منطق که هر کس بدون توجه به گذشته و یا حفظ خاطرات و تجربیات خود نمی‌تواند زندگی کند، به این نتیجه می‌رسیدیم که نمی‌شود بدون توجه به تاریخ که در مقیاسی بزرگ‌تر حافظه جامعه، یعنی همه مردم است، جامعه امروز را بسازیم. سپس به بررسی فواید مطالعه تاریخ که در کتاب تاریخ ایران و جهان (۱) ذکر شده است، می‌پرداختم. در آخر جلسه، دید بسیاری از دانش‌آموزان نسبت به تاریخ تغییر می‌کرد.

۲. استفاده از تصاویر تاریخی

ابتدا مجموعه‌ای از تصاویر تاریخی را از طریق خرید کتاب‌های تاریخی و یا حتی بریده‌های روزنامه با کمک دانش‌آموزان فراهم می‌کردم. بعد به تفکیک عکس‌ها، با توجه به حکومت‌ها و یا دوره‌های متفاوت می‌پرداختم. سپس در تدریس

هر درس از عکس‌های مربوط به آن استفاده می‌کردم. به‌طور نمونه به درس هخامنشیان که می‌رسیدیم، تصاویر تخت جمشید را به نمایش می‌گذاردم. یا از تصاویر پادشاهان قاجاریه همزمان با تدریس سلسله قاجاریه استفاده می‌کردم. وجود این تصاویر برای دانش‌آموزان بسیار جالب و قابل توجه بود. بعداً دیواری را در سالن مدرسه، البته با همکاری بچه‌ها، برای تاریخ در نظر می‌گرفتم و تصاویر تاریخی و گاهی هم بریده‌های تاریخی جراید را به‌منظور استفاده سایر دانش‌آموزان، بر روی آن نصب می‌کردیم. ضمناً تصاویر را به‌طور متناوب تعویض می‌کردیم.

۳. استفاده از تحقیق‌ها و روزنامه دیواری دانش‌آموزان

در این مرحله دانش‌آموزان را به گروه‌های چند نفری تقسیم می‌کردم. اعضای هر گروه یکی از درس‌ها را برای تحقیق انتخاب و روی آن کار می‌کردند. سپس خلاصه‌ای از کار خود را که مجموعه‌ای از تصاویر یا مقاله بود در کلاس ارائه می‌دادند. گاهی نیز کار خود را به‌صورت روزنامه دیواری درمی‌آوردند که آن را در کلاس یا سالن مدرسه نصب می‌کردیم. در این مورد، اگرچه دانش‌آموزان در درس مورد تحقیق درگیر می‌شدند، اما با مشکلاتی نیز مواجه می‌شدند. از جمله غنی نبودن کتابخانه مدرسه خود که دانش‌آموزان نیاز پیدا می‌کردند به کتابخانه‌های بیرون از مدرسه مراجعه کنند و این چندان مورد رضایت خانواده‌ها نبود. هم‌چنین در سال‌های اخیر که استفاده از اینترنت رواج بیشتری یافته است، دانش‌آموزان به راحتی موضوع مورد نظر خود را دانلود می‌کنند و حتی گاهی بدون اینکه آن را یکبار مطالعه کنند به کلاس می‌آوردند که ارزش کارشان را از بین می‌برد.

۴. برگزاری نمایشگاه تاریخ

یکی دیگر از راه‌های علاقه‌مند کردن دانش‌آموزان به تاریخ، برپایی نمایشگاه عکس یا وسایل تاریخی یا تلفیقی از هر دو است. در این مرحله دانش‌آموزان با آوردن وسایل و ابزار قدیمی از خانه‌های خود، اعم از ظروف، کتاب، لباس،



باتوجه به این نکته که تاریخ

علمی است مربوط به گذشته

غیرقابل تکرار و غیرقابل لمس

و شاید به گفته بعضی، علمی

است مرده! به این نتیجه

رسیدم که باید تا حدی که

امکان داشته باشد، فراگیری

تاریخ را با کمک وسایل کمک

آموزشی همراه کنم

خلاصه‌ای از فیلم را یادداشت کرده و تحویل دهند. در این بخش، ابتدا با مشکلاتی نظیر کمبود امکانات صوتی تصویری روبه‌رو بودم؛ اما خوشبختانه اکنون با وجود دیتا و سایر دستگاه‌ها، در بیشتر مدارس این مشکل حل شده است.

۶. تشکیل کارگاه تاریخ

من همواره علاقه‌مند به تشکیل مکان مستقل و دائم برای کلاس تاریخ بودم. زیرا بسیاری از تحقیق‌ها و یا ساخته‌های دانش‌آموزان به علت نبود جا و امکانات در مدرسه از بین می‌رفت. خوشبختانه در سال ۱۳۸۵ دبیرستانی که در آن شاغل بودم تبدیل به نمونه فرهنگ شد (دبیرستان دخترانه نمونه فرهنگ شهید شفیعی) در این دبیرستان با کمک مدیریت آموزشگاه، اتاقی را برای کارگاه تاریخ در نظر گرفتیم و به تدریج آن را مجهز کردیم. به‌طور مثال به سازمان میراث فرهنگی مراجعه کردیم و از آن‌ها تصاویر و کاتالوگ‌های تاریخی را به‌طور رایگان دریافت کردیم و در اختیار مدرسه قرار دادیم. هم‌چنین تصاویر تاریخی را که از قبل جمع کرده بودیم به‌صورت آلبوم در آوردیم. تابلوها، وسایل و نیز کارهای حجمی دانش‌آموزان را هم در وبترین‌هایی در کارگاه جا دادیم. از آن پس تا امروز کلاس تاریخ را در این کارگاه برگزار می‌کنیم. من و دانش‌آموزانم اولین کلاس تاریخ تشکیل شده در این کارگاه را فراموش نخواهیم کرد. به تدریج کارگاه مجهز به رایانه و هم‌چنین دیتا شد. از آن به بعد بیشتر کارها از طریق رایانه انجام می‌شود. تصاویر و فیلم‌های بسیاری در زمینه‌های مختلف تاریخی در رایانه ذخیره کرده و با توجه به موضوع‌های مختلف دسته‌بندی کرده‌ام که در هنگام تدریس هر درس از آن استفاده می‌کنم. به تدریج با کمک دانش‌آموزانم توانستم، خلاصه درس‌ها را در رایانه بنویسم و هم‌زمان با تدریس هر درس آن را نمایش دهم.

قابل ذکر است که به‌خاطر نبود ساعت کافی برای تاریخ، از همه فیلم‌ها و تصاویر موجود در کارگاه نمی‌توان استفاده مفید کرد.

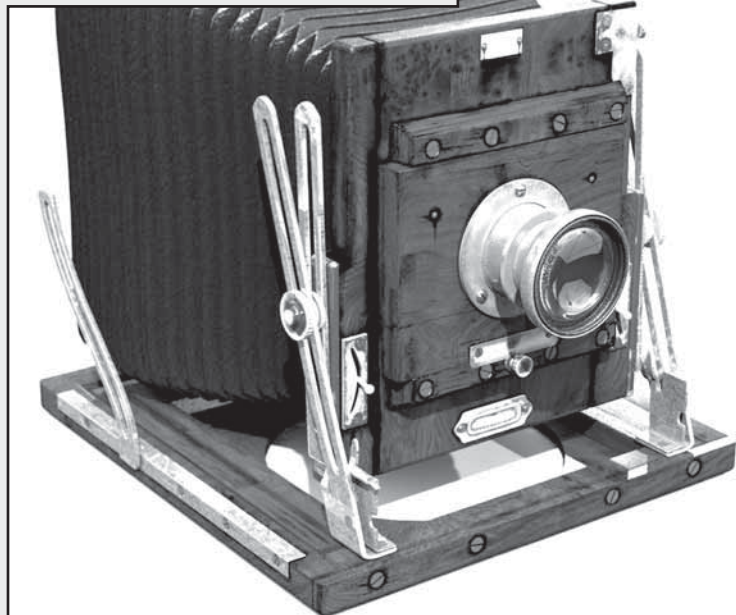
اکنون به لطف خدا و با کمک مسئولین محترم مدرسه و دانش‌آموزان توانسته‌ام زنگ تاریخی جذاب و پربار در کارگاه تاریخ داشته باشیم. با امید اینکه تمامی مدارس ایران مجهز به سیستم‌های نوین و وسایل کمک آموزشی غنی شوند.

ابزار مشاغل مختلف، از جمله، فرش بافی، نجاری، کشاورزی، بافندگی و مانند آن‌ها یا ساخت بناهای تاریخی با ساده‌ترین وسایل مانند مقوا، خمیر، سفال و گچ توسط دانش‌آموزان که گاهی بسیار زیبا و مبتکرانه انجام می‌شد، نمایشگاهی تاریخی را برگزار می‌کردیم.

در بین اشیای نمایشگاه، گاهی وسایل بسیار ارزشمند و قدیمی دیده می‌شد؛ به‌طور نمونه: کتاب دعایی با قدمت حدود صد و پنجاه سال، گواهی‌نامه کالسکه‌ران، ظروفی با قدمت بیش از صد سال، سکه‌هایی متعلق به دوره قاجاریه و روزنامه‌های قدیمی و بسیار موارد دیگر.

۵. استفاده از فیلم‌های سینمایی و مستند تاریخی

نقش فیلم و سریال‌ها و تأثیر آن بر افراد بر هیچ‌کس پوشیده نیست. به این خاطر درصدد فراهم کردن فیلم‌های تاریخی مرتبط با درس‌ها برای جلب توجه بیشتر دانش‌آموزان برآمدم. اولین فیلمی که به نمایش گذاردم، فیلم محمد رسول‌الله (ص) برای درس تاریخ اسلام بود. به تدریج از فیلم‌هایی مانند: کتاب آفرینش، مستند مصر باستان، مستند یونان و روم باستان، مستند مشروطه، تخت جمشید، نقش رستم، هفت‌رخ فرخ ایران، عجایب هفتگانه جهان، سیاوش و غیره، متناسب با درس مورد نظر، استفاده کردم. در نمایش فیلم‌ها به‌منظور توجه بیشتر دانش‌آموزان، از ایشان می‌خواستم تا



نقش‌ها خبر از چه دارند؟

عوامل تاریخی مؤثر بر نقوش فرش‌های روستایی و عشایری

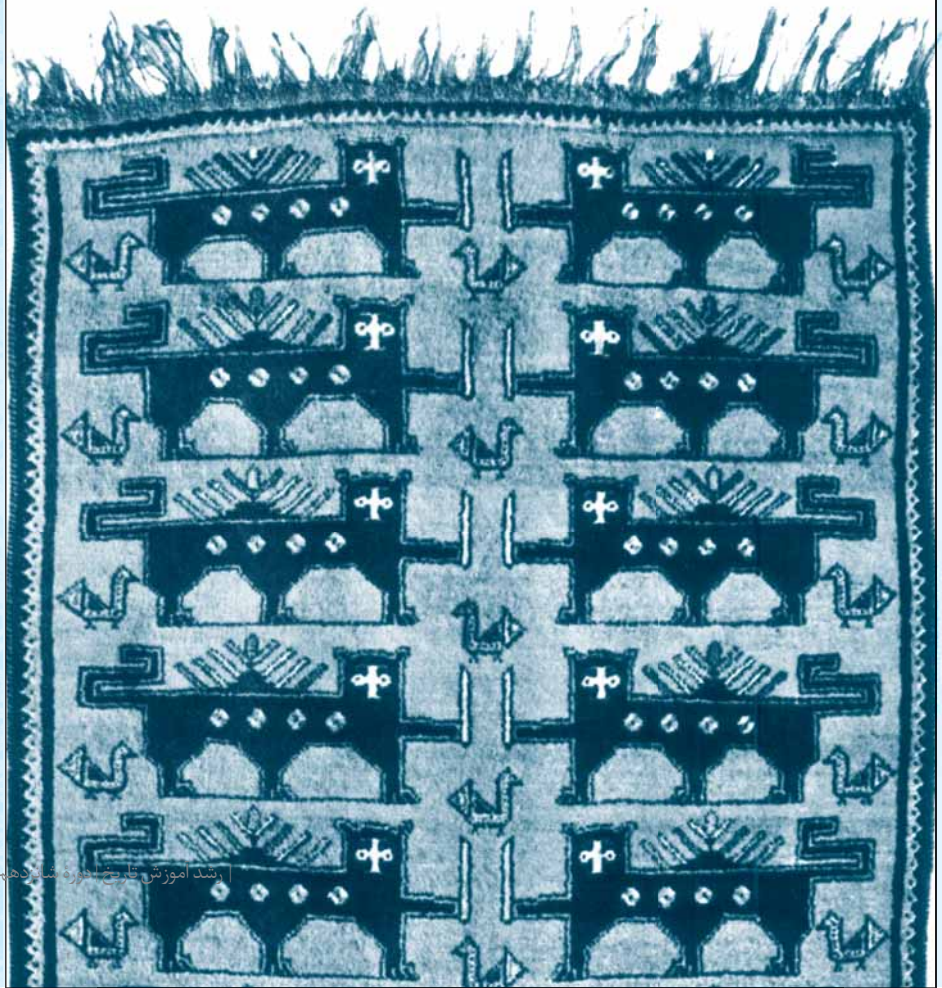
دکتر نفیسه صداقت
عضو هیئت علمی
دانشگاه آزاد اسلامی
واحد آیت‌الله آملی

اشاره

در تغییر و تحول نقش‌مایه‌های فرش‌های روستایی و عشایری عوامل تاریخی گوناگونی تأثیر داشته است. برشمردن این عوامل و جست‌وجو در چگونگی به‌وجود آمدن آن‌ها راهکار مناسبی برای شناخت هرچه بهتر این نوع فرش‌های هندسی می‌باشد. عمده‌این عوامل به تاریخ هنری، اجتماعی، قومی و مذهبی مردم هر منطقه و همچنین مهاجرفرستی آن‌ها مربوط می‌شود. در این مقاله به بررسی جایگاه این هنر در تاریخ هنر ایران و جهان و رابطه‌آن با دیگر هنرها می‌پردازیم.

مقدمه

مردم ایران زمین، از دیرباز ارتباطی تنگاتنگ با طبیعت داشته‌اند. ذهن ایرانی دائم در تلاش برای مبارزه با عوامل ناخوشایند و ایجاد عوامل خوشایند بوده است. او برای شکوفا کردن ذهنیت خود از طبیعت الهام گرفته و عناصر موجود در آن را جزئی از ساختار ذهن خود کرده، به آن معنای خاص نمادین و رمزی بخشیده و خلاقیت خود را در راه نشان دادن این معنا گسترش داده و عناصر طبیعت را در بافته‌های خود به‌کار برده است؛ در واقع، طبیعت را برای خود بافته است.





رسیدن به انوار الهی و دیدن با چشم دل‌اند. در تفکر اسلامی، جهان هستی جلوه و نشانه‌نور پروردگار و حاصل فیض مقدس نقاش ازل است و هر موجودی از موجودات جهان هستی، اعم از جماد، نبات، حیوان و انسان و هر نقش‌ونگاری مظهر اسمی از اسماء خداوند است. در میان موجودات جهان، انسان مظهر جمیع اسماء و صفات برگزیده‌عالم است.

عوامل تحول آفرین و اثرگذار بر نقش مایه‌های فرش‌های روستایی و عشایری ایران

۱. هنر فرش‌بافی اثر دست عموم مردم و هر کسکی است که بافت فرش را بداند، اعم از زن، مرد و کودک؛ در صورتی که در هنرهای معماری، خوش‌نویسی، معرق، حجاری و نظایر این‌ها آثار به‌جا مانده اثر دست استادان و ورزیدگان آن هنرهاست. با این مقایسه می‌توان گفت هنر فرش‌بافی پهنه‌وسعی را دربرمی‌گیرد که خود باعث تحول و متفاوت بودن نقش‌مایه‌های به‌کار گرفته شده در آن می‌گردد.

۲. هر بافنده‌ای، بسته به درک و برداشت و سلیقه خود و توانایی‌اش در بافت نقش‌ها، آنچه را می‌خواهد می‌بافد. گاه از این نقش‌ها چیزی می‌کاهد و یا بر آن‌ها چیزی می‌افزاید و نقوش جدیدی را ابداع می‌کند. در طول زمان ممکن است این نقش‌مایه‌ها چنان تحریف شوند که نتوان صاحب اصلی آن‌ها را شناخت و این به‌خاطر نداشتن نقشه و الگو و طرح است؛ چرا که بافت فرش‌های روستایی و عشایری به شیوه «ذهنی‌بافی» است. مانند نقش «ماهی درهم» که به شکل برگ تبدیل شده است. (پرهام، ۱۳۷۱: ۲۱۳)

۳. تحول نقش مایه‌ها در فرش‌بافی روستایی و عشایری همواره در جهت عکس‌یکدیگر است؛ چرا که در فرش‌بافی بدون نقشه، خطوط به‌صورت مستقیم، عمودی، افقی و اریب ۴۵ درجه‌اند (حصوری، ۱۳۷۱: ۹) و همواره گرایش به ساده شدن و استیلیزه شدن دارند تا جایی که از اصل و منشأ خود دور می‌شوند و به نمادی از آن تبدیل می‌گردند. فرش «هریس» در

بافته‌های هندسی ایران نمود کارکرد عناصری است که بافنده با آن‌ها سر و کار داشته است. ارتباط تنگاتنگی بین نقش و ذهن پویای بافنده وجود داشته تا توانسته است آن را به مثابه یک ساختار در ژرفای ذهن خویش بپرواند و روی قالی بیاورد. بررسی و شناخت این نقوش تجربیدی به‌کار رفته در هر منطقه نشان‌دهنده فرهنگ و باور و اعتقادات مردم آن منطقه است.

کلیدواژه‌ها: نقش مایه، نقوش طبیعی، نقوش انتزاعی، نقوش تجربیدی



نقش‌های فرش‌ها

نقش مایه‌ها در فرش‌های ایران بسیار زیاد و گسترده‌اند و عوامل متفاوتی در تحول آن‌ها نقش دارند. فرش‌های عشایری و روستایی از نظر نوع خطوط طرح‌هایی با خطوط مستقیم، عمودی، افقی و مایل (۴۵ درجه) دارند.

به‌طور کلی نقش مایه‌ها به سه دسته تقسیم می‌شوند:

الف. نقوش طبیعی

ب. نقوش انتزاعی

ج. نقوش تجربیدی (ذریه‌الزهره، ۱۳۸۲: ۷۸)

الف. نقوش طبیعی، در برگزیده‌نقش‌های گیاهی و نباتی، جمادی، حیوانی و انسانی بر روی فرش‌ها می‌باشند.

ب. نقوش انتزاعی، مجموعه نقوشی است که از طبیعت الهام گرفته است؛ به‌گونه‌ای که جزئیات نقوش، ساده و استیلیزه شده‌اند و مفاهیم رمزی و تمثیلی و نمادین دارند و بیان‌کننده مفاهیم مختلفی از درون ذهن بافنده و یا نشانه‌ای از آرزوهای او هستند. با ساده نمودن این عناصر توسط بافنده، بافت آن‌ها آسان می‌شود. این نقش‌ها در عین سادگی نشان از زندگی اجتماعی مردم و ذهنیات و احتیاجات آنان دارند.

ج. نقوش تجربیدی که در هنر اسلامی، نشانه‌جمال و اسماء‌الحسنای الهی و حاصل

بافته‌های هندسی ایران نمود

کارکرد عناصری است که

بافنده با آن‌ها سر و کار داشته

است. ارتباط تنگاتنگی بین

نقش و ذهن پویای بافنده

وجود داشته تا توانسته است

آن را به مثابه یک ساختار در

ژرفای ذهن خویش بپرواند

و روی قالی بیاورد



منطقه آذربایجان نمود این تحول می‌باشد و این جزو خصایص فرش بافی ایللیاتی است.

۴. نقش مایه‌ها به دو صورت طولی و عرضی تحول یافته‌اند. در جهت طولی، این نقش مایه‌ها با گذشت زمان در دست بافندگان تغییر می‌کنند و از قوم و سرزمینی به قوم و سرزمین دیگر می‌روند که خود ناشی از مهاجرت اقوام و عواملی نظیر آن است؛ مانند برخی نقوش به کار گرفته شده در آثار ترکمن‌ها که برگرفته از نقوش سیستانی است (همان: ۲۴). تحول در جهت عرضی بدین معناست که نقش مایه‌ها به جاهای دوردست سفر نمی‌کنند و در همان محدوده جغرافیایی و قومی و فرهنگی اولیه خود باقی می‌مانند اما در طول زمان در همان مکان دستخوش تحول می‌شوند؛ تحولی که ممکن است چند هزار سال به طول انجامد.

۵. عامل دیگر تحول نقش مایه‌ها ناشی از رمزی و نمادی بودن آن‌هاست. نگاره‌های بسیاری وجود دارند که حاوی مفاهیم نمادی، تمثیلی و استعاره‌ای هستند و شناختن آن‌ها مستلزم داشتن اطلاعات زیاد و جست‌وجو در این حیطه است. هر بافنده‌ای تصویر شیر و سگ را می‌تواند بفهمد و ببافد ولی شناخت مفهوم نگاره‌هایی همچون مثلث، که نشانه کوه است، و یا مثلث‌های به هم پیوسته، که نشانه سلسله جبال است (پرهام، ۱۳۷۳: ۹۷) نیاز به تحقیق دارد. جدا از این‌ها، نگاره‌هایی وجود دارند که کاربرد آن‌ها بسیار زیاد است ولی چنان دستخوش تغییر و تحول گشته‌اند که حتی نام‌های متفاوتی نیز برای آن‌ها گذاشته‌اند؛ از جمله نقش مایه «چهار بازویی» است که در بعضی مناطق آن را محراب و یا سماور می‌خوانند و به شکل‌های مختلفی آن را بافته‌اند (همان: ۲۵۶).

بنابراین، ماهیت رمزی و نمادین بودن این نقوش نیز باعث تغییر و تحول آن می‌شود.

۶. از دیگر عوامل رابطه‌ای است که هنر فرش بافی با دیگر هنرها دارد. برای مثال، نقوشی را که روی سفالینه‌های هزاره‌های قبل وجود دارد، روی فرش‌ها نیز می‌بینیم. حال باید بدانیم کدام یک از این دو هنر بر دیگری تأثیر گذاشته است و منشأ این نقوش کجاست. برای پاسخ

دادن به این سؤال‌ها باید دانش فرش‌شناسی را به پژوهش در تاریخ هنر تعمیم دهیم و جایگاه فرش را در تاریخ هنر بیابیم تا سیر تحول این نقش مایه‌ها در طول زمان هنر مشخص گردد.

۷. از عوامل دیگر تأثیر قومی، اجتماعی، دینی، بینش‌ها و اعتقادات بافندگان فرش است. هنرمند بافنده با هیجانات درونی‌اش و درک خود نسبت به محیط اطراف، کنش و واکنش‌هایی را در طرح نگاره‌ها پدیدار می‌سازد که همگی بیان‌کننده درونیات و اعتقادات مذهبی و اجتماعی او هستند. گاه نیز ممکن است بازتاب آلام و دردهای قوم او باشند و گاه ارتباطی را که او در تصورات خود با عالم بالا دارد، پدیدار سازد. هر یک از این‌ها تغییرات و تحولاتی را در آرایه‌ها و نقش مایه‌ها به وجود می‌آورد.

۸. ذهن خلاق و زیبایی‌پسند بافنده همیشه در پی بافتن طرحی زیباتر و جدید است که نشان از روایاها و آرزوهای او دارد؛ مانند نقش پله در بافته‌های عشایر بختیاری (قاضیانی، ۱۳۷۶: ۵۳) که پله در زندگی آن‌ها وجود ندارد ولی با بافتن آن بر روی فرش‌های خود آن را به زندگی‌شان وارد کرده‌اند و با زیباتر جلوه دادن طبیعت اطراف خود بر روی بافته‌هایشان، آنچه را که می‌پسندند می‌بافند.

منابع

۱. ادواردز، سیسیل؛ قالی ایران. ترجمه مهین‌دخت صبا. فرهنگ‌سرا. چاپ اول، تهران، ۱۳۶۸.
۲. پرهام، سیروس؛ دستیافت‌های عشایری و روستایی فارس. فرهنگ‌سرا. چاپ دوم، تهران، ۱۳۷۳.
۳. پرهام، سیروس؛ شاهکارهای فرش بافی فارس. فرهنگ‌سرا. چاپ اول، تهران، ۱۳۷۱.
۴. حصوری، علی؛ فرش سیستان. فرهنگ‌سرا. چاپ اول، تهران، ۱۳۷۱.
۵. حصوری، علی؛ نقش‌های قالی ترکمن و اقوام همسایه، فرهنگ‌سرا. چاپ اول، تهران، ۱۳۷۱.
۶. ذریه‌الزهر، سیدامیر احمد؛ «بررسی تطبیقی و احیای نقوش فرش دست‌باف مناطق زنجان و همدان»، مجموعه مقالات، در اولین سمینار ملی تحقیقات فرش دست‌باف، جلد دوم، ۱۳۸۲.
۷. قاضیانی، فرحناز؛ بختیاری‌ها، بافته‌ها و نقوش. سازمان میراث فرهنگی کشور، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۶.
۸. نصیری، محمد جواد، سیری در هنر قالی بافی ایران. مؤلف، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۴.
۹. هانگلدین، آرمین؛ قالی‌های ایرانی. ترجمه اصغر کریمی. فرهنگ‌سرا. چاپ اول، تهران، ۱۳۷۵.
۱۰. یساولی، جواد؛ مقدمه‌ای بر شناخت قالی ایران. فرهنگ‌سرا، چاپ دوم، تهران، ۱۳۷۵.

هونها

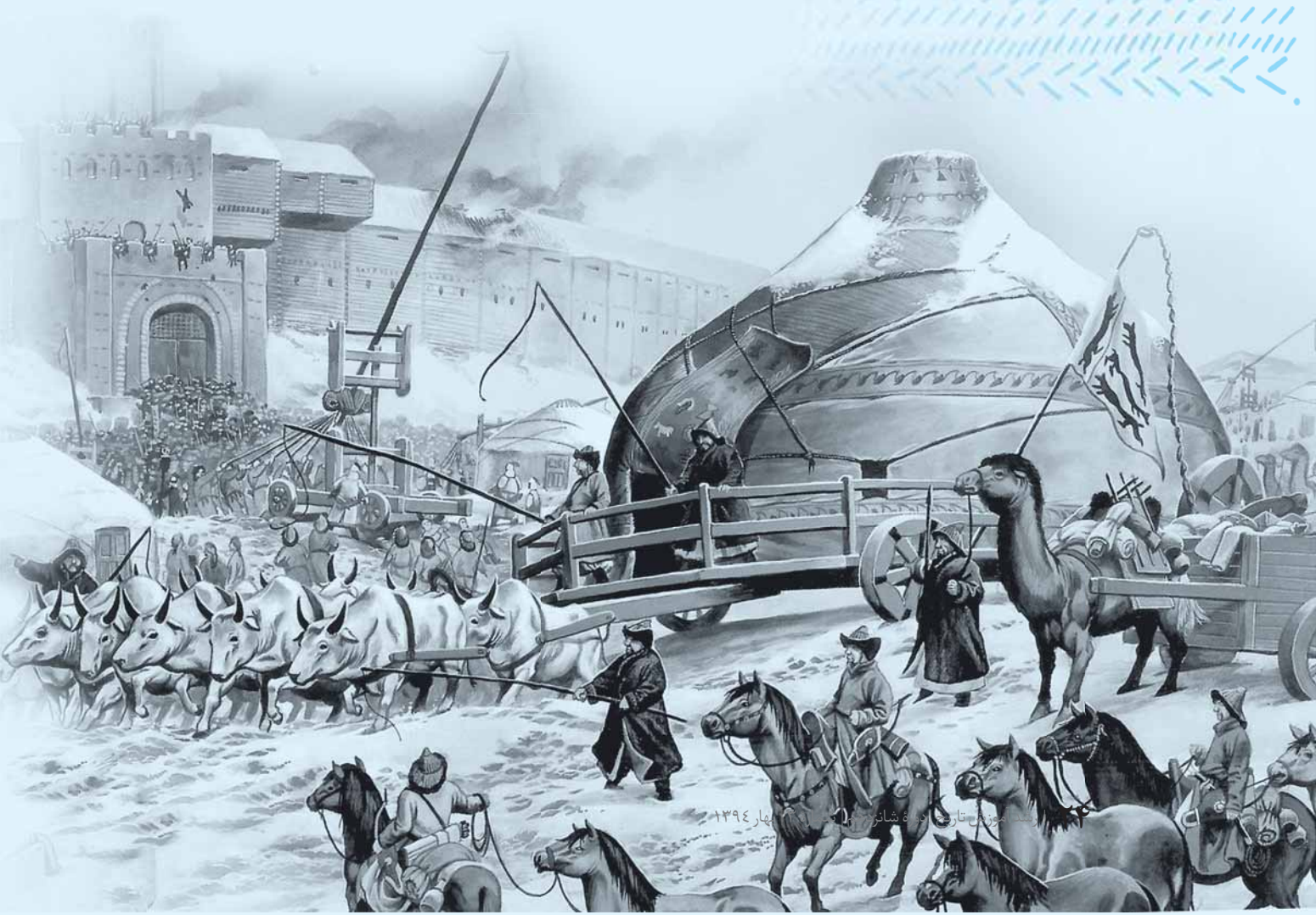
محققان تاریخ دربارهٔ این قوم چه می‌گویند؟

دکتر ترجم امیری امرایی
دبیر تاریخ، رومشکان (خوزستان)

اشاره

از اقوامی که در منابع تاریخی ما از حمله آن‌ها به ایران بارها سخن رفته است اقوام «هون» هستند. در خصوص هون‌ها و اینکه از چه نژادی بودند و از کجا آمدند و در تاریخ چه کردند، محققان ایرانی و غیرایرانی پژوهش‌های چندی انجام داده‌اند. در این بین نظرات مختلف و گاه متناقضی دیده می‌شود. اینکه چرا در خصوص هون‌ها این اندازه اختلاف نظر وجود دارد دلیلی روشن دارد که در این مورد صحبت خواهیم کرد، اما ابتدا در مورد هویت این اقوام صحبت خواهیم کرد و در پایان با توجه به منابع چندی که در این مورد وجود دارد نتیجه‌گیری خواهد شد.

کلیدواژه‌ها: هون‌ها، نژاد مغول، اقوام



هویت هون‌ها

در لغت‌نامه دهخدا در مورد نژاد هون‌ها سخنی نیامده و تنها به بیان اینکه قبیله‌ای از اقوام زردپوست هستند بسنده شده است (هون‌ها، ۲۳۵۹۳). دکتر محمد معین در فرهنگ معین کمی بیش از دهخدا ابراز نظر کرده و هون‌ها را **تاتار** می‌داند (هون، ۲۳۱۳). شادروان **عنایت‌الله رضا** معتقد است که هون‌ها از هیچ نژادی جز نژاد ایرانی نیستند. وی معتقد است که چون نام پادشاه هفتالیان یا هپتال‌ها که یکی از شعبه‌های هون‌ها بودند «خوشنواز» بوده است، این نام هیچ قرابتی با زبان‌های ترکی و چینی ندارد بلکه پارسی بودن آن روشن‌تر از آن است که در مورد آن توضیحی آورده شود، و یک نام ایرانی است پس هپتال‌ها (هون‌ها) نژادی ایرانی داشته‌اند. رضا ادامه می‌گوید: «جای تردید نیست که بعدها ترک‌ها به سرزمین آنان (هون‌ها) راه یافتند و رفته‌رفته زبان ترکی را بر مردم بومی آن سرزمین مسلط گردانیدند. مشابه این وضع در مورد بسیاری از اقوام دیگر، چون مردم سغد، خوارزم، چاچ، قفقاز و نیز سرزمین روم و به دیگر سخن آسیای صغیر و قسطنطنیه صادق است.» (رضا، ۱۳۵۶: ۳۸).

آرتور کریستن سن هون‌ها را همان خیون‌ها و محل سکونت آن‌ها را داشت‌های شمال مرو می‌داند. (کریستن سن، ۱۳۶۷: ۳۵۲-۳۵۱). در دایرة المعارف‌ها و از جمله دایرة المعارف فارسی اطلاعاتی در مورد نژاد هون‌ها نیامده است و تنها به بیان کلیتی در مورد زندگی آن‌ها اکتفا شده است. دکتر غلامحسین مصاحب و همکارانش هون‌ها را ایللی چادرنشین و از نژادی ناشناخته معرفی کرده‌اند که از دل آسیای میانه برخاسته‌اند و «علی‌رغم شباهت عادات و روش‌های جنگی آن‌ها به هون‌های سفید و مجارها و مغول‌ها و ترک‌ها، ارتباطشان با این اقوام یا بسیار ضعیف است و یا در مورد مجارها و ترک‌ها مبنای درستی ندارد» (هون‌ها، ۳۳۲۵). بارتولد نیز معتقد است که هون‌ها ترک

هستند و ترک‌های قرن ششم را نیز از اخلاف هون‌ها می‌داند (بارتولد، ۱۳۷۶: ۳۳).

علی‌رغم نظرهای مختلف و متناقضی که در مورد هون‌ها بیان شده است، به نظر می‌رسد آنچه به واقعیت نزدیک‌تر است این است که آن‌ها را از نژاد مغول باید دانست. آنچه در مورد آن اختلاف نظری نیست این است که هون‌ها مردمی بی‌سواد و به دور از مدنیت بودند. اقوامی چادرنشین که همه چیز خود را بر پشت اسب‌ها و دیگر چارپایانشان می‌نهادند، بچه‌هایشان را بر روی ارابه‌هایشان می‌زادند و به جایی دل‌بستگی و تعلق خاطر نداشتند. همین موجب شده است که از آن‌ها اطلاعاتی دقیق و یا مستند به‌جای نمانده باشد.

محققان هون‌ها را افرادی با سر بزرگ، صورت پهن، چشمانی بادامی شکل، دارای قدی کوتاه و گونه‌های برجسته معرفی کرده‌اند که بر صورت ریش ندارند جز مقدار اندکی که بر چانه آن‌هاست. علاوه بر شکل ظاهر درباره دیگر خصلت‌های هون‌ها می‌گویند مردمی وحشی بودند که همه چیز را بر سر راه خود نابود می‌کردند؛ تا جایی که «آتیلا گفته بود که هر جا توسن او پای بگذارد از آبادی و خرمی نشانی نخواهد بود» (محیط طباطبایی، ۱۳۳۵: ۱۱۲)، شیوه جنگ و گریز هون‌ها به این صورت بود که در هنگام جنگ پس از اندکی درگیری فرار می‌کردند و دشمنان خود را به دنبال خود تا جایی می‌کشاندند و در این هنگام برگشته و شکست سختی به آن‌ها وارد می‌کردند. این خصوصیت‌ها به ما کمک می‌کند تا به این نتیجه برسیم که بین هون‌ها و مغول‌ها نزدیکی بسیار قابل توجهی وجود داشته به‌صورتی که این نزدیکی را جز بر مبنای هم‌نژاد بودن بر هیچ مبنای دیگری نمی‌توان نهاد. بر این اساس می‌توان گفت که هون‌ها از نژاد مغول‌ها بوده‌اند. **رنه گروسه** می‌گوید: «نژاد این‌ها (هون‌ها) ترک و مغول است و در حدود سرحدات چین

به جنوب‌جوش پرداخته‌اند (رنه گروسه، ۱۳۶۸: ۳۵). برخی دیگر از محققان نیز هون‌ها را از نژاد مغول‌ها می‌دانند. «ایلغار مغول دشوارترین آسیب‌ها را به کشور ایران رسانیده و ناگوارترین خاطرات تاریخی را در دفتر حوادث ایام به یادگار گذارده است. آنچه را خویشاوند پیش قدم **چنگیز**، آتیلا در وصف تاخت‌وتاز هون‌ها گفته بود، کردار چنگیز و اولاد او در یورش‌های متوالی به ایران صورت فعلیت بخشید» (محیط طباطبایی، ۱۳۳۵: ۱۱۲).

چگونگی تشکیل هون‌ها

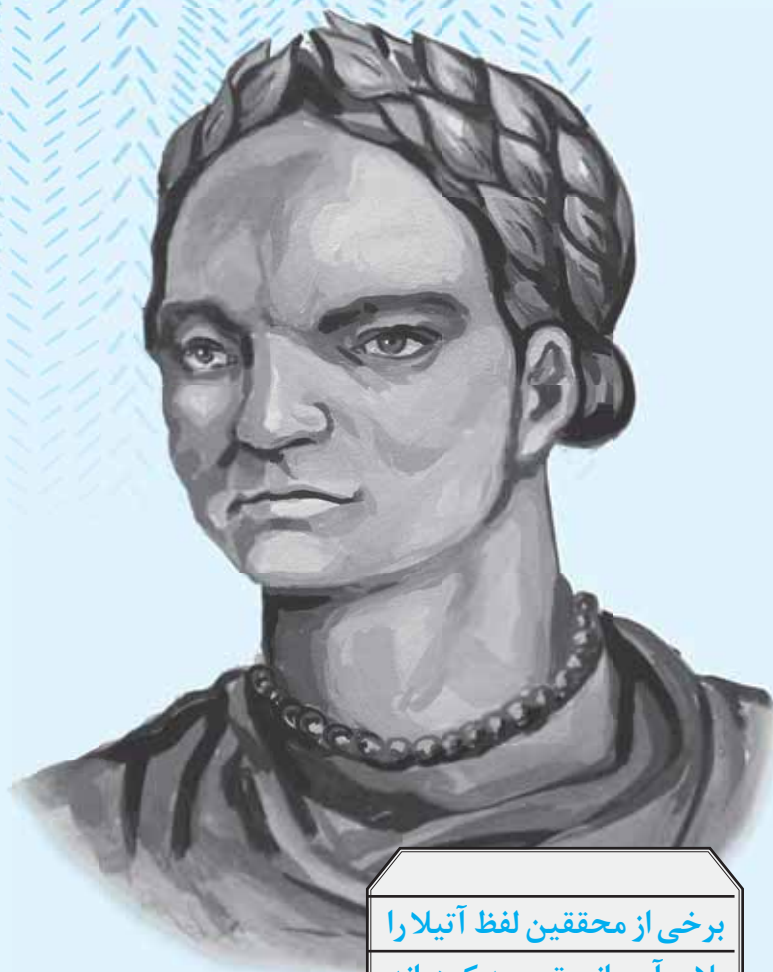
بخش خاوری سرزمین روسیه تحت تسلط اقوام و قبایلی از ترک‌ها و مغول‌ها بود که چینی‌ها به آن‌ها «هیونگ‌نوها» می‌گفتند. برای جلوگیری از هجوم این اقوام وحشی بود که چینی‌ها دیوار عظیم چین را در سرحدات خود ساختند.

فرمانده و رئیس و شاید بتوان گفت پادشاه هیونگ‌نوها شخصی بود به نام «چنگ لی کو تو شان یو». هر چند این اقوام اساساً صحراورد بودند و اقامتگاه مشخصی نداشتند اما شاید بتوان محدوده اقامتگاه آن‌ها را کوهستانی به نام «اور خون علیا» دانست که بعدها پایتخت مغولان شد.

چینی‌ها «هیونگ‌نو»ها را مردمی کوتاه‌قد و تنومند با صورت‌های پهن و گونه‌هایی برجسته، سیبل‌انویه با ریشی بسیار کم در ناحیه چانه و گوش‌های دراز و سرهایی تراشیده، ابروانی پهن و دیدگانی بادامی شکل توصیف می‌کنند.

دین هیونگ‌نوها

هر چند این اقوام کارهایی بسیار وحشیانه انجام می‌دادند و رفتار حیوانی داشتند، اما مقدساتی هم داشتند که بر مبنای آن عباداتی به شیوه خود انجام می‌دادند. دین هیونگ‌نوها بر مبنای پرستش **آسمان** بود که در بین آن‌ها بسیار مقدس بود. علاوه بر آسمان برخی از کوه‌ها



یافت و هیونگ نوها تا نزدیکی های پکن امروزی پیش رفتند تا سرانجام در يك جنگ عظیم، چینی ها، هیونگ نوها را تا مغولستان عقب راندند. پس از سلسله جنگ هایی که بین این دو قوم صورت گرفت و پس از تسلط چینیان بر جاده ابریشم، هیونگ نوها در درون دچار اختلاف شدند؛ به این صورت که دو نفر از آن ها به نام های «هوهان یه» و «چه چه» برای به دست آوردن لقب «چان یو» به رقابت و در نهایت دشمنی با هم پرداختند. «هوهان یه» به چینیان پناه برد و از آن ها کمک خواست و حتی با یکی از شاهزادگان چینی ازدواج کرد. همین امر موجب شد تا «چه چه» مغولستان را ترک کند و برای به دست آوردن ثروت به طرف غرب مغولستان، یعنی ترکستان روس فعلی حرکت کند. وی در طول راه قبایل زیادی را شکست داد و تحت امر خود درآورد.

این تنها انشعاب در بین هون ها نبود بلکه اختلافاتی که بارها در بین آن ها ایجاد می شد موجب انشعاب های زیادی در بین آن ها گردید. اگر بخواهیم به طور خلاصه در این مورد صحبت کنیم باید هیونگ نوهای شمالی، هیونگ نوهای جنوبی، هیونگ نوهای شرقی و هیونگ نوهای غربی را نام ببریم که هر کدام تحت امر يك شخص، مدتی موجودیت خود را اعلام می کردند، اما پس از مردن رئیس خود پراکنده می شدند. همین پراکندگی ها موجب ضعف هیونگ نوها در برابر چین و سیادت چین بر آسیای میانه می شد.

از بین انشعاب هایی که در هون ها صورت گرفت دو گروه آن ها در تاریخ جای بیشتری دارند. یکی هون های غربی که بازماندگان آن ها در اروپا ظاهر شدند و دیگر هون های جنوبی که به نام های «هیاطله» و «هفتالیان» و «هپتالیان» معروف شدند و این ها همان هون هایی هستند که در دوران باستان بارها به ایران حمله کردند.

نیز برای آن ها مقدس بودند و آن ها را می پرستیدند.

زبان هیونگ نوها

درباره زبان هیونگ نوها تحقیقاتی صورت گرفته است. برخی از محققان از جمله کوراکیکی شیراتوری تصور می کنند که زبان این اقوام مغولی بوده است. پژوهش گر دیگری به نام پلیو معتقد است که زبان این اقوام زبان يك قوم ترك است (رنه گروسه، ۱۳۶۸: ۶۳-۶۲).

جنگ های هیونگ نوها

همسایگی هیونگ نوها با اقوام چینی موجب شد که این اقوام بارها با هم درگیر شوند و هون ها هر بار به بهانه ای به سرزمین چینی ها حمله کنند. جنگ بین این اقوام سال ها ادامه

برخی از محققین لفظ آتیلا را

بلای آسمانی ترجمه کرده اند

و کارهای آتیلا و هون ها را

متناسب با معنای نام آتیلا

دانسته اند. اما از این نکته

غافل بوده اند که کلمه آتیلا

برگرفته از کلمه «آتا» (Atta)

است که در زبان هون ها به

معنای شاه، رئیس، قاضی و

پدر است

هون‌ها در اروپا

هون‌ها که از احفاد و اعقاب هیونگ نوه‌های غربی بودند، به دلایل نامعلوم مرغزارهای شمال آرال را ترک کردند و به سمت اروپا رفتند. آن‌ها در اروپا پیش می‌رفتند و قبایل زیادی را شکست می‌دادند و یا بدون جنگ آن‌ها را تحت امر خود درمی‌آوردند. این اقوام وحشی هر چه جلو می‌رفتند، همه چیز را با خود نابود می‌کردند.

هون‌ها از شرق وارد اروپا شدند و با تهدید امپراطوری روم و قبایل آلمانی سبب بزرگ‌ترین تغییرات در سواحل مدیترانه شدند. مهاجرت آن‌ها را باید بزرگ‌ترین مهاجرت نامید. (J. MAENCHEN-HELFFEN; ۱۹۷۳؛ ۸)

این اقوام وحشی و بدوی، بخش زیادی از اروپا را تصرف و همه مجارستان را اشغال کردند. شکست اقوام اروپایی و پیروی آن‌ها از هون‌ها موجب تمکن مالی هون‌ها شده بود. در این زمان هون‌ها یک بار دیگر انشعاب کردند و به سه گروه تقسیم شدند. سه برادر به نام‌های «رواس» یا «روژبلا»، «موندوزوک» یا «موندیوک» و «اوکتار» بر هر گروه سلطنت می‌کردند. «موندوزوک» دو پسر داشت به نام‌های «بلدا» و «آتیل». پس از پدر، آتیل به زودی برادر خود را کشت و به تنهایی رهبری قوم را بر عهده گرفت.

آتیل در سال ۴۴۱ با امپراطوری روم به جنگ پرداخت و در این جنگ پیشرفت‌های چشمگیری به دست آورد و امپراطور روم با رضایت سرزمین‌های زیادی را به آن‌ها واگذار کرد. جنگ آتیل با اروپایی‌ها ادامه یافت و او سرزمین‌های زیادی را تصرف کرد. اما به سال ۴۵۳ م درگذشت. پس از مرگ آتیل امپراطوری او که با اتحاد اقوام نامتجانس تشکیل شده بود از هم پاشید و قبایل زیادی که تا پیش از این مطیع هون‌ها بودند به جنگ با آن‌ها پرداختند.

هون‌ها به دلیل بی‌سوادی هیچ اثر مکتوبی از خود به جای نگذاشته‌اند.

تنها چیزی که از آن‌ها باقی مانده است پاتیل‌های بزرگ و اسلحه‌هایی است که در آرامگاه‌های آن‌ها پیدا شده است. (همان: ۱۰)

با بررسی منابع مختلف به نظر می‌رسد هر کدام از نویسندگان بیشتر بر مبنای حدس و گمان نظری را ابراز داشته‌اند.

آتیلای بالای آسمانی؟

برخی از محققین لفظ آتیلارا بالای آسمانی ترجمه کرده‌اند و کارهای آتیلای هون‌ها را متناسب با معنای نام آتیلای دانسته‌اند. اما از این نکته غافل بوده‌اند که کلمه آتیلای برگرفته از کلمه «آتا» (Atta) است که در زبان هون‌ها به معنای شاه، رئیس، قاضی و پدر است.

نویسندگان اروپایی آتیلارا چه از نظر ظاهر و چه از نظر سیرت و خصوصیات اخلاقی، نماینده و نماد هون‌ها می‌دانند. (رنه گروسه، ۱۳۶۸: ۱۵۳). اروپاییان او را تازیانه خداوند دانسته‌اند. آتیلای مردی بسیار غضبناک و مخوف با قدی کوتاه و سینه‌ای پهن و سری بسیار بزرگ بود. شمشیری داشت که آن را مریم می‌نامید و معتقد بود که آن شمشیر را خدای جنگ از آسمان برای او فرستاده است و به همین دلیل خود را دارای نیرویی آسمانی می‌دانست.

اما همه اظهارنظرها در مورد هون‌ها و آتیلای منفی نیست. برخی از محققان آن‌ها را دارای تمدن دانسته و نکات روشن و مثبتی را در زندگی آن‌ها نشان داده‌اند. «این مردم آسیایی نه تنها غارتگران افسارگسیخته نبودند بلکه دولت‌های رسمی و منظم بودند که با ممالک مهم آن عصر ارتباط‌های سیاسی مرتب و باقاعده داشتند. دولت رومی شرقی در دربار ایشان سفیر دائم داشت. یکی از این سفیران موسوم به پریسکوس (Priscos) از دوره اقامت خود در آن دیار گزارش بس شیرین به یادگار گذاشته است.» (حریری، ۱۳۴۴: ۱۶۰).

نتیجه

هون‌ها از نژاد مغول و ترک هستند که در سرحدات چین ساکن بودند. به دلیل اختلافاتی که با خود داشتند به بخش‌های مختلفی تقسیم شدند و هر کدام به طرفی حمله‌ور شدند. هون‌های غربی ابتدا با سرکردگی «چه چه» و در نهایت با فرماندهی آتیلای به اروپا حمله کردند. هون‌های جنوبی نیز که به هیاطله یا هیپتالیان معروف شدند به طرف مرزهای ایران حرکت کردند و جنگ‌های طولانی با ایرانیان داشتند.

پی‌نوشت

۱. این نام برخلاف ظاهر چینی آن دارای الفظی است که ریشه ترکی دارد از جمله «چنگ‌لی» به معنی پسر آسمان.

منابع

۱. بارتولد، واسیلی ولادیمیر، تاریخ ترک‌های آسیای میانه، ترجمه دکتر غفار حسینی، انتشارات توس، تهران، ۱۳۷۶.
۲. حریری، علی‌اصغر، آتیلای بالای آسمانی، وحید، شماره ۲۶، بهمن ۱۳۴۴.
۳. دهخدا، علی‌اکبر، لغت‌نامه، چاپ دوازدهم، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۷۷.
۴. رضا، عنایت‌الله، گوشه‌ای تاریخ از تاریخ شاهنشاهی و هرام پنجم شاهنشاهی ساسانی، بررسی‌های تاریخی، سال دوازدهم، شماره ۶، بهمن و اسفند ۱۳۵۶.
۵. رنه گروسه، امپراطوری صحرانوردان، ترجمه عبدالحسین میکده، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۸.
۶. کریستین سن، آرتور، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه غلامرضا رشیدی‌یاسمی، چاپ پنجم، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۷.
۷. مارکوارت، بوزف، ایران‌شهر در جغرافیای بطلمیوس، ترجمه مریم میراحمدی، انتشارات طهوری، تهران، ۱۳۸۳.
۸. محیط‌طباطبایی، سیدمحمد، خواجه‌نصیر و مردم زواره، یغما، شماره ۹۵، خرداد ۱۳۳۵.
۹. مشکور، محمدجواد، ایران در عهد باستان، سازمان تربیت‌معلم و تحقیقات تربیتی، چاپ اول، تهران، ۱۳۴۳.
۱۰. مصاحب، غلامحسین، دایره‌المعارف زبان فارسی، چاپ سوم، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، تهران، ۱۳۸۱.
۱۱. معین، محمد، فرهنگ معین، چاپ هشتم، امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۱.
۱۲. یکتایی، مجید، سرزمین قفقاز و مردم آن، بررسی‌های تاریخی، شماره ۳۶، آذر و دی ۱۳۵۰.
13. THOMPSON E. A, THE HUNS, OXFORD UNIVERSITY, OXFORD, 2002.
14. OTTO MAENCHEN-HELFFEN, THE WORLD OF THE HUNS, UNIVERSITY OF THE CALIFORNIA, LOS ANGELES, 1973.

اقتصاد و بازرگانی در عصر اشکانیان

اسماعیل نساجی زواره
دبیر تاریخ زواره

اشاره

پس از سقوط دولت هخامنشی به دست اسکندر مقدونی، (۳۳۰ ق. م) شاخه‌ای از جانشینان او به نام سلوکیان به مدت هشتاد سال (۳۳۰ تا ۲۵۰ ق. م) بر ایران حکومت کردند تا اینکه شاخه‌ای دیگر از اقوام آریایی به نام «پارت‌ها» به رهبری مردی به نام «ارشک» از شمال شرقی ایران برخاستند و زمام قدرت را از دست جانشینان اسکندر خارج ساختند. آن‌ها سرانجام با فتح شهر سلوکیه، پایتخت سیاسی-اقتصادی سلوکیان، به دست مهرداد اول، دولتی را بنیان نهادند که در تاریخ به نام «اشکانیان» شهرت یافته است.

نخستین شاهان اشکانی با راندن دشمنان و مهاجمان از سرزمین ایران با پیکارهای مداوم، ضمن تحکیم بخشیدن به وضع خود، شهرها، آبادی‌ها و دژه‌ها بنا نمودند. آن‌ها به امور اقتصادی، به خصوص بازرگانی، توجه فراوان داشتند؛ به طوری که در این دوره ایران در تجارت نقش واسطه داشت و از جاده‌های ایران کاروان‌های بسیاری برای مبادله و انتقال کالا عبور می‌کردند. نگارنده در این نوشتار به بیان فعالیت‌های تولیدی و اقدامات بازرگانی این سلسله پرداخته است.

کلیدواژه‌ها: اشکانیان، بازرگانی، اقتصاد

کشاورزی و دامداری

که با جدیت و پشتکار، آب مورد نیاز برای کشاورزی را از راه‌های دور به کمک چهار پایان تأمین می‌کردند. در منابع تاریخی آمده است که آبیاری زمین‌ها به اندازه‌ای دشوار و وقت‌گیر بود که گاهی سه تا چهار روز طول می‌کشید تا آب مورد نیاز خود را از چشمه‌ها، قنوات و دیگر منابع آبی به زمین‌ها برسانند. (خدادادیان، ۱۳۷۹: ۲۷۳)

اولین مؤلفه رشد اقتصادی و تولید در جامعه اشکانی، رونق کشاورزی و دامداری بود؛ به طوری که پارتیان بیشترین عایدات خود را از این دو حرفه به دست می‌آوردند. اشکانیان برای توسعه کشاورزی و به دست آوردن محصولات بیشتر و مرغوب‌تر، زمین‌های خود را به مردان و جوانان جویای کاری واگذار می‌کردند



در مناطق کم آب، زمین‌ها از طریق حفر قنات آبیاری می‌شد. در املاک و زمین‌هایی که مخصوص طبقه نجبا بود، کارهای کشاورزی به کمک بردگان که بیش‌تر آنان اسیران جنگی بودند، انجام می‌شد. (زرین کوب، ۱۳۶۸، ج ۱: ۳۵۲)

شیوه کشاورزی به دو صورت امکان‌پذیر بود: یکی کشت دیمی و دیگری کشت آبی. غلات همچون جو و گندم به صورت دیمی کشت می‌شدند و شالیزارها و جالیزها از آب رودخانه‌ها، چشمه‌ها و قنوت مشروب می‌شدند. (همان: ۲۷۵)

در عرصه اقتصادی، دامداری با کشاورزی پیوند داشت. اشکانیان در روستاها و مراکز دامپروری بز، گوسفند، گاو، خوک، اسب و شتر پرورش می‌دادند که از بین آن‌ها پرورش و تربیت اسب اهمیت بسزایی داشت؛ زیرا از وجود این حیوان در میدان‌های جنگ، در امر حمل و نقل، شکار و کشاورزی استفاده می‌شد. هم‌چنین در این دوره پرورش پرندگان همچون مرغ، خروس و شترمرغ رواج داشت؛ حتی یکی از اقلام صادراتی شترمرغ بود. چینی‌ها در اقلام وارداتی خود از سرزمین ایران اشکانی از جانوری عجیب الخلقه که همان شترمرغ است، بارها نام برده‌اند. (همان: ۲۷۶-۲۷۵)

زنان پارتی در عرصه کشاورزی و دامپروری مخصوصاً باغداری و پرورش پرندگان نقش مهمی ایفا می‌کردند و علاوه بر آن در کارگاه‌های نخی‌ریسی، پارچه‌بافی، فرش‌بافی و حتی در کارگاه‌های سفالینه‌سازی خدمت می‌کردند. (کالج، ۱۳۵۴: ۷۷)

تقسیم زمین‌ها

زمین‌های کشاورزی در عهد حکومت این سلسله به چند دسته تقسیم می‌شد و مالکیت آن‌ها به گونه‌های زیر بود:

۱. زمین‌هایی که به دربار تعلق داشت و شخص پادشاه و عوامل او بر این زمین‌ها

و محصولات آن نظارت داشتند.

۲. زمین‌هایی که از طرف پادشاه به صورت تیول به ساتراپ‌ها، و به اصطلاح امروز استاندارها واگذار می‌شد و درآمد حاصل از آن صرف امور لشکری و کشوری می‌شد.

۳. زمین‌هایی که موقوفه معابد، آتشکده‌ها و اماکن مقدس و دینی بودند و روحانیون برجسته اشکانی بر آن‌ها نظارت داشتند. (مهرآبادی، ۱۳۷۲: ۸۷)

این نوع زمین‌ها از امتیازات ویژه‌ای برخوردار بود و به هنگام دریافت مالیات، دولت ملاحظاتی را در مورد آن‌ها در نظر می‌گرفت. مسئول نظارت بر تولید محصولات کشاورزی این نوع زمین‌ها افراد با صلاحیت و امین بودند که از سوی اماکن مقدس دینی تعیین می‌شدند. (زرین کوب، ۱۳۶۸، ج ۱: ۳۵۲)

۴. گونه چهارم املاک کم وسعت بود که به صورت زمین‌های کشاورزی و باغ‌های میوه به خرده مالکان آزاد تعلق داشت و دولت اشکانی جهت دریافت مالیات از محصولات و فراورده‌های این زمین‌ها بر آن‌ها نظارت داشت.

۵. گونه پنجم زمین‌هایی بود که املاک شخصی شهروندان پارتی به شمار می‌آمد. این زمین‌ها نسبتاً املاک موروثی محسوب می‌شد که در خانواده‌ها باقی می‌ماند و نسل به نسل به صورت ارثیه منتقل و واگذار می‌شد. (کالج، ۱۳۵۴: ۶۸)

تجارت و بازرگانی

دومین مؤلفه رشد اقتصادی در دوره اشکانیان تجارت و بازرگانی بود که درآمد آن نه تنها عاید تولیدکنندگان و بازرگانان می‌شد، بلکه دولت از این طریق هزینه‌های نظامی، فرهنگی، شهرسازی و سایر نیازهای مالی خود را تأمین می‌کرد. (خدادادیان، ۱۳۷۹: ۲۸۴)

در کاوش‌های شهر نسا (نخستین

پایتخت اشکانیان) در کاخ سلطنتی و خزانه شاهی آثار متعددی مانند ظروف سفالی، ظروف شیشه‌ای، مجسمه‌های مرمر، جام‌های عاج‌کنده کاری شده و تعدادی مهر به دست آمده است که نمودار وضع تجارت و بازرگانی در روزگار پارتیان است. (بیانی، ۱۳۴۹: ۲۳۸)

دوران سلطنت **مهرداد دوم** (۱۲۳-۸۶ ق. م) یکی از مهم‌ترین ادوار تاریخ شاهان پارتی است. مهرداد دوم پادشاهی شهرنشین بود و به هیچ وجه میل به صحراگردی، مانند سایر شاهان اشکانی، در وی وجود نداشت. او به منظور تشویق بازرگانان بین‌النهرین به رفت و آمد از جاده‌های فلات ایران که به دلیل جنگ و تهاجمات بسته شده بود، خیلی زود مقررات خاصی را وضع کرد تا اکباتان، شوش و شهر صد دروازه را همچون گذشته به بازارهای پر رونقی تبدیل کند. (ورستندیک، ۱۳۸۶: ۱۳۶-۱۵۳)

در عهد سلطنت همین پادشاه، دولت اشکانی برای اولین بار با امپراتوری چین و روم ارتباط برقرار کرد و در نتیجه همین ارتباط بود که راه کاروان‌رو میان شرق و غرب باز شد و به «جاده ابریشم» معروف گردید و ایران مرکز این بزرگراه تجاری شد. (صفا، ۱۳۵۷: ۱۸)

در مورد ارتباط دولت اشکانی با امپراتوری چین باید افزود که کهن‌ترین تماس میان این دو سرزمین از سده دوم قبل از میلاد شروع شد. در این زمان خاقان چین سفیری به نام «چانگ کین» را برای پویش در نواحی غرب دور و ایجاد اتحاد با مردمان و دولت‌های این سرزمین اعزام نمود. اندکی بعد میان دولت پارت و چین مناسباتی دوستانه و تجاری برقرار گردید و نخستین کاروان شرق دور در سال ۱۰۶ ق. م وارد سرزمین پارت شد (بویل، ۱۳۶۸، ج ۳: ۶۹)

چانگ کین در این مأموریت از علاقه

اشکانیان به امر تجارت بسیار یاد کرد و با اعجاب و تحسین خاطر نشان نمود که سوداگران پارتی با گردونه‌ها و کشتی‌ها به سرزمین‌های مجاور برای تجارت مسافرت می‌کنند. (زرین کوب، ۱۳۶۸، ج ۱: ۳۵۲) هیئت اعزامی از چین در دربار پادشاه پارت (مهرداد دوم) با نهایت احترام



سکه دوره اشکانی ←

پذیرایی شد و به هنگام بازگشت نیز هیئتی از طرف شاه اشکانی با آنان همراه گردید و به چین رفت. این هیئت جهت تحکیم روابط با کشور چین برای خاقان آن سرزمین هدایا و تحفه‌هایی مثل: اسب، شتر مرغ، انار، زعفران، روغن، زیتون، پوست، تندیس‌های برنزی و انواع پارچه بردند. دیری نپایید که مبادلات بازرگانی بین هر دو کشور برقرار شد و در مقابل صادرات، دولت اشکانی کرم ابریشم، زردآلو و هلورا از چین وارد می‌کرد. (ششپیمان، ۱۳۸۴: ۱۱۵) از میان اقلام صادراتی ایران به چین، انار و شتر مرغ نزد چینیان به ترتیب به «میوه پارتی» و «مرغ پارتی» معروف بود. (زرین کوب، ۱۳۶۸، ج ۱: ۳۵۵) و به اسبان نسایی که به این کشور صادر می‌شد، «اسبان آسمانی» می‌گفتند. این اسبان راهوار قادر بودند مسافت میان دو منطقه چین تا آسیای مرکزی را بپیمایند. آن‌ها آن قدر قدرت و توانایی

داشتند که می‌توانستند صحراهای سوزان تا کلاماکان در آسیای مرکزی را طی کنند و سواران خود را از این سو به آن سوی بیابان‌های غیر قابل کشت برسانند. (تکمیل همایون، ۱۳۸۹: ۴۹-۴۸)

هم‌چنین در عهد اشکانیان ارتباطات بازرگانی با امپراتوری روم برقرار بود و علی‌رغم جنگ‌های مستمر این رابطه هرگز قطع نگردید. در این دوره قالیچه‌های ایرانی در رنگ‌ها و نقش‌های مختلف به قیمت‌های گزاف به رومیان فروخته می‌شد و این کالای صادراتی زینت‌بخش قصرهای ثروتمندان رومی بود. در میان اقلام صادراتی ایران به این کشور اسامی کالاهایی همچون: آهن، کتیرا، انواع عطر، ادویه و منسوجات گوناگون به چشم می‌خورد. (محمود آبادی، ۱۳۷۸: ۶۶)

واحدهای سنجش وزن کالا برای صادرات و واردات در عصر پارتیان عبارت بود از: «بار خر»، «بار شتر» و «بار گاری». هر بار گاری چهار بار شتر و هر بار شتر دو برابر بار خر بود.

شایان ذکر است به خاطر مشکلاتی که برای نقل و انتقال کالا در عهد باستان وجود داشت، هزینه صادرات و واردات بسیار گران بود. افزون بر این به خاطر کندی سرعت در امور حمل و نقل که ناشی از مشکلات وسایل نقل و انتقال بود، صدور کالاها را اولویت‌بندی می‌کردند. مثلاً ظروف فلزی، سفالینه‌ها، مجسمه‌ها، پارچه و حتی غلات و حبوبات و خشکبار که دیر فاسد می‌شدند، در نقل و انتقال آن‌ها کم‌ترین شتاب به خرج داده می‌شد، ولی کالاهایی مانند: روغن، انواع میوه، مواد خوراکی تر و... همراه با تدابیر ویژه و دقتی خاص سعی می‌شد در کوتاه‌ترین زمان ممکن به دست خریداران برسد.

خطرات جنگ، حمله و حوش، سرما، برف و دزدان از جمله عواملی

بودند که پارتیان در مورد آن‌ها تدابیر لازم را می‌اندیشیدند؛ از این رو وجود این عوامل آسیب‌زا موجب افزایش هزینه‌های حمل و نقل می‌شد. (خدادادیان، ۱۳۷۹: ۲۸۳-۲۸۲)

ضرب سکه

ضرب سکه در امور تجاری و مبادلات بازرگانی هر ملت و کشوری نقش بسزایی ایفا می‌کند. سکه‌های بازمانده از عصر پارت‌ها اسناد و مدارک گران‌بهایی است که نه تنها وضع پولی و اقتصادی آن روزگاران را معرفی می‌کند، بلکه گنجینه بی‌نظیری است که گوشه‌ای از تاریخ پنج قرن شاهنشاهی بزرگ ایران را به ما معرفی می‌کند. این قطعات کوچک فلزی منقوش، جلوه‌ای از تمدن، فرهنگ و اقتصاد پارت‌ها به شمار می‌رود. (بیانی، ۱۳۷۰، ج ۱: ۲۵)

براساس تحقیقات به‌دست آمده اشکانیان سکه‌های طلا نداشتند و تمام مسکوکات آنان فقط از نقره و برنج بود؛ زیرا این دولت با کشور روم قرارداد تجاری داشت و از آن جایی که دولت روم می‌خواست ضرب سکه طلا از آن خودش باشد، با دولت‌هایی که معاهده می‌بست این شرط را قید می‌نمود که نباید سکه طلا ضرب کنند و اگر این کار را انجام می‌دادند، تجار رومی مسکوکات طلای آنان را قبول نمی‌کردند. (پیرنیا، ۱۳۸۴، ج ۳: ۲۱۸۴)

بیشترین سکه‌های اشکانی حدود نیم قرن پیش در دره‌ی اترک (غرب بجنورد) کشف گردید. (بوئل، ۱۳۶۸، ج ۳: ۳۸۱) این گنجینه بزرگ که متعلق به دو پادشاه اشکانی نخست (اشک یکم و اشک دوم) است، به ترسیم چهره واضح‌تری از این دو شاه اشکانی به‌خصوص اولی، کمک زیادی نموده است؛ نیز این گنجینه حاوی سکه‌های زیادی است که تاکنون فقط چند نمونه از آن‌ها به‌طور پراکنده شناخته شده است. (ولسکی، ۱۳۸۳: ۸۲)



→ سکه دوره اشکانی

منابع

۱. اومستد، ا. ت. تاریخ شاهنشاهی هخامنشی، ترجمه محمد مقدم، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۷.
۲. بویل، جی. آ. تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانی، ترجمه حسن انوشه، تهران، انتشارات امیرکبیر، ج ۳، ۱۳۶۸.
۳. بیانی، ملک‌زاده، اقتصاد عصر اشکانی، مجله بررسی‌های تاریخی، سال هشتم، شماره ۶، بهمن و اسفند ماه ۱۳۴۹، تهران.
۴. بیانی، ملک‌زاده، تاریخ سکه از قدیمی‌ترین ازمه تا دوره ساسانیان، ج ۱، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
۵. پیرنیا، حسن، تاریخ ایران باستان، تهران، انتشارات نگاه، ۱۳۸۴، ج ۳.
۶. تکمیل همایون، ناصر، جاده ابریشم، تهران، دفتر پژوهش‌های فرهنگی، ۱۳۸۹.
۷. خدادادیان، اردشیر، اشکانیان، تهران، نشر به دید، ۱۳۷۹.
۸. دیاکونوف، میخائیل میخایلوویچ، تاریخ ایران باستان، ترجمه روحی ارباب، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲.
۹. زین کوب، عبدالحسین، تاریخ مردم ایران، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۸، ج ۱.
۱۰. شیبمان، کلاوس، میانی تاریخ پارتیان، ترجمه هوشنگ صادقی، تهران، نشر و پژوهش فروزان روز، ۱۳۸۴.
۱۱. صفا، ذبیح‌الله، تاریخ سیاسی - اجتماعی و فرهنگی ایران از آغاز تا پایان عهد صفوی، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۶.
۱۲. صفا، ذبیح‌الله، دورنمایی از فرهنگ ایرانی و اثر جهانی آن، تهران، انتشارات هیرمند، ۱۳۷۵.
۱۳. فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، تصحیح ژول مول، تهران، انتشارات سخن، ۱۳۶۹، ج ۵.
۱۴. کالج، مالکوم، پارتیان، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران، انتشارات وزارت فرهنگ و هنر، ۱۳۵۲.
۱۵. کالیوف، تاریخ تحولات اجتماعی ایران، ترجمه مرتضی راوندی، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۸.
۱۶. گردیزی، ابوسعید عبدالحی، تاریخ گردیزی، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران، انتشارات دبای کتاب، ۱۳۶۳.
۱۷. گیرشمن، رومن، ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه محمد معین، تهران، انتشارات علمی - فرهنگی، ۱۳۶۴.
۱۸. محمود آبادی، اصغر، تاریخ فرهنگ و سیاست در ایران باستان، تهران، انتشارات آبتین، ۱۳۷۸.
۱۹. مهرآبادی، میترا، خاندان‌های حکومت‌گرای ایران باستان، تهران، انتشارات فتحی، ۱۳۷۲.
۲۰. ورستاندیک، آندره، تاریخ امپراتوری اشکانیان، ترجمه محمود بهفرزوی، تهران، انتشارات جامی، ۱۳۸۶.
۲۱. ولسکی، یوزف، اشکانیان ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران، انتشارات ققنوس، ۱۳۸۳.

می‌دادند و مالیات‌هایی که از تاجران داخلی و خارجی می‌گرفتند، صرف جاده‌سازی و تأمین امنیت آن می‌کردند. پوست نوشته‌های کشف شده در اورامان^۲ بسیاری از مسائل اقتصادی، مالی و معاملاتی جوامع عصر اشکانی را روشن می‌سازد. این نوشته‌ها منابع مستندی هستند که در آن‌ها مطالبی درباره اوضاع اجتماعی و اقتصادی پارتیان بیان شده است. (گیرشمن، ۱۳۶۶: ۳۳۹-۳۳۸)

چون در این دوره در جاده‌های کشور پیوسته کالاهای تولیدی و بازرگانی حمل می‌شد، لذا از راه‌های ارتباطی به خوبی محافظت می‌گردید و محورهایی که از بیابان‌های وسیع می‌گذشت، از مراقبت بیش‌تری برخوردار بود. هم‌چنین در شهرهایی که در کنار این راه‌ها قرار داشت، کاروان‌سراهایی بنا گردیده بود که تجار برای استراحت در آن‌ها توقف می‌کردند. جاده‌های کاروان‌رو توسط سربازان پارتی محافظت می‌شد و حتی در مواقعی که خطر بیشتر احساس می‌شد، به همراه کاروان‌های تجاری نیروهای نظامی اشکانی برای حفاظت از مال التجاره‌های تاجران همراه آنان حرکت می‌کردند. (بیانی، ۱۳۴۹: ۲۳۷)

این دقت نظر و بیداری سبب می‌شد که نیروهای نظامی این سلسله به هیچ وجه به راهزنان باج ندهند؛ در حالی که «اومستد» می‌نویسد: در عهد هخامنشی گاهی امنیت از جاده‌ها چنان سلب می‌شد که برای عبور کاروان‌ها حتی پادشاهان به راهزنان باج می‌دادند. (اومستد، ۱۳۵۷: ۲۲۲)

پی‌نوشت‌ها

۱. سکه‌های سیمین ۴ گرم، برنز ۱۶ گرم و پشیز حدود ۳ گرم.
۲. به سال ۱۹۳۰ میلادی چند چوپان در یکی از غارهای نزدیک اورامان در کردستان یک کوزه گلی مهر شده به دست آوردند که درون آن سه نوشته پوستی قرار داشت. یک پوست نوشته به خط آرامی و دو تای دیگر به خط یونانی بود. هر سه قطعه پوست نوشته تاریخ‌دار هستند و تاریخ سال بنا بر تاریخ سلوکی و ماه‌های یونانی است. (مجله بررسی‌های تاریخی، سال هشتم، شماره ۶، بهمن و اسفند ۱۳۴۹، مقاله خانم دکتر ملک‌زاده بیانی، ص ۳۳۷)

القابی که شاهان این سلسله بر روی سکه‌های خود حک می‌کردند، هر کدام تقلیدی از یک مقطع تاریخی بود؛ مثلاً واژه‌های «شاه بزرگ» و «شاه شاهان» به تقلید از هخامنشیان و یا کلماتی همچون «فاتح» و «خدا» به تقلید از سلوکیان بود. بر روی این سکه‌ها صورت پادشاه اشکانی نقش می‌شد که بر روی تختی نشسته و مشغول کشیدن زه کمان است. (دیاکونوف، ۱۳۸۲: ۳۰۱)

اساس پولی دولت پارت بر ارزش فلز نقره بود. آنان سکه نقره را «درخما» می‌نامیدند و آن یک کلمه یونانی است که بعدها در دوره اسلامی به آن «درهم» گفته شد. معاملات در این دوره با استفاده از سکه‌های سیمین، برنزی و پشیز^۱ انجام می‌شد. (کالیوف، ۱۳۵۸: ۲۵۶)

شبکه‌های ارتباطی و راه‌های تجاری

مهم‌ترین عامل برای پیشبرد روند اقتصادی در هر کشور، توجه گسترده به راه‌های تجاری و محورهای عمده ارتباطی است و تا زمانی که این گونه راه‌ها در امنیت نباشند، ارتباطی صورت نخواهد گرفت. بنابراین هر دولتی برای این که بتواند بر امور بازرگانی کشورش نظارت داشته باشد، مجبور است در هر منطقه امکاناتی را برای حفاظت از کالاها و جاده‌ها پدید آورد.

شبکه‌های ارتباطی و راه‌های تجاری در عصر اشکانیان مهم‌ترین و بزرگ‌ترین عامل رونق داد و ستد در آن دوره بود. سرزمین پارت به وسیله همین راه‌ها و شبکه‌های ارتباطی با چین، روم، هند، عربستان، آفریقا و دیگر نقاط جهان ارتباط داشت و با آن‌ها مبادلات کالا صورت می‌گرفت. نظم جاده‌ها و کنترل راه‌های تجاری در هیچ دوره‌ای مانند این دوره به خوبی صورت نمی‌گرفت؛ زیرا شاهان این سلسله به انتظام جاده‌ها و مراقبت از آن‌ها نهایت دقت را به خرج

خاندان‌های ایرانی در سده‌های نخستین اسلامی

سیدرضا شریعتی‌راد
دبیر تاریخ یاسوج

مقدمه

سقوط دولت ساسانی در استمرار حیات دیرپای مردم ایران وقفه‌ای ایجاد نکرد. به دنبال شکست ایرانیان در جنگ‌های متعدد و فروکش کردن دوران فتوح، بسیاری از مردم ایران دین اسلام را پذیرا شدند و رهایی خود را در پذیرش آیین جدید یافتند. آیینی که نقطه پایانی بود بر امتیازات دیرینه اشراف، نجبا، مؤبدان، فئودال‌ها و زمینداران بزرگ و فروریختن دیوارهای بلند طبقاتی عصر باستان. جذبه آیین نوین، طبقات مختلف از پیروان زردتشت را تدریجاً، به اسلام جذب کرد. اما چنان‌که می‌دانیم خلفای اموی و عمال آنان، در مواجهه با عناصر غیرعرب به‌طور چشمگیری از مقتضای عدالت و از آنچه مساوات اسلامی خوانده می‌شد، منحرف شدند. این سیاست‌های تبعیض‌آمیز به تدریج مسلمین غیرعرب بویژه ایرانیان را با حکومت‌های اموی و حتی عباسی که با حمایت خود ایرانیان بر امویان غلبه کرد، آشکارا به مخالفت واداشت.

بر جای امویان استوار کردند، منصور ایشان را در پادگان «رافقه» نزدیک «رقه» در مرز عراق و سوریه نگاه می‌داشت. توده ایرانیان بومی عراق که رعیت فئودال‌ها و خاندان‌های بزرگ تیسفون و اهواز بودند نیز از ابناء به‌شمار می‌رفتند.

کلیدواژه‌ها: رفیل، فرات، حجریان، ساجیان، نوبخت، اشعریان، شلمغانیان

خاندان رفیل

این خاندان از فرزندان به‌آذر پسر خشیش پسر ابرویز بودند. ابرویز از مالکان بزرگ اطراف تیسفون بود که به سعدوقاص تسلیم شد و برای تأکید اسلام خود به نزد عمر به مدینه فرستاده شد، و از خلیفه لقب رفیل گرفت. (حموی،

در این مقاله در مورد آن دسته از نیروهای ملی و ایرانی صحبت می‌شود که واقع‌بینانه‌تر با توده‌های مردم زیر فشار همگام و همراه بودند؛ خاندان‌های فئودال و زمینداران بزرگی در غرب ایران از آذربایجان گرفته تا تیسفون و از آنجا تا اهواز، مانند فراتیان شمال تیسفون، رفیلیان شرق تیسفون، ساجیان آذربایجان، یقطینیان بغداد و جنیدیان اسکاف و نهروان و نوبختیان اهواز که در برابر حملات مسلمانان سر تسلیم فروآورده و برخی از سران آنان مانند رفیل تا مدینه رفته و مقام سیاسی-اجتماعی و اقتصادی خود را تا چند سده پس از اسلام نگاه داشتند. رعایای ایرانی (ابناء) نیز بخش بزرگی از سپاه عباسی را تشکیل می‌دادند. سپاه (ابناء) فرزندان همان خراسانیانی بودند که عباسیان را

۱۹۶۸: ۳۴۰) رفیل بدین شیوه مقام فتودالی خود و خاندانش را نگاه داشت و فرزندان او تا چند قرن از مالکان بزرگ و بانفوذ منطقه نهر رفیل بودند. این نهر به رود دجله می‌ریخت. (همان: ۳۴۱) ابوالفرج احمدبن عمر الشاهد. که بعد از قاضی مقام بلند داشت از این خاندان است، و نیز علی بن حسین بن احمد بن احمد بن محمد بن عمر بن سلمه معروف به ابن سلمه وزیر قائم بامرالله، خلیفه عباسی، از فرزندان این خاندان بود. او در قیام اسماعیلیان بغداد به رهبری ابوالحارث بساسیری گرفتار شد و به جرم همکاری با خلیفه در دعوت از ترکان سلجوقی در سال ۴۵۰ هجری به دار آویخته شد (نخجوانی، ۱۳۱۳: ۲۵۳-۲۵۶ و بحار، ۱۳۱۸: ۳۸۲) عضدالدین ابوالفرج محمدبن ابی الفتوح فرزند رئیس الرؤسا بار اول به سال ۵۶۷ ه و بار دوم به سال ۵۷۳ ه به وزارت مستضیء بالله خلیفه عباسی رسید (نخجوانی، ۱۳۱۳: ۳۱۷-۳۱۸) وی به دست سه تن از باطنیان (اسماعیلیان) کشته شد. «ابن اثیر، ۱۳۸۵: رویدادهای سال ۴۴۷ به بعد»

خاندان فرات

این خاندان جملگی اهل صریفین از نواحی دُجیل اند. آل فرات از حیث فضل و کرم و شرف و وفا و جوانمردی سرآمد مردم روزگار بودند. (ابن طقطقی، ۱۳۶۷: ۳۶۲-۳۶۳). صریفین از شهرهای مداین به‌شمار می‌آید، از این خاندان وزیران و دبیران بسیاری برآمدند. مذهب برخی از آنان دوازده امامی بود. ابوالحسن علی بن فرات سه دفعه وزارت «مقتدر عباسی را بر عهده گرفت. (همان: ۳۶۳) وی اهتمام تمام به نیکی داشت و به نحو شایسته انجام وظیفه می‌نمود. این وزیر مقتدر و فرزندش محسن به تهمت کوشش برای انتقال تاج و تخت از عباسیان به علویان به سال (۳۱۲ ه) کشته شدند. (تجارب الامم و ابن اثیر ذیل حوادث آن سال) ابوالفضل جعفر بن فرات نیز وزیر «مقتدر شد و بعدها به وزارت کافور و اخشیدیان مصر رسید. (حموی، ۱۹۶۸: ۳۶۰)

خاندان نوبخت

این خاندان تا چند سده در بغداد دبیران زیادی داشتند. بازار بیشتر شهرهای عراق

در دست آنان بود. با وجود کتاب گران سنگ خاندان نوبختی تألیف عباس اقبال جایی برای معرفی ایشان نمانده است. این خاندان در تقویت گنوسیسم تا آن حد مؤثر بودند که «ملل و نحل» نگاران مذهب خاندان بنی نوبخت را شعبه‌ای مهم از معتزله شیعه می‌شمارند و از نفوذ نظریات آنان در مسائل گوناگون یاد می‌کنند. این خاندان خود را از نوادگان گیو و گودرز می‌شمردند. داستان هم‌زنجیر شدن نوبخت زردشتی با منصور عباسی در زندان اهواز هنگام مبارزه علیه امویان را خطیب بغدادی در تاریخ بغداد آورده است. «بغدادی، بی تا: ۵۴-۵۵» ابن طاووس در فرج المهموم در تاریخ علم نجوم، می‌نویسد: «نه تنها ایرانیانی که مسلمان شده بودند، به ابومسلم پیوستند. بلکه زردشتیان ایران نیز با قیام او همکاری کرده و به زندان افتادند.» (ابن طاووس، ۱۳۶۸: ۲۱۱-۲۱۲) این خاندان ده‌ها ستاره در خشان علم و ادب و فلسفه و کلام و ریاضی تحویل جامعه داده است. بخش زیادی از ترجمه کتاب‌ها از زبان پهلوی به عربی در دانشگاه‌های سورا، نصیبین، اصفهان و جندی شاپور بر دوش آن‌ها بوده است.

این خاندان اسلام را بر پایه «توحید اشرافی» پذیرفته بودند. پیامبر را دارای عصمت و اعلم مردم و در رأس هرم مدینه فاضله می‌دانستند و معتقد بودند انتخاب جانشین پیامبر نه در «سقیفه بنی ساعده» که از طرف خدا صورت گرفته است.

ابوسهل نوبختی اسماعیل بن علی (۲۳۷-۳۱۱ ه.ق) بیشتر عمر خود را در غیبت صغرا (۲۶۰-۳۲۹ ه.ق) گذراند و یکی از پیشوایان بزرگ دوازده امامی به‌شمار می‌رفت. فقیه بزرگ، شلمغانی، صاحب کتاب «تکلیف» یا «فقه الرضا» ابوسهل نوبختی را به قیام علیه عباسیان دعوت کرد. این عمل انگیزه فشار دولت عباسی بر شیعیان بود، بنا به نوشته عباس اقبال، ابوسهل نوبختی با طرح نظریه «غیبت کبری» توانست شیعیان را از زیر فشار دولت عباسی بیرون آورد و آنان را از تیررس ایشان دور سازد. از دیگر نام‌آوران خاندان نوبختی می‌توان به ابومحمد حسن بن موسی (وفات ۳۱۰ ه) و ابواسحق ابراهیم بن نوبخت (وفات ۳۴۰ ه) در علم کلام و فلسفه اشاره کرد.





حسن بن هارون با موافقت علی بن یلیق لعنت بر معاویه را بر منبرها آزاد اعلام کرد. (همان: ۴۱۳، و ابن اثیر) در سال (۳۲۱ هـ) حسن و (ساجیان او) و علی بن یلیق و (حجریان وی) در کودتایی نافرجام بر ضد «قاهر عباسی شرکت کردند. علی و پدرش یلیق و مونس کشته شدند و حسن پنهان شد. (همان: ۴۱۵-۴۲۳) حسن در زمان پنهانیش ساجیان و حجریان را برمی‌انگیخت تا اینکه همراه با «سیما» سردار ساجی در سال ۲۲۲ هـ «قاهر را که خلیفه‌ای متعصب و زده‌نر و خونخوار بود خلع کردند و به جای او راضی را به خلافت برگزیدند. حسن بن هارون به سال ۳۲۳ هـ از طرف راضی به فرمانداری آذربایجان گمارده شد. (ابن مسکویه، ۱۳۳۳: ۵۰۷) در سال ۳۲۵ هـ راضی که از همدستی ساجیان با حجریان در براندازی قاهر و آوردن او، پیشینه‌ای ترس‌آور در ذهن داشت، ساجیان را به دست ابن‌رائق نابود کرد، او همه سران ساجی به جز حسن بن هارون را کشت (همان: ۵۴۲).

شلمغانیان

اشاره شد که راضی پسر مقتدر در جمادی‌الاول سال ۳۲۲ هـ در پی یک کودتا که با همکاری ساجیان و حجریان انجام شد بر تخت نشست. او پس از مشورت با «سیما» سردار حاجی، ابن‌مقله را به وزارت برگزید. ابن‌مقله چه در سال‌های ۳۱۶ تا ۳۱۸ هـ که وزیر مقتدر نیمه گنوسیست بود، و چه در سال‌های ۳۲۰ تا ۳۲۱ هـ که وزیر «قاهر سنی بود و با شیعیانی که معتقد به «غیبت کبری» امام غایب بودند و نیز با خاندان ایرانی نوبختی کاری نداشت. ولی شلمغانی که غیبت را «صغرا» می‌شمرد، تحت پیگرد قرار گرفت و با تعدادی از یارانش که همگی از نویسندگان و صاحب‌نظران ایرانی آن عصر بودند دستگیر شدند، از جمله: حسن بن قاسم وزیر سابق مقتدر، ابوجعفر و ابوعلی از خاندان علمی بسطام و ابراهیم بن ابی‌عون و ابن‌تثبیت زیات و احمد بن عبدوس جهشیاری صاحب (کتاب‌الوزراء). پیشوای این گروه ابوجعفر محمد بن علی بن ابی‌الغزافر از مردم شلمغان، شهری در واسط بود، و در بغداد برای خاندان فرات دبیری می‌کرد. اندیشه‌هایی که

ساجیان

ساجیان خاندانی دری‌زبان بودند که ریشه در ماوراء‌النهر و اسروشنه داشتند و از نزدیکان افشین بودند. این خاندان به نام بنیانگذار خود ابوساج دیو داد، بنی‌ساج خوانده می‌شد. (زرین‌کوب، ۱۳۶۸: ۳۰۲) ابوساج طی جنگ‌هایی که در آذربایجان بین افشین سردار خلیفه با سپاه بابک خرم‌دین روی داد، از خود شجاعت قابل توجهی نشان داده بود و لذا در واقعه مازیار از جانب معتصم به حدود دماوند روانه شد (۲۲۴ هـ) و در خلافت متسوکل نیز امارت طریق مکه به وی واگذار شد (۲۴۲ هـ) سپس در خلافت مستعین در دفع فتنه ترکان سرایی که دستگاه خلافت را بازچیه خویش کرده بودند نقش قابل تقدیری ایفا نمود (۲۵۱ هـ). همچنین از جانب خلیفه المعتز، امارت کوفه و سواد آن را یافت (۲۵۲ هـ) و پیکار با زنگیان و حکمرانی اهواز بدو واگذار گردید. (۲۶۱ هـ) (همان: ۳۰۱) پس از ابوساج چندین تن از فرزندان ایشان بر جای وی استوار شدند.

یکی از جانشینان ابوساج، یوسف ساجی پسر دیو داد اول است که در سال (۳۰۶ هـ) از پرداخت خراج به بغداد خودداری کرد و با لشکریان خلیفه به سرداری مونس سریانی‌نژاد جنگید. یوسف بر مونس پیروز شد ولی او را رها کرد، لذا در سال بعد (۳۰۷ هـ) سپاهیان خلیفه یوسف ساجی را اسیر کرده به بغداد بردند و زندانی کردند تا اینکه با میانجی‌گری خاندان‌های ایرانی، وی از زندان آزاد شد. یکی از بزرگان ساجیان «حسن بن هارون» است که دبیر یوسف ساجی بود. وی در جلوس قاهر عباسی و کشتن مقتدر با همکاری علی بن یلیق (حجری) نقش داشت و از طرف خلیفه جدید به دبیری انتخاب گردید. (ابن مسکویه، ۱۳۳۳: ۳۸۷ و ابن‌اثیر ذیل حوادث سال ۳۲۰) به سال (۳۲۱ هـ)

خلفای اموی و عمال آنان، در مواجهه

با عناصر غیر عرب به‌طور چشمگیری

از مقتضای عدالت و از آنچه مساوات

اسلامی خوانده می‌شد، منحرف

شدند. این سیاست‌های تبعیض‌آمیز

به تدریج مسلمین غیر عرب بویژه

ایرانیان را با حکومت‌های اموی و

حتی عباسی که با حمایت خود

ایرانیان بر امویان غلبه کرد، آشکارا

به مخالفت واداشت



همهٔ حوادث را با تاریخ یزدگردی گاه‌شماری می‌کردند و چندین بار دوش به دوش موالی ایرانی بر ضد حکام خلیفگان عرب جنگیدند.

منابع

۱. ابن اثیر، عزالدین، علی بن محمد، *الکامل فی التاریخ*، دار صادر، دار بیروت، بیروت، ۱۳۸۵ هـ.
۲. ابن خلکان، شمس‌الدین، ابوالعباس، احمد بن محمد، *وفیات الاعیان*، تحقیق احسان عباسی، (افست قم: منشورات رضی)، ۱۹۶۹ م.
۳. ابن طائوس، عبدالکریم، *فرج المهموم در علم نجوم*، المطبعه الحیدریه، نجف، ۱۳۶۸ هـ.
۴. ابن طلفقی، محمد بن علی بن طباطبای، *تاریخ فخری* (در آداب ملک‌داری و دولت‌های اسلامی)، تحقیق: محمد وحید گلپایگانی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷.
۵. ابن مسکویه، ابوعلی، احمد بن محمد، *تجارب الامم*، مطبعه الشركه التمدن الصناعیه، مصر، ۱۳۳۳ هـ.
۶. اقبال، عباس، *خاندان نوبختی*، تهران، کتابخانه طهوری، ۱۳۷۵.
۷. حموی، یاقوت، *معجم البلدان*، بیروت، دار صادر، ۱۹۶۸ م.
۸. خطیب بغدادی، ابوبکر احمد بن علی بن ثابت، *تاریخ بغداد*، بیروت، دارالکتاب العربی، (بی‌تا).
۹. زرین کوب، عبدالحسین، *تاریخ مردم ایران*، ج ۱، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۸.
۱۰. صدیقی، غلامحسین، *جنبش‌های دینی ایرانی در قرن‌های دوم و سوم هجری*، تهران، انتشارات پازنگ، ۱۳۷۲.
۱۱. مجلسی، محمدباقر، *بحار الانوار*، بیروت، مؤسسه وفا، ۱۴۰۳ هـ.
۱۲. *مجمّل التواریخ و القصص*، (تألیف سال ۵۲۰ هـ) به تصحیح ملک‌الشعراى بهار، تهران، طبع کلاله خاور، ۱۳۱۸.
۱۳. مفید، شیخ، *الاختصاص*، قم، انتشارات اسلامی، (بی‌تا).
۱۴. نخجوانی، هندو شاه بن سنجر بن عبدالله صاحبی، به تصحیح و اهتمام عباس اقبال، تهران، ۱۳۱۳.

ابن ندیم و ابن اثیر و یاقوت حموی و دیگران به وی نسبت داده‌اند و در بخش‌های باقی‌مانده از دادگاه او دیده می‌شود، بر زمینهٔ توحید اشرافی است. کتاب «مباهله» او در ضمن بحار الانوار چاپ شده است. (مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۷۶-۳۴۰) و نیز کتاب‌های علمی فلسفی دیگری مانند «حس ششم» به وی منسوب است.

اشعریان

در سده‌های نخستین اسلام، قبیلهٔ عرب زبان اشعری اقطاع‌داران بزرگ قم و اصفهان بودند و حکومت را در این نواحی در دست داشتند. بخش بزرگ‌تری از ابن قبیله نیز در کوفه مانده بود. پس از واقعهٔ حکمیت در صفین که عمرو عاص، ابوموسی اشعری را فریب داد، کینهٔ امویان در دل آنان جای گرفت، و در چندین جنگ بر ضد حجاج بن یوسف به سال ۸۲ هـ و قیام زید بن علی بن حسین (ع) علیه حکومت اموی، شرکت کردند ولی شکست خوردند. گروهی از ایشان که از کوفه رانده شدند به نزد پسرعموهای خود به قم آمدند. ایرانیان نیز دین زردشتی خود را کم‌کم رها کرده و احکام اسلامی را پذیرفتند. تأثیر عرب‌های قم بر ایرانیان بدانجا رسید که به قول مؤلف تاریخ قم،

مقدمه

نمی‌دانیم اما از حوادث مندرج در داستان جرون که تا ۱۰۴۲ ه را در بر می‌گیرد. می‌توان گفت که شاعر در سال ۱۰۴۳ ه در قید حیات بوده و در همان حال از پیری نیز شکایت کرده است. وی در مواردی کلماتی را از لهجه‌های مردم جنوب ایران به کار می‌برد که محتمل می‌سازد خودش از مردم جنوب بوده باشد. او همچنین در توصیف عراق (عجم) یعنی نیمه غربی ایران طرفدارانه سخن می‌گوید که ممکن است ناشی از تعلق وی به این بخش از ایران باشد. این منظومه تنها در یک مورد به نام خود اشاره کرده و آن را «داستان جرون» می‌خواند و دیگر در هیچ جای منظومه، نامی از جرون‌نامه یا ترکیبی شبیه به آن دیده نمی‌شود. در سراسر جرون‌نامه، سی و یک ساقی‌نامه وجود دارد که هر یک از سه تا ۲۸ بیت، در ابتدای

جرون‌نامه^۱ منظومه‌ای حماسی است که دربارهٔ نبرد سپاه ایران با پرتغالی‌ها در زمان شاه‌عباس صفوی سروده شده و به توصیف صحنه‌های رزم، رشادت‌های فرماندهان سپاه صفوی (الله‌وردی خان و فرزندش امام‌قلی خان) پرداخته است. این منظومه را طی سال‌های ۱۰۳۲ تا ۱۰۴۲ ه یکی از شاعران عصر صفوی که «قدری» نام دارد سروده است. این قدری غیر از «قدری شیرازی» شاعر شناخته شده در تذکره‌های آن روزگار است ولی تشابه اسمی و نزدیک بودن روزگار سرایش منظومه و این دو شاعر موجب شده است تا جرون‌نامه به قدری شیرازی، منسوب شود. در منابع تاریخی و ادبی عصر صفوی هیچ مطلبی دربارهٔ قدری در دست نیست. تاریخ تولد وی را

جرون‌نامه

منظومه‌ای حماسی دربارهٔ نبرد سپاه ایران با پرتغالی‌ها

↓ قلعه پرتغالی‌ها / جزیره هرمز

سکینه سلیقه‌دار
دبیر تاریخ، شهر تهران





دو جبهه مهم، باعث شده که مسئله خلیج فارس و تجارت دریایی تا قبل از شاه عباس اول چندان که شاید و باید مورد توجه پادشاهان صفوی قرار نگیرد. از این رو مورخان ایرانی قرن دهم، کمترین اطلاعی نسبت به مسائل خلیج فارس به دست نداده اند و مورخان قرن یازدهم نیز تنها به ذکر مختصری از تصرفات شاه عباس در بحرین، هرمز و عمان پرداخته و علاقه‌ای به تشریح جزئیات از خود نشان نداده‌اند. تنها منبع اطلاع ما طی این دو قرن، سفرنامه‌های اروپاییان و اسناد و مدارک پرتغالی‌هاست که بخش مهمی از آن‌ها هنوز ترجمه نشده و یا اینکه دستیابی به آن‌ها چندان ساده نیست. از آنجا که تکیه بیش از حد به اطلاعات بیگانگان باعث یک‌سوگیری در تاریخ می‌شود، از این رو معرفی منابع داخلی بیش از پیش ضروری می‌نماید.

بخش‌های مختلف جرون نامه

بخش اول: شامل بیان رویدادها و حوادث پیرامون فتح قشم و حمله نیروهای ایرانی به بخش‌های جنوبی خلیج فارس در ساحل عمان است که در دیگر منابع کمتر دیده می‌شود. شاعر، فرمانده ایرانی را به نام **جهانگیر خان** و فرمانده عرب را به نام **کلب‌علی** شناسانده است (قدری، ۱۳۸۴: ۵۵-۶۴). جرون نامه تنها منبعی است که از مصالحه میرعرب با سردار ایرانی و آمدن او نزد **امام‌قلی خان** صحبت می‌کند.

بخش دوم: شامل شرح مفصل حمله نیروهای ایرانی به جزیره هرمز و فتح آن است که در واقع مهم‌ترین بخش این منظومه به شمار می‌آید. بسیاری از اطلاعات و روایت‌های شاعر در این بخش منحصر به فرد است و در دیگر منابع به چشم نمی‌خورد. تنها مسئله قابل تأمل، سکوت مطلق شاعر درباره حضور نیروهای انگلیسی در جنگ است که در این مورد دو امر محتمل است؛ یکی اینکه شاعر تمام روایت خود را براساس شنیده‌های شخصی یا روایت فرد یا افرادی تنظیم نموده که از چند و چون ماجرا دقیقاً آگاه نبوده‌اند و یا اینکه وی به عمد، حضور نیروهای بیگانه را در این نبرد نادیده گرفته است.

بخش سوم: این بخش به آغاز جنگ و لشکرکشی به عمان توسط **صفی‌قلی خان** اشاره دارد. در مقدمه این بخش با مفاهیمی مهم، از

شروع داستان و به‌عنوان مقدمه قرار گرفته است. «قدری» از دوستاناران و نزدیکان **الله‌وردی خان** فرمانده بزرگ سپاه ایران و به خصوص فرزندش امام‌قلی خان بوده است. از ابتدا تا انتهای داستان جرون، او از خصال و صفات نیک آن پدر و پسر و نیز فرزندان امام‌قلی خان سخن می‌گوید و در بسیاری از ابیات، دعا به جان امام‌قلی خان و شاه عباس کرده است. او همچنین شرح اقدامات عمرانی امام‌قلی خان در انتقال آب کوه‌رنگ به اصفهان و نیز مجاهدت‌هایش در فتح قشم و هرمز و سرانجام روایت او و فرزندانش، به دست شاه صفی، و عزاداری زنان خاندان وی را با سوز و گداز تمام برمی‌شمارد.

کلیدواژه‌ها: جرون، قدری، سپاهیان اسلام، امام‌قلی خان

اهمیت تاریخی جرون نامه

منظومه جرون نامه اگرچه از لحاظ ادبی ارزش خاصی ندارد، اما با توجه به کمبود شدید منابع تاریخی، به‌ویژه از مورخان داخلی، پیرامون تحولات سیاسی-اقتصادی خلیج فارس در قرن یازدهم، همزمان با پایان سیطره پرتغالی‌ها در هرمز و آغاز ورود گسترده اروپاییان به راه‌های دریایی منطقه، از اهمیت بسزایی برخوردار است. در مورد جنگ‌های دریایی ایران در قرن یازدهم اطلاعات ما اندک و در حد بیان رویدادها، بدون پرداختن به جزئیات است. اساساً مورخان عصر صفوی چندان توجهی به حوادث و وقایع جنوب ایران از خود نشان نداده‌اند. بهتر بگوییم، به دلیل سیطره درازمدت پرتغالی‌ها و حکومت‌های محلی در جنوب ایران، مورخان عصر صفوی اطلاع کافی از مسائل این منطقه نداشته‌اند. از این رو در نوشته‌های آنان کمتر اشاره‌ای به حیات سیاسی-اجتماعی جنوب رفته است. آغاز توجه مورخان عصر صفوی به مسائل خلیج فارس همزمان با درگیری ایران با پرتغال بود و حتی طی این دوره نیز اخبار مندرج در کتاب‌های تاریخی عصر صفوی به قدری سطحی و گذراست که می‌توان آن‌ها را نادیده گرفت. علاوه بر این، اهمیت تحولات سیاسی غرب و شرق ایران، یعنی جنگ با عثمانی‌ها در غرب و با ازبکان در شرق و بذل توجه شدید حاکمیت سیاسی به این

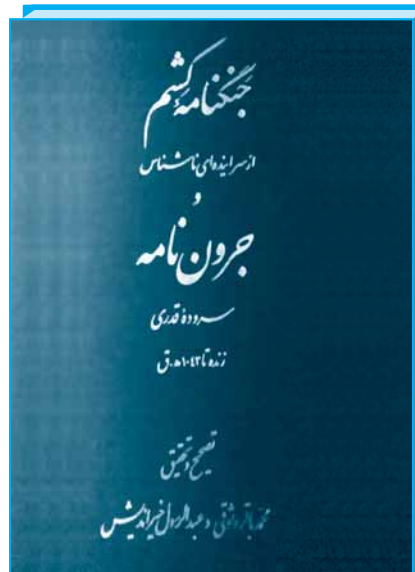
است سخن به میان می‌آورد. همچنین در مدح حضرت ختمی مرتبت محمد(ص) و علی(ع) و تمجید از شاه‌عباس و دعا برای افزایش طول عمر شاه، ابیاتی می‌سراید و نام داستان را جرون‌نامه می‌خواند و سبب نقل داستان را آگاهی دادن به آیندگان و ماندن یاد و اثری از خود بیان می‌دارد.

وی از خدمات عمرانی که امام‌قلی‌خان انجام داد از جمله انتقال آب کوه‌رنگ به اصفهان به دستور شاه‌عباس و همچنین از بزرگی و جوانمردی و دلوری **الله‌وردی‌خان**، پدر امام‌قلی، سخن می‌گوید. می‌دانیم که خاندان الله‌وردی‌خان به عنوان فرمانروایان فارس در نواحی زاگرس و سرانجام بغداد بسط قلمرو داشته‌اند. (همان: ۳۸-۴۱) الله‌وردی‌خان، در زمان شاه‌عباس اول به مقام سپهسالاری و حکومت فارس رسید. وی اقدامات نظامی، فرهنگی و عمرانی فراوانی جهت اعتلای دولت صفوی انجام داد. با رشادت وی بود که لار، بحرین و گمبرون فتح شد و...

الله‌وردی‌خان را به وصیت خودش در مشهد در جوار مرقد مطهر حضرت علی‌بن‌موسی‌الرضا(ع) در رواق الله‌وردی‌خان که به دستور خودش ساخته شده بود به خاک سپردند. در این رابطه در جرون‌نامه می‌خوانیم:

جلالش ببین کز کجا تا کجاست
که نزد علی بن موسی الرضاست
گرفته وطن در جوار امام
زهی افتخار و زهی احترام
(همان: ۴۰)

براساس منابع، مقامات پرتغالی مستقر در بندر گوا (هندوستان) در سال ۱۰۲۹ ه.ق / ۱۶۲۰ م. **روی فریر** فرمانده نظامی خود را جهت ساختن یک قلعه دفاعی به جزیره قشم گسیل داشتند (همان: ۴۱). چون او مشغول ساختن قلعه شد حاکم لار و قاضی آن شهر، جهت ممانعت از این عمل با سپاهیان محلی به سمت قشم حرکت کردند. طی نبردی که بین آن‌ها و پرتغالی‌ها روی داد، نیروهای لارستانی شکست خوردند. این خبر چون به امام‌قلی‌خان رسید، شاه‌قلی بیگ را مأمور گرفتن قلعه قشم کرد و او نیز به سرعت به سمت جنوب روانه شد و توانست آن را تسخیر کند (همان: ۴۳-۴۸). عده‌ای از سپاهیان ایران هم



ملاقات حاکم هرمز با امام‌قلی‌خان و نصیحت کردن خان به او یاد می‌کنند. در یکی از ابیات، حاکم هرمز را شیعی مذهب دانسته است، اما به دلیل نبود منبع موثق، به طور قطع نمی‌توان اظهار نظر کرد. شاعر با اشاره به نافرمانی اهالی نزوه و بهله که آنان را [خوارج] نهروانی لقب معرفی کرده از عزیمت صفی‌قلی‌خان به سمت عمان یاد می‌کند. در همان حال ذکر شده است که حکومت جرون توسط شاه به صفی‌قلی‌خان سپرده شده و او **خواججه هدایت** را به وزارت خویش در آن دیار منصوب کرده است. منظومه جرون‌نامه در همین جا به طور ناقص ختم شده و شاعر دنباله داستان لشکرکشی صفی‌قلی‌خان به عمان را ذکر نکرده است. پس از آن به مدح امام‌قلی‌خان پرداخته و سخن خود در فتح هرمز را با چشم‌داشت پاداش از امام‌قلی‌خان و آرزوی اینکه این داستان مورد پسند او واقع گردد، و با درود و سلام بر پیامبر و وصی و آل و اصحاب ایشان، به پایان رسانده است. منظومه با قصیده‌ای در مدح امام‌قلی‌خان، که ابیات ماده تاریخ فتح جرون در سال ۱۰۳۱ ه.ق نیز در آن قید شده به پایان می‌رسد. تاریخ کتابت نسخه سال ۱۱۰۹ ه.ق است.

شرح داستان جرون

«قدری» داستان را با نام و یاد خدای بزرگ آغاز می‌کند و از نعمت‌هایی که خداوند آفریده



به سمت عمان رفتند و عرب های آن نواحی را به خاطر کمک به پرتغالی ها سرکوب کردند. در همان حال **امام قلی خان** با نیروهایش به سمت میناب حرکت کرد و در آنجا مستقر شد و نقشه حمله به جزیره هرمز و فتح آن را دنبال کرد. «قدری» شاه هرمز را یک بار **فیروزشاه** می نامد، در حالی که شاه هرمز در سال ۱۰۲۹ ه. ق. / ۱۶۲۰ م، **محمودشاه** فرزند فیروزشاه (متوفی ۱۰۱۹ ه. ق.) بوده است. از طرف دیگر بنا به اتفاق تمامی منابع، نیروی دریایی انگلیس در فتح قلعه قشم و هرمز، علیه پرتغالی ها شرکت داشت در حالی که سراینده داستان جرون، نامی از این نیرو، چه در فتح هرمز و چه در فتح قشم نمی برد. اما در جرون نامه جزئیات حمله نیروهای ایرانی به بخش های جنوبی خلیج فارس در ساحل عمان به طور مفصل بررسی شده که در دیگر منابع کمتر دیده می شود. جرون نامه تنها منبعی است که از مصالحه میر عرب با سردار ایرانی و آمدن او

نزد امام قلی خان صحبت می کند (همان: ۱۳۴-۱۳۹).

بسیاری از اطلاعات و روایت های شاعر در مورد چگونگی فتح جزیره هرمز و حمله نیروهای ایرانی منحصر به فرد است. وی داستان فتح جرون را با منصوب کردن مستحفظانی به سر قلعه مفتوحه قشم آغاز نموده و آورده است که **امیر سوندوک** به فرماندهی قشم منصوب شد (همان: ۹۰-۹۳). بدین ترتیب راه بردن آب شیرین بر پرتغال های هرمز بسته شد. پرتغالی ها ناگزیر سفیری را نزد امام قلی خان فرستادند و پرداخت پنج هزار سکه طلا و سه هزار تومان را تقبل کردند که با جواب رد امام قلی خان روبه رو شدند.

در این بخش، شاعر تاریخ ساختن بارگاه باشکوه فرماندهی در عباسیه را سال ۱۰۳۱ ه. ق. ذکر کرده است. در واقع تنها منبعی است که نام بندر جدید را «عباسیه» ذکر کرده است

↓ نقشه جزیره هرمز که توسط یکی از اروپاییان ترسیم شده



قاصدی به نام **اسحاق غازی** را جهت ادای گزارش فتح و طلب یاری به نزد امام‌قلی خان فرستاد (همان: ۱۰۰). امام‌قلی خان پس از شنیدن اخبار جزیره هرمز و توضیح درباره استحکام قلعه و تجهیزات فرنگی‌ها، فرمانده سپاه ایران **اوغلی حسن** را به عنوان قاصد به سمت فارس (شیراز) روانه ساخت تا سپاه و تجهیزات لازم را فراهم آورد (همان: ۱۰۴). قاصد چون به مقصد رسید، نامه را به حاکم شهر داد. او نیز بلافاصله سه هزار استر راهوار حامل باروت و سرب و سوارانی بسیار به سمت بندر روانه ساخت. با رسیدن سپاه و تجهیزات به سواحل ایران و بسته شدن راه هندوستان توسط کشتی‌ها، همه چیز برای حمله گسترده آماده شد. سپاهیان ایران که از لحاظ تجهیزات کاملاً آماده شده بودند، به محاصره قلعه پرداختند و با کندن خندق و نقب و با استفاده از باروت، بخشی از دیوار قلعه را ویران کردند. متعاقب آن، جنگ تن به تن شدیدی اتفاق افتاد. براساس متن منظومه، امام‌قلی خان به **علی خان خلیفه و فولاد ناظر** (که شناختن آن‌ها میسر نشد) دستور داد که با تمامی قوا و با استفاده از همه کشتی‌ها به طرف هرمز حمله‌ور شوند. شاعر به گونه‌ای مبهم از فرماندهی **سلطان** و **نبی خان** که ایشان را از مقامات عالی‌دانشه است، نام می‌برد. از این افراد در دیگر منابع اطلاعاتی به دست نیامد. پس از آن، «قدری» از رشادت **دل‌باشی** که منصب قضاوت داشت صحبت می‌کند. **دل‌باشی اولین کسی بود که بی‌محابا به سمت قلعه دشمن پیش رفت و شهید شد.** مقبره او را در محل «قدمگاه» واقع در جزیره هرمز قرار دادند (همان: ۱۲۲-۱۲۳). پس از آن فرمانده، دستور زدن نقب در زیر دیوارهای قلعه را صادر کرد. فرمانده پرتغالی‌ها که شرایط را کاملاً به ضرر خود تشخیص داد در اندیشه حمله‌ای برآمد. لذا قاصدی نزد شهید اوغلی فرستاد و در جهت ارعاب او پیغام داد که چون پادشاه پرتغال در یمن مشغول جنگیدن است و اکنون فرصت کمک‌رسانی به ما را ندارد، شما مجال پیروزی یافته‌اید! و فرمانده ایرانی را از اعزام نیروهای جدید از جبهه یمن به هرمز خبر داد و با این تفصیلات تقاضای صلح کرد. در واقع قصد وی شناسایی موضع و موقع نیروهای



و در تمام منابع از آن به عنوان **بندر عباسی** یا **بندرعباس** یاد می‌شود. پس از آن «قدری» به تشریح جنگ دریایی ایران و پرتغال پرداخته و رفتن لشکر اسلام به سوی هرمز را روایت کرده است (همان: ۹۴-۹۷). **ایرانیان طی یک نبرد دریایی سه کشتی بزرگ پرتغالی‌ها را به آتش کشیده و غرق نمودند، سپس به سمت هرمز پیش رفتند و در نهایت موفق به پیاده شدن در سواحل هرمز گردیدند.**

فرنگیان ناگزیر به قلعه هرمز پناه آوردند. در دیگر منابع، تاریخ پیاده شدن سربازان ایرانی با همکاری کشتی‌های انگلیسی در ساحل هرمز نهم فوریه ۱۶۲۲ م/ ۲۷ ربیع‌الاول ۱۰۳۱ ق ذکر شده است. پس از ورود سپاهیان ایران به جزیره، جنگ در بیرون قلعه اصلی و در شهر ادامه یافت. در اینجا شاعر از رشادت‌های «**یوسف**» (همان: ۱۲۰) و «**شهید اوغلی**» (همان: ۷۸) یاد کرده است که در متون دوره صفویه از آن‌ها نشانی نیست. با پیاده شدن نیروها در جزیره و مشاهده استحکامات قلعه، فرمانده ایرانی



شود. قاصد ایرانی جهت تحقق صلح، تقاضای تحویل قلعه به ایرانیان را کرد که مورد موافقت قرار نگرفت، در نتیجه قاصد بازگشت و شرایط برای جنگ فراهم شد. شاعر پس از آن از قنباره [خمپاره] افکندن کفار و شکست ایشان به دست لشکر اسلام یاد کرده و به تفصیل از آتش‌بازی قنباره‌های دو طرف و در نهایت امان‌خواهی کفار سخن رانده است. (همان: ۱۳۸-۱۴۶)

امام‌قلی‌خان پس از فتح هرمز با صدور فرمانی به کلیه بازرگانان اجازه تجارت داد و همه اهالی هرمز را خط دادخواهی بخشید. شاعر از آن پس ابیاتی چند در مدح شاه‌عباس سروده و پس از آن، تاریخ حادثه فتح جرون را بیست‌ویکم جمادی‌الثانی دانسته که برابر با ششم ماه مه ۱۶۲۲ میلادی است. روی فریر در یادداشت‌های خود همین تاریخ را ذکر می‌کند.

شاه‌عباس با شنیدن خبر فتح هرمز دستور برپایی جشن و سرور داد و ایرانیان سه روز و سه شب به عیش و نوش پرداختند. پس از آن با نثار خلعت بسیار، قاصد به سمت هرمز بازگشت. شاعر در ادامه به طور مختصر به آغاز جنگ در عمان می‌پردازد که ذکر شد (همان: ۱۶۷).

ماجرای قتل امام‌قلی‌خان بدون ذکر عنوان و سرآغاز با اشعاری با مضمون «احضار خان» توسط شاه شروع می‌شود که خان و سه فرزندش به حضور شاه‌صفی (۱۰۳۸-۱۰۵۲ ه.ق) رسیده و اظهار اخلاص و بندگی می‌کند (همان: ۱۸۶-۱۹۸) شاعر به مدح صفی‌قلی‌خان و فتح علی‌بیگ و علی‌قلی‌بیگ، فرزندان امام‌قلی‌پرداخته که براساس آن سه فرزند خان به قتل رسیدند و سپس خود او توسط کلب علی‌بیگ و داودبیگ و علی‌قلی‌بیگ کشته شد. این روایت با روایت «قدری» متفاوت است. سراینده منظومه دلیل قتل خان را نارضایتی شاه‌صفی از فرزندانش ذکر کرده که تنها بخشی از دلایلی است که منجر به این واقعه شده است.

پی‌نوشت

۱. قدری، جنگ‌نامه کشم و جرون‌نامه، تصحیح و تحقیق: محمدباقر وثوقی و عبدالرسول خیراندیش، چاپ اول، میراث مکتوب، ۱۳۸۴.

ایرانی و یا فرمانده آنان بود، اما فرمانده ایرانی از قصد او آگاه شد و مواضع جنگی خود را تغییر داد. در همین زمان نیروهای ایرانی موفق به انفجار بخشی از دیوار قلعه شدند و بسیاری از پرتغالی‌ها را به قتل رساندند. وقتی خبر فتح قلعه به امام‌قلی‌خان رسید، او با کشتی از ساحل به جزیره هرمز وارد شد. خان فرماندهی سپاه را به **امیر بنادر سوندوک** سپرد. امیر سوندوک به همراه فرماندهی به نام **سیدمحمد** و کشتی‌های بسیار، جهت لشکرکشی به سمت عمان روانه شدند (همان: ۱۳۴-۱۳۹). شاعر داستان را با لشکرکشی نیروهای ایرانی به سمت سواحل عمان ادامه می‌دهد (همان: ۱۷۹-۱۸۲). همان‌طور که گفتیم آنچه در این بخش جلب توجه می‌نماید، سکوت سراینده منظومه در مورد شرکت نیروهای انگلیسی در نبرد است. بعد از تسخیر هرمز، امام‌قلی‌خان تصمیم گرفت که عمان و مسقط را هم که از قدیم‌الایام خراج‌گزار والیان کرمان و فارس بودند از چنگ پرتغالی‌ها بیرون آورد. به دنبال این تصمیم قشون ایران در سال ۱۰۳۱ ه.ق بلافاصله پس از تصرف هرمز به عمان حمله بردند.

«قدری» به تسلیم شدن **خمیس عرب** فرمانده عمانی و پذیرفتن صلح از سوی سردار ایرانی اشاره کرده و در آنجا به طرز مبهمی شیعه بودن فرمانده عرب و یارانش را تأیید کرده است. براساس گفته‌های او فرمانده ایرانی به سپاهیان عرب خلعت بخشید و آنان را اراضی به صلح نمود. به گزارش شاعر **یوسف میر شکار**، از دلاوران ایرانی، عرصه را چنان بر دشمن تنگ کرد که يك بار دیگر فرنگیان تصمیم به فرستادن قاصد نزد خان گرفتند.

«قدری» این فرمانده را **امام‌قلی‌بیگ** معرفی می‌کند و در حقیقت فتح قشم به دست او صورت پذیرفت. پس از آن ایلچی فرنگیان جهت امان‌خواهی نزد امام‌قلی‌بیگ آمد. «قدری» در همان حال از اعزام سه راهب مسیحی نزد امام‌قلی‌خان در بندر جرون جهت امان‌خواهی اشاره کرده است. آنان در ملاقات با خان، حاضر به پرداخت يك صد هزار تومان نقد و هر روز پنجاه تومان به عنوان خراج شدند. اما خان نپذیرفت و بلافاصله قاصدی را به سمت هرمز روانه کرد تا از صحت و سقم گفته‌های فرستادگان جویا

نهضت مقاومت جنوب

مبارزات ایل‌های متحد قشقایی در نهضت جنوب علیه دولت مرکزی

فاطمه نجفی کشکولی

مدرس دانشگاه پیام نور بیضا، فارس.

مقدمه

عشایر قشقایی فارس در طول حکومت پهلوی‌ها قیام‌های اعتراض‌آمیز چندگانه‌ای را علیه حکومت مرکزی تدارک دیدند که دلیل غالب این قیام‌ها، ممنوعیت حمل سلاح، تخت قاپو کردن عشایر (اسکان اجباری) و اصلاحات ارضی بود.

یکی از این قیام‌ها «نهضت مقاومت جنوب» است که از سال ۱۳۲۴ شمسی زمینه‌های آن فراهم آمد و در تابستان سال ۱۳۲۵ به صورت قیامی یک ماهه از سوی سران ایل بزرگ قشقایی - محمد ناصر و خسرو صولت قشقایی در فارس - که در عهد پهلوی استان هفتم و شامل فارس، بوشهر و کهگیلویه بود صورت پذیرفت.

یکی از فعالیت‌های زیربنایی سران قشقایی در این فرایند، هم‌سو و متحد کردن سایر ایلات و عشایر به‌ویژه ایل بزرگ بختیاری، با اهداف خویش، یعنی اعتراض علیه حکومت، بود. در همین راستا بازدیدهای فراوانی در بیلاقیات فارس و بختیاری بین سران دو ایل انجام گرفت. سرانجام سران ایل بختیاری، پس از چندین دید و بازدید، با قشقایی‌ها هم عقیده می‌شوند و تدارک انعقاد

اتحادنامه میان آنان صورت می‌گیرد. سایر ایلات فارس (کنفدراسیون خمسه) به‌راحتی زیر بار این حرکت اعتراضی نمی‌روند تا آنجا که از سوی سران قشقایی فعالیت‌هایی - هر چند همراه با خشونت - در همراه ساختن آنان انجام می‌شود که در ادامه به آن پرداخته می‌شود.

کلیدواژه‌ها: نهضت جنوب، قشقایی، عشایر فارس

اولین اقدام محمد ناصر خان و برادران وی برای جلب همراهی ایل بختیاری، گفت‌وگو با سران بختیاری و رفت و آمدهای مداوم آنان به شهرکرد بود که در نهایت در مورخه ۱۳۲۵/۵/۲۳ منجر به انعقاد اتحادنامه‌ای بین دو ایل قشقایی و بختیاری گردید تا با توافق و همکاری یکدیگر بتوانند امتیازهایی مشابه با امتیازاتی که دولت پیشه‌وری و دموکرات‌های تبریز از قوام‌السلطنه نخست‌وزیر گرفته بودند؛ به‌دست آورند.

سران قشقایی و بختیاری مدت‌ها قبل از شکل‌گیری قیام، زمینه‌های اتحاد با یکدیگر را فراهم کرده و قرار گذاشته بودند که در صورت پیش آمدن اتفاق ناگواری برای هر یک از آنان؛ یار یکدیگر

بوده و وفادار به قسم و اتحاد خود باشند. «... این بود که در تابستان ۱۳۲۴ موجب گردید تا بین خوانین بختیاری و قشقایی دید و بازدیدهایی صورت گیرد... و در همین مهمانی‌ها و آمد و رفت‌ها بود که کلیه رؤسای طوایف جنوب، عهدنامه‌ای به قید قسم قرآن و شرافت منعقد نمودند که در کلیه پیش آمدها و در طریق حفظ منافع و شئون عشایری و در عین حال، رعایت مصالح مملکت، یار و وفادار یکدیگر بوده و در نیک و بد هم، شریک و سهیم باشند...» (قهرمانی ایبوردی: ۳۹۹)

در سال ۱۳۲۵ شرایط به‌گونه‌ای شد که ایلات جنوب تصمیم گرفتند براساس قسم و قول و قرارهای سال گذشته خود؛ اتحادشان را جدی‌تر گرفته و بدان عمل نمایند. بنابراین از آغاز این سال، دید و بازدیدها و مذاکرات دو ایل قشقایی و بختیاری با جدیت بیشتری آغاز گردید. سران ایلات جنوب که چنین دیدند، در صدد برآمدند به تصمیماتی که در سال گذشته و در خلال دید و بازدیدها گرفته بودند جامه عمل بپوشانند زیرا؛ از طرفی، شخص قوام‌السلطنه هم که از به راه افتادن بساط فرقه دموکرات آذربایجان و پیشه‌وری به تحریک شوروی‌ها ناراحت

بود؛ ایلات جنوب را به منظور نشان دادن عکس العمل‌هایی در برابر عمل فرقه مزبور محرک و مشوق گردید. این بود که از اوایل سال؛ شروع به زمینه‌سازی کردند. خوانین قشقایی در مناطق بیلاقی از چال قفا و سمیرم گرفته تا خسرو شیرین و کوشک زر و اسپاس سرحد چهاردانگه همه جا با کلانتران و کدخدایان طوایف، ملاقات و آن‌ها را برای اجرای نقشه‌ای که دربارهٔ ایجاد انقلاب و برپا داشتن نهضت جنوب در پیش داشتند، مطلع و مستعد ساختند... (همان: ۴۰۰)

سندی از تلگراف عماد السلطنه فاطمی، استاندار وقت فارس، به قوام السلطنه در مورد مذاکرات قشقایی‌ها و بختیاری‌ها در اوایل سال ۲۵ برای اتحاد وجود دارد که در آن آمده است: «... اخیراً» نامه‌ای از آقای ناصرخان به کلانتران قشقایی رسیده و آن‌ها را به این عنوان که عده‌ای از خوانین و کلانتران بختیاری برای تجدید عهد و قرار داد دوستانه به قشقایی خواهند آمد و بعداً باید ما بازدید نماییم، به سمیرم دعوت نموده و غیرمستقیم تحقیق کردم که آیا این قسمت در تعقیب اتحاد قدیم

عده‌ای از خوانین و تنگچیان آنها در بحران نهضت جنوب

قشقایی و مرتضی قلی خان و قوام الملک است یا چیز دیگر؛ گفته می‌شود موضوع دیگری است که از تهران دستور دارند.» (مرکز اسناد ریاست جمهوری، بدون شماره، ۱۳۲۵/۳/۲۰)

در سندی دیگر که گزارشی است از معاون رئیس آمار چهارمحال به نخست‌وزیر، اشاره می‌شود به سفر ناصر خان و کلانتران و کدخدایان قشقایی در تاریخ نهم تیر ماه بیست‌وپنج به شلمزار و دیگر مناطق بیلاقی سران بختیاری برای اتحاد و اتفاق بیشتر با همدیگر (سازمان اسناد ملی ایران، شماره پرونده ۸۷۵-۱۱۲۰۰۹، ۱۳۲۵/۴/۱۶). و سندی دیگر اینکه «... آقای ناصرخان قشقایی به معیت ده نفر از کلانتران و صدوهشتاد نفر از ایل قشقایی، به خانه آقای مرتضی قلی خان وارد شدند... نتیجه ملاقات، اظهار اتحاد و همکاری با ایل و خوانین بختیاری بوده و نسبت به حضرت اشرف [قوام السلطنه] اظهار بستگی و صمیمیت می‌نمودند...» (مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، شماره ۱۰۰-۵۹۳-۱۳۲۵/۴/۱۷).

پیمان اتحاد قشقایی و بختیاری

نهایتاً پیمان اتحاد بین قشقایی و بختیاری منعقد می‌شود. ذوقی می‌نویسد «در اواخر مردادماه ۱۳۲۵ یک پیمان دفاعی دوجانبه بین رؤسای ایل بختیاری و ایل قشقایی به امضا رسید که به موجب آن، رؤسای ایلات جنوب در نظر داشتند تا ضمن اعلام وفاداری به دولت مرکزی، به شهر اصفهان حمله نموده و پس از ویران کردن تشکیلات حزب توده و دستگیری و به دار آویختن رؤسای آن و خلع سلاح لشکر اصفهان، به ایجاد حکومتی خودمختار در اصفهان مبادرت نمایند...» (ذوقی، ۱۳۶۸: ۳۱۲).

متن اتحادنامه هشت ماده‌ای میان ایلات قشقایی و بختیاری

در اثر تجربه چندین ساله و حوادث ناگواری که از فشار و تعدیات طاقت‌فرسایی که در این مدت نسبت به ایل بختیاری و قشقایی وارد گردیده که نابودی این دو ایل نامبرده را کاملاً فراهم



و تهدید می نمود، لهذا برای جلوگیری از تجدید هرگونه حوادث سوء، در این تاریخ، خوانین و رؤسای بختیاری و قشقایی حاضر و با تبادل افکار تعهد (کذا) و متعهد گردیده پیمان اتحاد... (ناخوانا) مواد مندرجه در زیر به قید سوگند به شرافتمندی خود، قبول و تضمین می نمایند؛

۱. منظور از ایجاد این اتحاد، فقط خدمت به میهن و حفظ شئون ملی و اجتماعی و حقوق و منافع کلیه افراد کشور و محترم شمردن قانون اساسی و حفظ استقلال و تمامیت کشور و اطاعت از دولت مرکزی [می باشد]؛

۲. متحدین متعهد می شوند که به هیچ قیمت و به هیچ عنوانی به ضرر همدیگر کوچکترین اقدامی ننمایند و در صورت بروز اختلاف و احتیاج به هرگونه استمداد برای هر طرف، از هیچ گونه مساعدت و فداکاری مضایقه و دریغ ننمایند؛

۳. چنانچه متجاوزی برای تعدی و تجاوز یا نابودی هر یک از این دو ایل نامبرده، بخواهد اقدامی نماید، ایل دیگر به محض اطلاع، موظف است با تمام وسایل و قوای مادی و معنوی با ایل متحد خود؛ از هرگونه کمک و مساعدت و فداکاری و جانبازی دریغ و مضایقه ننماید؛

۴. در صورت بروز اختلاف بین احدی از متحدین، آقایان امضاکنندگان زیر، متعهد می شوند تسلیم به رأی حکمیت حضرتین اشرف، آقایان مرتضی قلی خان صمصام و محمد ناصر خان قشقایی باشند و در صورت ضروری شخص ثالثی که مورد اعتماد دونفر حکم معظم باشند، تعیین گردند؛

۵. رؤسای این دو ایل متعهد هستند که با توافق نظر همدیگر در امور مهمه اقدام و عمل نمایند؛

۶. افراد... (ناخوانا) این دو ایل متعهد هستند اعم از اینکه این پیمان را امضا کرده یا نکرده باشند، چنانچه از احدی عملی برخلاف مدلول این معاهده مشاهده شود، امضاکنندگان زیر موظف می باشند با تمام قوای لازمه علیه مخالف

قیام و اقدام نموده مفاد این پیمان را محفوظ و محترم شمارند؛

۷. در کلیه مواردی که مطابق قانون به حقوق حقّه هر یک از دو ایل یا افراد آن تعدی شود متحدین موظفند با تمام قوا از حق او دفاع و دست ظالم را کوتاه نمایند؛

۸. وظیفه خوانین و کلانتران دو ایل این است که از هر نوع دزدی و سرقت و راهزنی، جلوگیری نموده و مرتکب به سخت ترین مجازات تنبیه شود. (مرکز اسناد ریاست جمهوری، سند شماره ۱۶، ۱۳۲۵/۵/۲۳)

در پایان متن اتحادنامه‌ای که بین قشقایی و بختیاری منعقد می شود، چون هیچ یک از افراد ایل بویراحمد حضور نداشتند محلی برای امضای بزرگان این ایل نیز در نظر گرفته می شود که در صورت تمایل به اتحاد قشقایی و بختیاری پیبوندند.

«...توضیح: نظر به اینکه همیشه ایل کهگیلویه [و بویراحمد] در مواقع خظیر با این دو ایل همکاری داشته و فعلا رؤسا و کلانتران آنان حضور ندارند این پیمان برای امضا، در صورت تمایل ایل مزبور مفتوح [است] و می توانند الحاق خودشان را به این پیمان با امضاء تثبیت نمایند. به تاریخ ۲۳/مردادماه ۱۳۲۵.» (مرکز اسناد ریاست جمهوری، سند شماره ۱۶، ۱۳۲۵/۵/۲۳)

یک روز پس از انعقاد اتحادنامه قشقایی و بختیاری، محمد ناصر خان در تلگرافی به قوام السلطنه این گونه می نویسد:

قربان حضور مبارکت شوم؛ با نهایت توقّر، مراتب بندگی را به عرض می رساند و خواطر مبارک را از جریان امور مربوطه مستحضر می دارد. همه خوانین و کلانتران ایل بختیاری به منظور بازدید در منزل بیلاقی بنده ملاقاتی حاصل، در نتیجه این ملاقات خوشبختانه اتحاد و یگانگی ایل بختیاری و قشقایی با یک وحدت و صمیمیت کامل تجدید [شد].

عموم خوانین و سران ایلات که هدف اصلی آنان استقلال و عظمت مملکت و خدمت به شخص حضرت اشرف

می باشد با نهایت حرارت و صداقت این ائتلاف را استقبال نمودند... از طرفی بنده هم به نوبه خویش صراحتا عرض می نمایم تا آخرین لحظه نسبت به شخص نخست وزیر محبوب، فدایی و خدمتگزار خواهم بود... (مرکز اسناد ریاست جمهوری، سند شماره ۱۰، ۱۳۲۵/۵/۲۴)

در کتاب «ایران و جنگ سرد» در مورد سیاست سران قشقایی نوشته شده: «...سران عشایر اگر چه مدعی وفاداری به تهران بودند ولی مخالفت خود را با سیاست‌های اخیر دولت آشکار ساخته و خواستار «همکاری در سرکوب راهزنان محلی» و اقدام مشترک بر ضد «دشمنان متقابل» شدند. علاوه بر این، اعلام داشتند که قصد دارند اصفهان و شیراز را تصرف کرده تشکیلات محلی حزب توده را منهدم سازند...» (لسترنج فاوست، ۱۳۷۴: ۱۲۵)

پس از اتحاد با بختیاری و بویراحمد، نوبت به اتفاق و اتحاد با سایر ایلات فارس رسیده بود و اکنون قشقایی‌ها می بایست رویه اتحاد با آنان را که در گذشته به دلیل اشتراک منافع ایلی، درگیری و خصومت‌هایی داشته‌اند پیدا کرده، آنان را نیز در زمره متحدان خویش قرار دهند: «برای همراه ساختن سران ایل قشقایی و بویراحمدی و دیگران، لازم بود تماس‌هایی با آن‌ها گرفته شود و نقشه کلی، طرح و تشریح گردد... به همین جهت گرداندگان نهضت ناگزیر بودند که سران ایلات قشقایی و بویراحمدی را همراه سازند. لذا تصمیم گرفتند که هر چه زودتر با ناصر و محمدحسین قشقایی ملاقات‌هایی را به عمل آورند. از این رو نامه‌ای برای آنان فرستادند و تأکید کردند که محل امنی را جهت پاره‌ای مذاکرات فوری در نظر بگیرند تا نماینده آن‌ها بتواند به دیدار آن‌ها موفق شود... در آن موقع سران قشقایی در شیراز بودند و با وصول این پیغام خبر دادند که در محل آق چشمه، در نزدیکی شیراز، منتظر ورود نماینده



آن‌ها هستند و سپس پیک سیاسی که از تهران به اصفهان و از آنجا به شهرضا رفته بود، با تغییر لباس عازم آق چشمه شد.» (شفیعی، ۱۳۴۰: ۸۴-۸۳) پس از پیغام ناصر خان قشقایی، تمامی ایلات فارس نمایندگان و افراد خود را به آق چشمه- محل تعیین شده از قبل- فرستادند و در آنجا تمامی افراد و اردوها مجتمع گشته و اتحاد یکدیگر را اعلام داشتند.

... در اواخر مرداد و اوایل شهریورماه ۱۳۲۵ به اطراف شهر شیراز و آق چشمه- چهار فرسخی شیراز- و چنار راهدار رسیدند. تعداد نفرات به متجاوز از ده هزار نفر رسیده بود. فرستادگان خوانین به اطراف و اکناف و به ایلات بویراحمدی و ممسنی و دشمن زیاری و خمسه (عرب، باصری، بهارلو، اینانلو) و لار و بیخه‌جات، عزیمت و برای شرکت در این انقلاب و یا نهضت، دعوت گردیدند. طولی نکشید سران طوایف و ایلات مزبور در رابطه با عهدنامه‌هایی که قبلاً منعقد شده بود و به سائقه عرق ایلی و عشایری و تعصبات قومی، عموماً با افراد اردوی خود مکمل و مجهز و مسلح، از محل‌های بیلاقی و یا قشلاقی حرکت و در آق چشمه به

اردوی خوانین قشقایی ملحق گردیده و در سلک نهضت‌کنندگان در آمدند و آق چشمه و چنار راهدار و تپه‌های اطراف آن سرشار از انبوه سپاه ترک و لر و عرب و باصری گردید. (قهرمانی ابیوردی: ۴۰۱-۴۰۰)

اسماعیل نورزاده بوشهری این تجمع سران ایلات و افراد آنان را، برای از بین بردن اختلافات قبلی بین ایلات فارس می‌داند و می‌نویسد: «چون بین عشایر فارس از قدیم، اختلافات وجود داشت سران قشقایی برای عملی کردن این نهضت کوشیدند این اختلاف و نفاق محلی را از میان بردارند که رؤسای ایلات با هم متحد و متفق شوند. تجمع سران عشایر از جمله حسینقلی رستم ممسنی و محمدحسین و ناصر طاهری بویراحمدی و سایر خوانین فارس، برای اجرای این نقشه بود.» (نورزاده بوشهری، ۱۳۲۷، ص «و» از مقدمه)

قشقایی‌ها با ممسنی‌ها در گچساران نیز ملاقاتی برای اتحاد انجام می‌دهند (مرکز اسناد ریاست جمهوری، سند شماره ۲، ۱۳۲۵/۵/۲۰). ولی ممسنی‌ها برای اتحاد با قشقایی‌ها و شرکت در نهضت جنوب، دچار ترس

و دودلی بوده‌اند و پس از هر ملاقات گزارش آن را به فاطمی، استاندار، می‌داده‌اند. «... اکنون جریان طوری است که کلیه طوایف از هم وحشت دارند و من هریک را جداگانه به مراجع حضرت اشرف امیدوار کرده‌ام... چند روز قبل، بعد از اینکه ممسنی‌ها از گچساران مراجعت کردند، دسته جمعی آمدند به سرحد دشمن زیاری و نامه‌ای به فدوی نوشته و به وسیله یک نفر از کلانترها فرستادند.» (مرکز اسناد ریاست جمهوری، سند شماره ۳، ۱۳۲۵/۵)

سردار فاخر حکمت در تلگرافی به نخست‌وزیر می‌نویسد: «... نکته‌ای که لازم است به عرض برسد اینکه، عملیات فعلی مربوط به قشقایی نیست بلکه اشخاصی که تا کنون با قشقایی مخالفت و ضدیت داشته‌اند، وارد هستند. اقدامات ساده نیست و بالفعل عملیات از ناحیه ممسنی و دیگران است.» (مرکز اسناد ریاست جمهوری، بدون شماره، ۱۳۲۵/۶/۲۷) این سند مربوط به آغاز قیام و اقدامات ممسنی‌ها در خلع سلاح پادگان‌ها و تصرف شهرها و مناطق فارس است.



مطلب دیگری که در مورد اتحاد ایلات قابل ذکر است، اتحاد ایل عرب و باصری با قشقایی و اقداماتی است که خسرو قشقایی برای متحد نمودن آنان انجام داد. خسرو خان چون ایل باصری مخالف اتحاد با آنان بوده، محمد زرغامی، یکی از رؤسای آن ایل را توقیف و زندانی می‌کند و شرط آزادی وی را متحد شدن آنان با قشقایی و شرکت در اقدامات سایر ایلات قید می‌کند که در نهایت پس از اینکه ایل عرب و باصری متحد می‌شوند، خسرو محمد زرغامی را از توقیف خودرها می‌سازد.

بوشهری می‌نویسد: «در این ضمن خسرو قشقایی با برخی از کلانتران طوایف عرب و باصری نیز ملاقات کرد و ایشان را وادار نمود که با نهضت جنوب همراه و متحد شوند.» (نورزاده بوشهری، ۱۳۲۷: ۷)

... مقارن ساعت ۱۱ صبح امروز (۱۳۲۵/۵/۳۱) مشاهده می‌نمایند یک ماشین جیب که اضافه بر راننده یک نفر سوار آن و با سرعت هر چه تمام‌تر از طرف خیابان زند به طرف منطقه نظام وظیفه در حرکت بوده دفعتاً در جلوی منطقه توقف و بلافاصله متعاقب آن، دو ماشین دیگر می‌رسند، در حدود ده الی دوازده نفر ترک قشقایی از ماشین‌های دوم پیاده شده و با آشکار کردن اسلحه کمری... و با کتک زدن و جبر، او را به ماشین‌های خودشان انتقال و فوراً به طرف خیابان زند با ماشین می‌روند... طبق اطلاع، شخص ربوده شده، محمد زرغامی از جمعی ایل باصری و سردسته اشخاصی که او را ربوده‌اند، ابراهیم خان نمدی، از ایل قشقایی بوده است... (سازمان اسناد ملی ایران، شماره پرونده ۸۵۵-۱۱۲۰۰۹، ۱۳۲۵/۵/۳۱)

بوشهری می‌نویسد: «...خسرو قشقایی در جلو اداره فرمانداری نظامی محمد زرغامی را دستگیر و خودسرانه

او را به فیروزآباد روانه داشت و از آنجا به اهرم فرستاد و هشتاد روز او را زندانی کرد...» (نورزاده بوشهری، ۱۳۲۷، ص «و» مقدمه)

در سندی دیگر که تلگراف استاندار فارس - عمادالسلطنه فاطمی - به نخست‌وزیر است در این باره آمده است «...چنانچه امروز در جلوی اداره نظام وظیفه عده‌ای قشقایی، محمد زرغامی... را گرفته و با دو اتومبیل به خارج شهر برده‌اند...» (مرکز اسناد ریاست جمهوری، بدون شماره، ۵/۳۱/۱۳۲۵)

کلانتران و کدخدایان ایل خمسه در تلگرافی به نخست‌وزیر، از این اقدام خسرو قشقایی شاکی می‌شوند. «... مقارن ظهر روز ۱۳۲۵/۵/۳۱، قریب ۱۲ نفر اشرار مسلح قشقایی با توطئه قبلی و دستور خائنه خسرو قشقایی، آقای محمد زرغامی، قائد ایل خمسه، را روبه‌روی فرماندهی نظامی و منطقه نظام وظیفه یک‌ه و تنها دزدیده، با ماشین و شوفر خودش نا جوانمردانه برای سیاه چال فیروزآباد برده‌اند. این عمل در مرکز قدرت استان بسی مایه تعجب است...» (سازمان اسناد ملی ایران، شماره پرونده ۸۵۵-۱۱۲۰۰۹، ۱۳۲۵/۶/۲).

اعتراضات و تجمعات ایل خمسه راه به‌جایی نمی‌برد و آنان به ناچار دست از این اقدامات برمی‌دارند. در این زمینه در تلگراف گزارش فاطمی به قوام‌السلطنه آمده: «...عرب و باصری که در نتیجه گرفتاری زرغامی، اجتماعاتی کرده بودند در نتیجه نصابی که به‌عمل آمد، آن‌ها را امیدوار به مراجع حضرت اشرف کردم، متفرق و به خانه‌های خود عودت کردند...» (مرکز اسناد ریاست جمهوری، بدون شماره، ۱۳۲۵/۶/۹)

نخست‌وزیر طی تلگرافی از خسروخان می‌خواهد که هر چه زودتر زرغامی را آزاد کند و دلایل و نتایج این اقدام را

ریاست جمهوری، سند شماره ۴۵،
(۱۳۲۵/۶/۵).

منابع

۱. ذوقی، ایرج. ایران و قدرت‌های بزرگ در جنگ جهانی دوم. تهران: شرکت انتشاراتی پاژنگ، ۱۳۶۸.
۲. شقیعی، امیر ولی‌اله. اسراری از سیاست‌های پشت پرده در ایران. از شهریور ۱۳۲۰ تا نیمه اول ۱۳۲۶. جلد اول. تهران: چاپ خرمی / آذرماه ۱۳۴۰.
۳. قهرمانی ابیوردی، مظفر. تاریخ وقایع عشایری فارس. تهران: انتشارات علمی، ۱۳۷۳.
۴. لسترنج فاوست، لویس. ایران و جنگ سرد (بحران آذربایجان ۲۵-۱۳۲۴). ترجمه کاوه بیات. تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه. چاپ دوم، ۱۳۷۴.
۵. نورزاده بوشهری، اسماعیل. اسرار نهضت جنوب (سیاسی و تاریخی). تهران: چاپخانه تابش. مهرماه ۱۳۲۷.

اسناد

۱. سازمان اسناد ملی ایران
۲. مرکز اسناد ریاست جمهوری
۳. مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران

به مستخلص نمودن محمد ضرغامی و عدم مداخله در اموری که مربوط به ترفند خسرو قشقایی متمرثر واقع شد به صورتی که "...چندی بعد در ملاقاتی که میان حسنعلی ضرغامی و خسرو و ملک منصور قشقایی در دهکده پیری نزدیک شیراز صورت گرفت، حسنعلی ضرغامی برای استخلاص برادر خود و جلب رضای برادران قشقایی حاضر شد پادگان نظامی منطقه ایلات خمسه و همچنین افراد ژاندارم بند امیر را محاصره کند و آن‌ها را خلع سلاح نماید و این کار را نیز انجام داد..." (نورزاده بوشهری، ۱۳۲۷: ۷-۸)

و بدین شکل تمامی ایلات فارس در قیام علیه دولت مرکزی، متحد و متفق ایل قشقایی شدند. در پایان از زبان خسرو قشقایی، علت رבוده شدن ضرغامی را اینگونه می‌فهمیم که «... علت ربودن و توقیف ضرغامی هم، برای این بود که از طایفه عرب و باصری اطمینان نداشتیم. اگر برادرش برود و به ناصرخان پناهنده (شود) و اطمینان بدهد، فوراً آزاد می‌شود.» (مرکز اسناد

به وی اعلام نماید: «آقای خسروخان قشقایی! خبر غیر منتظری به اینجانب رسیده که محمد ضرغامی، رئیس ایل باصری، در خیابان شهر شیراز، مقابل فرمانداری نظامی، از طرف شما دستگیر و قشقایان مسلح، پس از غارت اموال و اتومبیل ضرغامی، او را کتک زیادی زده و مغلولاً به محل نامعلومی برده‌اند... با این حال مقتضی است چگونگی را توضیح و هر گاه از افراد قشقایی خودسرانه مرتکب چنین رفتار ناپسندی شده باشند، فوراً در استرداد اموال و آزادی ضرغامی و تنبیه مرتکبین اقدام، چگونگی و نتیجه را به اینجانب تلگراف نمایند. نخست‌وزیر.» (مرکز اسناد ریاست جمهوری، سند شماره ۱۹، ۱۳۲۵/۶/۶)

وزیر جنگ نیز طی تلگرافی به نخست‌وزیر، اقدام خسرو قشقایی را نکوهش می‌کند. «...چون این‌گونه عملیات خودسرانه خسرو قشقایی مخالف شئون و حیثیات دولت و منویات جناب اشرف می‌باشد... مستدعی است مقرر فرمایند اوامر موکدی به‌وسیله استاندار فارس راجع



صنیع الدوله

نخستین رئیس مجلس شورای ملی

جعفر ربانی

مقدمه

خاندان هدایت در عصر قاجار و پس از آن از خاندان‌های تأثیرگذار در ادبیات، اقتصاد، جامعه و سیاست بوده‌اند و کمابیش منشأ خدمت‌مندی به جامعه ایران شده‌اند. جد اعلای این خاندان در دوره قاجار رضاقلی خان هدایت بود که فتحعلی شاه به او، پس از درگذشت فتحعلی خان صبا، که ملک الشعرا بود، لقب امیرالشعرا بی داد، خاندان هدایت اصالتاً اهل هزار جریب مازندران بوده‌اند و حتی گفته می‌شود نسب آن‌ها به کمال خجندی شاعر و عارف قرن هشتم هجری می‌رسد و به همین دلیل پاره‌ای از این خاندان نام خانوادگی «کمال هدایت» را برای خود برگزیده‌اند. رضاقلی خان مردی ادیب و در عین حال اهل سیاست و حکومت بود. از ادب و تربیت بهره فراوان داشت و چون مربی عباس میرزا، پسر محمدشاه قاجار شد به «لله باشی» معروف گردید.

یکی از پسران رضاقلی خان، علی قلی خان مخبرالدوله، متولد شیراز (۱۳۱۵-۱۳۴۵ ه. ق) بود که در زمان ناصرالدین شاه مأمور کشیدن خط تلگراف در نقاط مختلف ایران شد و از این رو لقب «مخبرالدوله» گرفت. این نامی است که هنوز روی یکی از چهارراه‌های معروف و قدیمی تهران ماندگار شده است. ساخت مسجد هدایت در حوالی همین میدان (که میعادگاه آیت الله طالقانی و مبارزان اسلامی در دوره پهلوی بود) از اقدامات مخبرالدوله است. مخبرالدوله خود سه پسر داشت: محمدقلی خان، مرتضی قلی خان و مهدی قلی خان که هر سه به‌نحوی در دوره ناصرالدین و سپس دوره مشروطه و وقایع بعد از آن بسیار مؤثر بودند.

در اینجا به معرفی مرتضی قلی خان، که بعداً به صنیع الدوله ملقب شد می‌پردازیم.

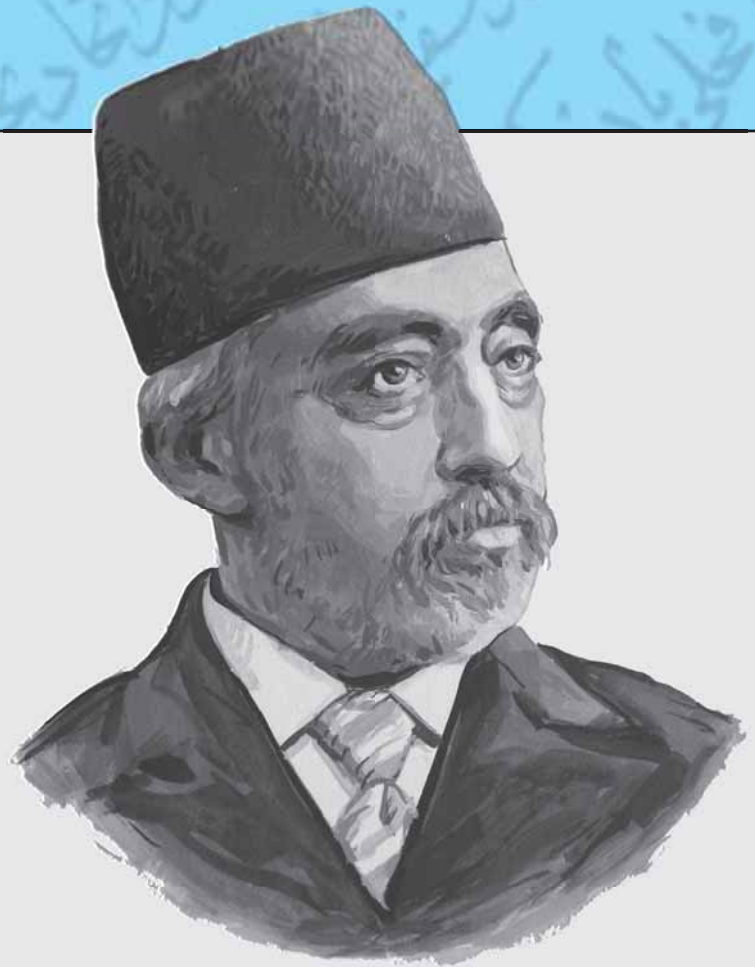
کلیدواژه‌ها: صنیع الدوله، خاندان هدایت

مرتضی قلی هدایت

مرتضی قلی در تهران به دنیا آمد (۱۲۷۳ ه. ق/ ۱۲۳۵ ش). کودکی بسیار خلاق و با استعداد و علاقمند به یادگیری علوم و فنون، به خصوص کارهای صنعتی بود. چون از فرزندان طبقه اعیان بود او را به دارالفنون سپردند و وی دوره متوسطه را در آنجا به پایان رساند. پدرش، مخبرالدوله، که خودش اهل صنعت و

کار و تلاش بود به استعدادها و علایق فرزند خود بها داد و هنگامی که در سال ۱۲۹۰ ه. ق در ملازمت ناصرالدین شاه به اروپا رفت، مرتضی را نیز با خود برد و او را در آلمان به تحصیل گماشت. مرتضی در این وقت ۱۷ سال داشت (عاقلی، ۱۳۸۱: ۳۰۶) و در آلمان در مدرسه صنعتی، در رشته معدن شروع به تحصیل کرد. چنان که رسم غربیان است

وی در خانواده‌ای آلمانی پانسیون شد، یعنی در ازای پرداخت سالانه مبلغی به خانواده به‌عنوان عضو آن خانواده پذیرفته شد و با آن‌ها زندگی کرد. خانم دیتیریتی که مادر آن خانواده و خود دارای سه پسر بود گفته است: «مرتضی را همیشه متفکر می‌دیدم» (هدایت، ۱۳۷۵: ۱۷). مرتضی بسیار خوب درس خواند و رتبه اول را در میان همکلاسان کسب کرد که



کارخانه را افتتاح کرد و به پاس خدمات هدایت به او لقب «صنیع الدوله» داد. مصنوعات کارخانه مرغوب بود و مورد پسند مردم واقع شد. اما رقابت‌ها و کارشکنی‌های روس و انگلیس موجب تعطیلی کارخانه شد و صاحبان آن زیان بسیار دیدند (یغمایی، ۵-۱۳۵۴: ۱۴). واقعیت مطلب این بود که در دوره قاجار ایران علاوه بر مشکلات داخلی ناشی از فقر و فساد و ندانم‌کاری و... به لحاظ خارجی نیز با موانع بسیاری در اقتصاد و سیاست خود مواجه بود. مهدی‌قلی هدایت می‌نویسد:

«عهدنامه ترکمان‌چای دست ایران را از هر جهت بسته بود. در گمرک تصرف مقدور نبود. کارخانه قند کهریزک خواهید چون گمرک [بستن] بر قند روس ممکن نبود. کارخانه ریسمان‌ریسی صنیع الدوله واماند چون بر نخ هند [مستعمرة انگلیس] وضع گمرک امکان نداشت. در عدلیه کاپیتولاسیون مانع بود (هدایت، ۱۳۷۵: ۶۵)». ناگفته نماند که کارخانه نخ‌ریسی مذکور بعدها در زمان رضاشاه، وقتی موانع خارجی رفع شد، دوباره به کار افتاد.

صنیع الدوله چندی پس از کارخانه نخ‌ریسی، یک کارگاه فلزکاری هم راه انداخت و مصنوعات آن را که از جمله «پایه چراغ» بود به بازار فرستاد اما در این کار هم شکست خورد و ناکام گردید. وی به‌طور کلی مرد صنعت و کارآفرینی و «صاحب فضایل و سجایای بزرگ، متفکر، امین، درستکار، آزادی‌خواه، مردم‌دوست و مستعد و پر حوصله بود و همه اسباب بزرگی را آماده داشت (یغمایی، ۱۴: ۱۳۵۴) ولی زمانه با او همراه نشد؛ و زمانه یعنی سیاست خارجی! به‌ویژه روس و انگلیس، که مانع از رشد ترقی می‌شدند، و عدم آگاهی عمومی جامعه ایران نسبت به ارزش و اهمیت صنعت، برادرش مهدی‌قلی معتقد است که: از رجال [کشور] هیچ‌کس علم مفید به حال مملکت مثل صنیع الدوله نداشت ولی به او حسد می‌بردند... سپس ادامه

که آن هم مثل تلگراف، زیر نظر پدرش مخبرالدوله بود، رفت و به مطالعه معادن اطراف تهران پرداخت. در همان سال ناصرالدین‌شاه او را برای خرید دو فروند کشتی به آلمان فرستاد و این جوان با قبول مسئولیت، این کار را به خوبی انجام داد و خرید را انجام داد. کشتی‌ها به بوشهر اعزام شدند و وظیفه دفاع از آب‌های خلیج فارس را به عهده گرفتند. استعداد طبیعی و آموزش و تربیت در آلمان از مرتضی‌قلی‌خان هدایت شخصیتی استوار و متین و مسئولیت‌پذیر ساخت. او در زمان ناصرالدین‌شاه به دنبال کارهای درباری و دولتی نرفت و همواره در پی کارآفرینی، ابداعات تازه و انجام امور عام‌المنفعه بود و به افراد سرمایه‌دار نیز مشاوره می‌داد. نخستین کارخانه نخ‌ریسی و پارچه‌بافی را خودش، با سرمایه‌گذاری مشترک با حاج محمدتقی شاهرودی و پدرش مخبرالدوله در ایران احداث کرد. دستگاه‌ها را از سویس وارد کرد و پس از اینکه نصب کردند ناصرالدین‌شاه

مورد تشویق قرار گرفت و جایزه‌ای درخور به او دادند (یغمایی، ۱۳: ۱۳۵۴) باید دانست که در آن زمان آلمان (پروس) به صدر اعظمی بیسمارک، برخلاف روس و انگلیس در ایران حسن‌شهرت داشت و دولت ایران هم مایل به استفاده از تجربیات علمی و صنعتی این کشور بود. مخبرالدوله در نامه‌ای به ناصرالدین‌شاه در این زمینه می‌نویسد: «امروز بزرگ‌ترین دول فرنگستان، بلکه دنیا، دولت فخیمه پروس است که از هر جهت شهرت و شهامت آن تمام عالم را فرا گرفته است. البته تا ممکن است ما به توسط این دولت بزرگ دولت خودمان را ترقی دهیم و اهالی مملکت خودمان را تربیت کنیم به دیگران رجوع نخواهیم نمود...» (هدایت، ۱۳۷۵: ۴۶)

بازگشت به ایران

وقتی مرتضی‌قلی به ایران بازگشت وارد دستگاه ولیعهد (مظفرالدین میرزا) شد ولی در عمل در وزارت تلگراف به کار مشغول گردید و سپس به وزارت معادن

می‌دهد: صفی‌علی‌شاه مرشد در محله ما می‌نشست. روزی به دیدن یا بازدید صنیع‌الدوله آمده بود. صحبت از تحول حالات می‌شد. به صنیع‌الدوله گفت: اینکه تغییرات پی‌درپی برای شما پیش می‌آید به علت ناهم‌رنگی است. هم‌رنگ این مردم [جماعت!] نیستید (هدایت، ۱۳۷۵: ۱۰۷-۱۰۵)

صنیع‌الدوله اندیشه‌های بسیاری برای رشد اقتصادی و صنعتی ایران در سر داشت. فکر کشیدن راه‌آهن را او مطرح کرد و حتی برای تأمین سرمایه آن، پیشنهاد کرد که بر قند و چای مالیات بسته شود. استخراج معدن نیز از کارهای دیگر وی بود، از جمله استخراج سرب معدن پس‌قلعه و ده‌ها کار دیگر. وی در بیشتر کارهایش کامیاب نشد ولی البته بعدها افکارش ثمر داد و کشیدن راه‌آهن با مالیات قند و شکر یکی از آن‌ها بود.^۲

ورود صنیع‌الدوله به سیاست

صنیع‌الدوله داماد مظفرالدین‌شاه بود، و چون متجدد و اروپا رفته و تحصیل کرده بود جزء طرفداران مشروطه بود؛ و چون داماد شاه بود او را تشویق به نظام مشروطه می‌نمود (عاقلی، ۱۳۸۱، ۳۰۸). وی علاقه به کارهای سیاسی و دولتی نداشت و وارد این حزب و آن انجمن نمی‌شد و تا قبل از مشروطه به این‌گونه امور ورود نکرد. اما مشروطه او را رسماً به دنیای سیاست کشید. وقتی فرمان مشروطیت صادر شد باید انتخابات برگزار می‌شد. وی مأموریت یافت با همکاری صدراعظم، نصرالله‌خان مشیرالدوله و پسرانش حسن و حسین پیرنیا، برادرش مهدی‌قلی هدایت (مخبرالسلطنه) و نیز محتشم‌السلطنه نظام‌نامه انتخابات را تهیه کنند. این کار انجام گردید و چون انتخابات برگزار شد صنیع‌الدوله خودش از طرف صنف اعیان و ملاکین به سمت نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شد و در اولین جلسه به ریاست مجلس نیز برگزیده شد.

در ریاست مجلس

کارنامه ریاست صنیع‌الدوله در اولین دوره مجلس شورای ملی مثبت و قابل دفاع است. او به دوستان خود صادقانه ارادت می‌ورزید و با مخالفان خویش به مدارا رفتار می‌کرد. به همین جهت با اینکه بیشتر نمایندگان به وظایف خود آشنا نبودند و اغلب رجال مغرور، اطاعت قانون را مخالف شئون و مقامات خویش می‌پنداشتند، با لیاقت و قدرت مجلس را اداره کرد (یغمایی، ۱۳۵۴: ۱۵). در همان دوره اول بود که با کوشش وی متمم قانون اساسی نیز تهیه شد و به امضای محمدعلی‌شاه رسید. رد کردن استقراض خارجی و در مقابل پیشنهاد تأسیس بانک ملی نیز از خدمات دیگر دوره ریاست صنیع‌الدوله بر مجلس است. توضیح اینکه: پیشنهاد قرضه مبنی بر استقراض ۲۰ کرور تومان [معادل ۲۰ میلیون تومان] از دولت روس و انگلیس، یک ماه و چهار روز پس از گشایش دوره اول مجلس، توسط دولت تقدیم شد و نمایندگان با شهادت تمام این لایحه را رد و به دولت توصیه کردند به تأسیس بانک ملی، اهتمام و اقدام کند (همان: ۱۶).

صنیع‌الدوله مردی پاکدست و بی‌طمع بود و از مجلس هیچ چشمداشت مادی نداشت. در همان سال اول مجلس روزی سیدحسین بروجرودی یکی از نمایندگان پیشنهاد کرد که برای وکلای مجلس حقوقی تعیین شود تا نمایندگانی که بضاعتی از خود ندارند بی‌تشویش خاطر به وظایف و مسئولیت خویش پردازند. بیشتر نمایندگان از این پیشنهاد خشنود شدند. اما صنیع‌الدوله برآشفته و گفت: اکنون ما مسائل مهمی در پیش داریم که باید با دقت و حزم و دوراندیشی تمام درباره آن‌ها بحث کنیم و تصمیم بگیریم، و اگر موقعیت و استحقاق یافتیم نوبت حقوق هم می‌رسد. (همان: ۱۶)

استعفا از ریاست مجلس

مرتضی‌قلی‌خان صنیع‌الدوله علی‌رغم

سلامت و صداقت و پشتکار و دیگر سجایای نیکویی که داشت، در سیاست مردی محتاط و محافظه کار بود. اهل خطر کردن نبود و فضاهای توفانی را بر نمی‌تابید. می‌دانیم که انقلاب مشروطه در همان سال‌های اول در گرداب مشکلات و اختلافات فرورفت. عاقبت هم به فرمان محمدعلی‌شاه مجلس به توپ بسته شد و به مدت سه سال مشروطیت تعطیل گردید.

یکی از وقایع تلخ آن ایام ترور کردن صدراعظم وقت، علی‌اصغر خان اتابک، بود که به دست شخصی به نام عباس آقا تبریزی انجام گرفت. این واقعه صنیع‌الدوله را که بدخواهان بسیاری داشت و نتوانسته بودند خدمات او به مملکت را تحمل کنند به هراس انداخت و از ریاست مجلس استعفا داد. دیگر به مجلس نرفت تا مجلسیان مجبور شدند **محتشم‌السلطنه** را به جای او برگزینند. با این حال صنیع‌الدوله از پذیرفتن مسئولیت‌های دیگر شانه خالی نکرد. ضمن اینکه به عنوان نماینده مجلس به کار خود ادامه داد و بعد هم وزارت علوم و اوقاف و وزارت فواید عامه را قبول کرد. هنگامی نیز که محمدعلی‌شاه در پایان کار خود به سفارت روسیه پناه برد، صنیع‌الدوله به عنوان عضو مجلس عالی - مجلس موقتی که به جای مجلس شورا تشکیل شده بود - از اعضای مؤثر به‌شمار می‌رفت و کارها با نظارت او انجام می‌گرفت. پس از استبداد صغیر نیز همچنان وزارت‌های علوم و اوقاف، فواید عامه و وزارت مالیه را به عهده گرفت.

ترور صنیع‌الدوله

به دلایلی که اشاره شد مرتضی‌قلی‌خان صنیع‌الدوله در راه پیشرفت و ترقی ایران موانع و مخالفان بسیار داشت که پاره‌ای از آن‌ها طرفداران سیاست روس و انگلیس در ایران بودند. همواره مورد تهدید بود و دشمنانش در صدد بودند وی را از میان بردارند و عاقبت به

این کار موفق شدند. ماجرا بدین گونه بود که «ایرالوان نامی که از مهاجران تفلیسی (گرجی) بود به همدستی شخصی ارمنی به نام ایوان - هر دو تبعه روسیه - بعد از ظهر روز شنبه چهارم صفر سال ۱۳۲۹ ه. ق / ۱۲۹۰ ش او را در جلوی منزلش در چهارراه مخبرالدوله ترور کردند. دکتر اسکات، طبیب بانک شاهی را بر بالین او حاضر کردند. او هم کاری از پیش نبرد و صنیع الدوله روز بعد درگذشت. وی را در آرامگاه خانوادگی هدایت، متصل به مسجد و درمانگاه هدایت، در جوار پدربزرگش رضاقلی خان و پدرش علی مخبرالدوله به خاک سپردند. برادرش مخبرالسلطنه می نویسد: «در استنطاق معلوم شد که [ترور] به تحریک [محمودلی خان] سپهسالار [تنکابنی] بوده و هفت تیر را سردار محیی در منزل او به آن ارمنی ها داده است. سردار محیی بعدها کشته شد و سپهسالار انتحار کرد.» (هدایت، ۱۳۷۵: ۲۲۲). ضمناً معلوم شد دو تروریست مذکور قبلاً از کارگران خود صنیع الدوله در کار معدن بوده اند.

قضاوت مورخان

تقریباً همه مورخان تاریخ مشروطه، صنیع الدوله را به داشتن خصال نیک ستوده اند، و او را مردی سلیم النفس، بی شور و شر و دارای صداقت (به معنای سادگی) دانسته اند. برای مثال، ناظم الاسلام کرمانی که خود ناظر وقایع مشروطه بوده می نویسد: «رئیس مجلس جناب صنیع الدوله به مقتضای صداقت خود گول خواهند خورد» (ناظم الاسلام، ۱۳۶۱: ۲۰). این سخن ناظم الاسلام در خصوص تأسیس بانک ملی است

که قبلاً به آن اشاره شد. این نکته را هم ناگفته نگذاریم که در ماه های آخر عمر صنیع الدوله عرصه چنان بر او تنگ شده بود که ناچار شد به سفارت انگلیس پناه ببرد: «امروز صنیع الدوله با طایفه خود پناه برده است به سفارتخانه انگلیس. سه دستخط از برای او رفت [ظاهراً در نكوهش کار او] حتی آنکه او را تهدید کرده بود به توپ بستن خانه او، و در جواب گفته بود: من برای حفظ جان خود آمده ام به اینجا. آنچه بشود راضی ام (همان: ۳۴۱) **عبدالله مستوفی** که خود از مردان فرهنگ و سیاست آن روز بوده در خصوص فرجام کار صنیع الدوله سخنی شنیدنی دارد. وی پس از نكوهش شدید سیاست های روسیه تزاری در ایران می نویسد: «از این بالاتر دو نفر از اتباع روس صنیع الدوله، وزیر مالیه را در کالسکه خود در سر چهارراه مخبرالدوله گلوله پیچ کردند که در نتیجه بعد از یک شب جان به جان آفرین تسلیم کرد و ایران از یکی از رجال صدیق وطن پرست دانشمند خود محروم گردید. جنایتکاران فوراً دستگیر و در وزارت خارجه حبس شدند. فردا صبح بارانفسکی [مأمور سفارت روس] با چند سوار روس به وزارت خارجه آمده بدون هیچ منطق آن ها را خواست. [حسینقلی] نواب وزیر خارجه بود. در مقابل این فشار چه [باید] می کرد؟ جنایتکاران را با یک مراسله پروتست [اعتراضیه] مانند تسلیم آن ها کردند. محاکمات وزیر خارجه برای رسیدگی و صدور حکم چند جلسه ای با حضور نماینده سفارت منعقد و حکم اعدام آن ها را صادر نمود. روس ها گفتند باید در کشور ما حکم اجرا شود و آن ها را به دست مأمورین خود از

ایران به روسیه فرستادند. با آن ها چه معامله کردند؟ سبب واقعی این جنایت بر هیچ کس معلوم نشد. ولی ایرانی ها سبب واقعی این جنایت سیاسی را به عقیده خود کشف کرده می گفتند: این واقعه عکس العمل پیشنهادی است که صنیع الدوله در مجلس اول راجع به لایحه مالیات قند و شکر به مجلس تقدیم کرده است که روس ها برای مرعوب کردن وزرایی که احیاناً بخواهند از این قبیل کارها به نفع ملت بکنند این جنایت را مرتکب شدند. (مستوفی، ۱۳۷۱: ۳۱۳)

پی نوشت ها

۱. مخبرالدوله از دور نیز مراقب فرزندش بود. در نامه ای به فرزندش می نویسد: «... چه می خوانید و در چه کارید؟ بعد از مراجعت علوم تحصیلیه شما چه خواهد بود؟ و همین طور نورچشمان... میل خاطرشان به کدام علم و کار است؟ ... در زبان انگلیسی و فرانسه کار می کنید یا نه؟ سفرنامه را که ترجمه کرده اید چاپ می کنید یا نه؟ میادا فارسی آن بدعبارت و نامانوس باشد. کلمات خوب از روی لغت یا کتاب فارسی انتخاب کنید. سالی هزار تومان برای شما زیاد است. قدری از آن را برای خود ذخیره کنید. خرج ول بی خودی نشود...» (هدایت، ۱۳۷۵: ۲۰)

۲. مهدی قلی هدایت در خاطرات و خطرات می نویسد: نویسی، بعضی آشنایان صحبت از گذاردن مجسمه صنیع الدوله جلو ایستگاه راه آهن کردند. گفتم هر چه راه آهن در ایران ساخته شود مجسمه ذهنی صنیع الدوله و افتخار خانواده است. (هدایت، ۱۳۷۵: ۲۷۵)

منابع

۱. عاقلی، باقر. **خاندان های حکومتگر در ایران**، نشر علم، ۱۳۸۱.
۲. کسروی، احمد. **تاریخ مشروطه ایران**، چاپ پانزدهم، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۴.
۳. مستوفی، عبدالله، **شرح زندگانی من یا تاریخ اداری اجتماعی دوره قاجاریه**، چاپ سوم، انتشارات زوار، ۱۳۷۱.
۴. ناظم الاسلام کرمانی، محمد، **تاریخ بیداری ایرانیان**، به اهتمام علی اکبر سعیدی سیرجانی، بخش دوم، انتشارات آگاه، ۱۳۶۱.
۵. هدایت (مخبرالسلطنه)، مهدی قلی، **خاطرات و خطرات**، انتشارات زوار، چاپ پنجم، ۱۳۷۵.
۶. یغمایی اقبال، مرتضی قلی خان صنیع الدوله، هفتمین وزیر علوم و معارف، **ماهنامه آموزش و پرورش**، دوره ۵۵- ۱۳۵۴.

شخصیت، زندگی و کارنامه محمدحسین رکن زاده آدمیت

اکبر حکیمی پور
دبیر تاریخ، شیراز

روایتگر حماسه دلیران

اشاره

یکی از شخصیت‌های فرهنگی دوره معاصر، محمدحسین رکن زاده آدمیت معروف به سالک شیرازی است. وی نقش بسزایی در اعتلای فرهنگی خطه جنوب به‌ویژه در فارس داشت. وی در دوره‌ای آثار خود را به رشته تحریر درآورد که احساس میهن‌پرستی افراطی در چارچوب حکومت پهلوی به شدت رواج یافته بود. لذا، از این دیدگاه بررسی آثار ایشان اهمیت دارد. وی صاحب نه اثر نظیر «دلیران تنگستانی»، «فارس و جنگ بین‌الملل»، «دانشمندان و سخن‌سرایان فارس»، و ... است. در این مقاله زندگی و تلاش‌های علمی و آثار منتشر شده این نویسنده، همچنین دیدگاه‌ها و نظرات همعصران وی در مورد تألیفاتش مورد بررسی قرار گرفته است.

کلیدواژه‌ها: رکن زاده آدمیت، شیراز، رمان تاریخی، دلیران تنگستانی، فارس و جنگ بین‌الملل

مقدمه

هرکس از زمانی که متولد می‌شود تا وقتی که از این جهان فانی رخت برمی‌بندد همواره در حال یادگیری و کسب تجربه و آگاهی است. این تجربه و آگاهی را گاهی خود به‌دست می‌آورد و گاهی با عبرت گرفتن از سرگذشت دیگران. در حقیقت چون



عمر انسان کفاف این را نمی‌دهد که همه چیز را خودش تجربه کند، بر وی لازم است برای سیر موفقیت‌آمیز مسیر زندگی‌اش عبرت‌های کسب شده از رویدادهای گذشته را چراغ راه خود کند. شناخت راه و روش بزرگان، عدالت، شجاعت، وطن‌خواهی، دشمن‌ستیزی و ... از جمله صفات پسندیده هر انسانی است. از جمله کسانی که به این امر توجه داشته و از سرگذشت پیشینیان برای آیندگان مطالبی را گردآوری کرده و به رشته تحریر درآورده، محمدحسین رکن‌زاده آدمیت است.

ذکر احوال اجداد وی

محمدحسین رکن‌زاده آدمیت متخلص به «سالک»، فرزند مرحوم میرزا عبدالله رکن‌التجار شیرازی بود. جد بزرگ وی حاج محمدعلی اصطهباناتی به کار بازرگانی و تجارت اشتغال داشت و با کریم خان زند بنیانگذار سلسله زندیه هم‌عصر بود. وی از اصطهبانات به شیراز می‌رود و در آن‌جا تجارت را ادامه می‌دهد و سرانجام در همان شهر دار فانی را وداع می‌گوید. پس از وی پسرش حاج محمدحسین و نوه‌اش حاج عباسعلی در شیراز به کار بازرگانی مشغول می‌شوند. حاج عباسعلی دو پسر به نام‌های حاج محمدحسین و حاج علی‌اکبر داشت که در خدمت پدر به فراگیری فنون و امور تجارت مشغول بودند. در سال ۱۲۸۵ ه. ق. حاج محمدحسین از جانب پدر مأموریت می‌یابد که شعبه‌ای از تجارت‌خانه را در بوشهر افتتاح کند.

پس وی به آن بندر می‌رود و در مدت سه سال به کارها سروسامان می‌دهد و هنگامی که در سال ۱۲۸۸ ه. ق. خبر فوت پدر به او می‌رسد، با وجود بروز خشک‌سالی و قحطی ناچار می‌شود که همراه با خانواده به شیراز برگردد. در شیراز حساب‌های پدر را تسویه می‌کند و امور مربوط به وی را سامان می‌بخشد. حاج محمدحسین در سال ۱۳۰۳ ه. ق. تصمیم می‌گیرد برای انجام سفر حج رهسپار مکه معظمه شود. بنابراین به بوشهر می‌رود تا از آن‌جا به حجاز برود و چون بندر بوشهر را برای تجارت از شیراز مناسب‌تر می‌یابد، پس از بازگشت از حج به بوشهر نقل مکان می‌کند و در اندک زمانی از راه سوداگری ثروت نسبتاً زیادی کسب می‌کند. وی سرانجام در سال ۱۳۱۱ ه. ق. در بوشهر به علت تنگی نفس جان می‌سپارد. (رکن‌زاده آدمیت، ۱۳۳۹، ج ۳: ۲۶-۲۴)

مُدرك شیرازی

پسر حاج محمدحسین یعنی میرزا عبدالله شیرازی ملقب به «رکن‌التجار» و متخلص به «مُدرك» از نویسندگان و شعرای آزادی‌خواه معاصر بود. وی که پدر محمدحسین رکن‌زاده آدمیت است، در جوانی برای آموختن ادبیات فارسی و عربی و زبان انگلیسی به محضر درس نصرالدین فرصت شیرازی، که از دوستان پدرش بود، رفت. وی نیز شغل خانوادگی خویش یعنی تجارت را پی‌گرفت و به موفقیت‌هایی نیز دست یافت. در سال ۱۳۱۴ ه. ق. از طرف مظفرالدین شاه قاجار ملقب به «رکن‌التجار» شد

و خلعت، آن که جبّه ترمه «تن‌پوش مبارک» بود برای او فرستاده شد. هر چند رکن‌التجار با دریافت این لقب و خلعت مرتبه‌ای بلند یافت و فرصه‌الدوله شیرازی نیز این رویداد را با آب و تاب خاصی به نظم درآورد، اما همین جایگاه و دریافت لقب و خلعت باعث شد که روزگار از وی روی بگرداند! چرا که علاوه بر سخاوتمند بودن، چون مفتخر به دریافت لقبی از پادشاه شده بود مقدار زیادی از ثروت خود را به‌عنوان انعام به اطرافیان داد. وی پس از متضرر شدن در معامله چای کارش به جایی رسید که ناچار شد به کار منشی‌گری در تجارت‌خانه دوستان و خویشان بپردازد. میرزا عبدالله پس از ناکامی در کار تجارت تمام تلاش و فکر و ذهن خود را بر مطالعه متمرکز کرد و به نوشتن شعر و مقالات اجتماعی و ادبی در مطبوعات آن دوره همچون حبل‌المتین کلکته، چهره‌نمای قاهره، ثریا، اختر و حکمت و مظفری مشغول شد. وی صاحب دو تألیف به نام‌های «روزنامه سفر بنادر» و «شرح حال مسافرت‌های پدرش به لندن و حجاز و مسقط و سحار» و رویدادهای عجیب این سفر است. (رکن‌زاده آدمیت، ۱۳۴۰، ج ۴: ۳۸۵-۳۸۲) در زیر چند بیت از اشعار وی را که نشان‌دهنده توجه او به مسائل روز یعنی «وطن» است می‌آوریم:

«در راه وطن جانابرخیز و یکی دم زن
وز آه وطن‌خواهان آتش به دو عالم زن
ایوان مدائن را بین خاک الم بر سر
ناکام ز پس گامی در بارگه جم زن

اجتماعی این عصر، که مقارن با سال‌های زوال سلسله قاجاریه و آغاز حکومت رضا شاه پهلوی است، و از ویژگی‌های این دوران می‌توان به هرج و مرج بسیار در کشور و ناامنی در شهرها و راه‌ها و جاده‌ها اشاره کرد. به احتمال زیاد رکن‌زاده آدمیت که از یک طرف شور و اشتیاق زیادی به یادگیری علم معرفت داشته و از طرف دیگر ضعف سرمایه خود و ناامنی راه‌های تجاری کشور را مشاهده می‌کرده است، تصمیم به رها کردن تجارت و اشتغال به کارهای دولتی گرفته است.

رکن‌زاده آدمیت با به‌دست آوردن امتیاز انتشار یک روزنامه در سال ۱۳۰۵ ه.ش هفته‌نامه ادبی و سیاسی «آدمیت» را در شیراز منتشر کرد. اما به دلیل حاکمیت سانسور بر مطبوعات از ادامه انتشار آن منصرف شد. در سال ۱۳۰۶ برای دیدار جهان به هندوستان سفر کرد و به گشت و گذار و سیر آفاق پرداخت. هوای گرم و مرطوب شهر بمبئی به مزاجش سازگار نیامد و بیمار شد و با همان حال ناخوش به شیراز برگشت و پس از یک سال از راه بوشهر و خوزستان راهی تهران شد. وی در تهران بار دیگر به پیشه پدران خود بازگشت و با کار در تجارت‌خانه محمد معین‌التجار بوشهری شروع به کار کرد و از طرف معین‌التجار به‌عنوان حسابدار به تبرآباد مازندران اعزام شد. پس از چند ماه، به علت تصرف کارخانه چوب‌بری تبرآباد توسط دولت، مأموریت یافت به اهواز برود و معاونت تجارت‌خانه حاج معین را در آن شهر عهده‌دار شود. وی پس از چند ماه کار در اهواز دوباره به تهران بازگردید. در تهران به پیشنهاد ابراهیم ضیاء‌الواعظین به‌عنوان مدیر روزنامه «ایران آزاد» شروع به کار کرد و مقالاتی چند هم

محمدحسین رکن‌زاده آدمیت، یا سالک شیرازی در سال ۱۳۱۷ ه.ق متولد شد. در پنج سالگی به مدرسه سعادت بوشهر رفت. در نوجوانی در سال ۱۳۳۴ ه.ق (۱۲۹۵ ه.ش) همزمان در تجارت‌خانه مرحوم آقا محمدباقر بهبهانی به‌عنوان منشی مشغول به کار شد. در همان سال پدرش به علت ابتلا به بیماری وبا فوت کرد. او پس از فوت پدر با خانواده به بوشهر بازگشت و به کار تجارت و همچنین به مطالعه و تکمیل تحصیلات خود پرداخت. در سال ۱۳۳۸ ه.ق به زیارت مشاهد متبرکه در عراق رفت و چون بازگشت دیگر میلی به ماندن در بوشهر نداشت، پس رهسپار شیراز شد. در این شهر به علت نداشتن پول و سرمایه کافی، شغل آبا و اجدادی خود یعنی تجارت را رها کرد.

در شیراز، به سبب علاقه بسیار زیاد به تحصیل علم و معرفت و مطالعه و همچنین بیزاری از مشاغل آزاد، کتاب‌خانه و قرائت خانه آدمیت را تأسیس کرد و همزمان برای تأمین مخارج زندگی و امرارمعاش خانواده‌اش به خرید و فروش کتاب مشغول شد. وی برای تحصیل و کسب علم و دانش و معرفت هم در مدارس قدیمه شیراز و هم در محل کتاب‌خانه از محضر اساتید و دانشمندان زمان خود از جمله: سیدابراهیم یزدی متخلص به مهبا، میرزا محمدصادق فسایی، میرزا علی مازندرانی و ... بهره برد و به تحصیل ادبیات فارسی و عربی و منطق و لغت و مقداری فلسفه و نکات و اشارات عرفانی و راه و رسم و سیر و سلوک و حسابداری همت گماشت. به گفته خود وی «بیشتر در لغت عربی و فارسی و کتاب‌شناسی پیشرفت کردم.» (رکن‌زاده آدمیت، ۱۳۳۹، ج ۳: ۲۸-۲۷) با توجه به اوضاع و شرایط سیاسی



در بارگه جمشید یاد آر زروئین تن
ز آتشکده آبی جو، بر تربت رستم زن
رو نوذر و طوس آور، در خدمت
کیخسرو
در ماتم کیکائوس، هی نعره به ماتم
زن
گردان جهان را گو خیزید ز جا یکسر
آنگه علم کاوه بر قبه و پرچم زن
خون جگر خسرو در جام پیایی کن
بر یاد لب شیرین هی باده دمامد زن
...» (همان: ۳۹۴)
سالک شیرازی



به مخاطب ارائه کند. به عبارت دیگر: «رمان تاریخی آینه اوضاع و احوال و گذشته ملت‌هاست.» (آرین‌پور، ۱۳۷۲، ج ۲: ۲۳۹)

دلیران تنگستانی: حماسه مقاومت

کتاب دلیران تنگستانی که اولین تصنیف مرحوم آدمیت است، روایت مبارزه و مقاومت مردم جنوب ایران در برابر تجاوز نیروهای انگلیسی و تصرف این بخش از خاک کشور به دست این بیگانگان است که به شکل یک رمان تاریخی به نگارش درآمده است. به عبارت دیگر دلیران تنگستانی بیان‌کننده دل‌آوری‌ها و شجاعت‌های فرزندان این خطه از خاک ایران است که جوانمردانه و بدون هیچ ترسی از دشمن علم مبارزه را برافراشته و با بذل جان خویش در راه وطن اعلام کردند که مرگ با عزت به از زندگی با ذلت و بندگی است. نویسنده حوادث تاریخی را در قالب داستان ریخته و «... این وقایع را به صورت نیمه تاریخ و نیمه داستان ...» به رشته تحریر درآورده است. (همان: ۲۳۰)

هدف و غرض رکن‌زاده آدمیت از نوشتن دلیران تنگستانی همان‌طور

تحقیق و جست‌وجو برای کسب علم و دانش و معرفت در اوایل دهه ۱۳۵۰ ه.ش چهره در نقاب خاک کشید. (فروزانی، ۱۳۷۳: ۷) و حاصل یک عمر دانش‌پژوهی خود را که مشتمل بر ۹ اثر است برای آیندگان به یادگار گذاشت.^۱ در ادامه این نوشتار به معرفی و شرح توضیح این آثار می‌پردازیم.

آثار محمدحسین رکن‌زاده آدمیت

چنان‌که گفتیم حاصل تلاش‌های علمی رکن‌زاده آدمیت نه اثر ارزشمند است که تمام آن‌ها به چاپ نرسیده است. این آثار عبارت‌اند از:

۱. **دلیران تنگستانی** (که چاپ اول آن در سال ۱۳۱۰ ه.ش بوده است).
۲. **فارس و جنگ بین‌الملل** (در دو جلد و جلد اول آن در سال ۱۳۱۲ چاپ شده است).
۳. **رساله کلمات و اصطلاحات جدید** (در سال ۱۳۱۶ ه.ش در تهران چاپ شده است).
۴. **رساله اغلاط مشهوره** (در سال ۱۳۲۵ ه.ش در تهران چاپ شده است).
۵. **دانشمندان و سخن‌سرایان فارس** (در چهار جلد به چاپ رسیده است).
۶. **منشآت آدمیت**
۷. **دیوان اشعار** (چاپ نشده)
۸. **منتخب ایرانشهر یا اصول آدمیت** (ناتمام)
۹. **منتخب برهان قاطع** (ناتمام). (همان: ۲۹)

دلیران تنگستانی و فارس و جنگ بین‌الملل: این دو کتاب را از نوع رمان تاریخی دانسته‌اند. رمان تاریخی ترکیبی از داستان و تاریخ است که در آن نویسنده سعی می‌کند حوادث و رویدادهای تاریخی را در قالب داستان

در آن به چاپ رساند. اما این روزنامه توقیف و تعطیل شد. (همان: ۲۸)

شادروان آدمیت در سال ۱۳۰۸ ه.ش کتابخانه آدمیت (انتشارات و کتابفروشی) را تأسیس کرد و تا سال ۱۳۱۴ که بازار کتاب کساد شد و دیگر دخل و خرج با هم جور در نمی‌آمد به این کار اشتغال داشت. سپس از روی ناچاری وارد خدمت در وزارت دارایی شد و تا سال ۱۳۳۳ که به کتابخانه مجلس شورای ملی منتقل شد به کار دولتی پرداخت.

در کتابخانه مجلس شورای ملی به فهرست‌نویسی کتاب‌های خطی پرداخت و این کار را تا سال ۱۳۳۸، یعنی سال بازنشستگی ادامه داد. وی در سال ۱۳۳۱ به عضویت پیوسته انجمن ادبی فرهنگستان ایران پذیرفته شد. (همان: ۲۹-۲۸)

آدمیت از فرزندان وطن‌دوست و ادیبان محقق بود و در انجمن ادبی «شب‌های شیراز» حضور مداوم و پیوسته داشت. (امداد، ۱۳۷۲: ۳۸۲-۳۸۱)

آدمیت یا همان سالک شیرازی، گاهگاهی قصیده یا غزلی نیز می‌سرود. در زیر سه بیت از اشعار وی آورده شده است:

گرفت قلبم از این تیره‌گون سرای
ملال

که حاصلش همه رنج است بهر اهل
کمال

تباه کرده همه عمر را به کسب هنر
نبرده سود و نیاورده جز عذاب و نکال

بسی دریغ که خون خوردم و
ندانستم

«که قصد مرد به علم است و قدر
علم بمال»

مصرع آخر این ابیات از جلال‌الدین دوانی (متوفی ۹۰۸ ه.ق) است.

سرانجام محمدحسین رکن‌زاده آدمیت پس از یک عمر مطالعه،



می دهد. سپس از اولین رزم دلیرانه تنگستانی‌ها با نیروهای انگلیسی که برای انصراف ایران از محاصره شهر هرات در سال ۱۲۷۳، که دروازه ورود به هندوستان محسوب می شد، شهر بوشهر را متصرف شدند سخن به میان آورده و جان فشانی‌های آن دلاوران را ستوده است. (همان: ۵۹-۵۳) اما کتاب راجع به ایثار و فداکاری سه سردار وطن دوست و شجاع به نام‌های **رئیسعلی خان ضابط و کدخدای دلوار، زائر خضر خان ضابط آهرم و شیخ حسن خان ضابط** چاکوتاه است، (همان: ۵۷) که با مشاهده تصرف خاک کشورشان توسط نیروهای انگلیسی و ظلم و ستمی که آن بیگانگان در حق ایرانیان روا می دارند علم مبارزه و قیام را برافراشتند و تا هنگام شهادت از مبارزه برای آزادی دستنکشیدند.

که در دیباچه این اثر آورده، این است که: «... نویسنده را جز زنده کردن نام دلاوران وطن دوست ایرانی و تشویق و بیداری احساسات وطن خواهی غرضی نیست...» (رکن زاده آدمیت، بی تا: ۶۵)

سعید نفیسی در تقریظی که بر این کتاب نوشته است اعتقاد دارد: «... برای ذکر وقایع، هیچ پیرایه و جامه‌ای بهتر از لباس داستان نیست... و تاریخی که به صورت داستان درآمده باشد هرگز از ذهن خواننده بیرون نمی رود...» (همان: ۱۰)

از دیگر کسانی که بر این کتاب تقریظی نوشته‌اند، محمدعلی جمالزاده نویسنده مشهور معاصر است که می نویسد، این کتاب «... در واقع دستور شهامت و شجاعت و غیرت ملی است...» (همان: ۱۲)

جمالزاده همچنین کتاب دلیران تنگستانی را رمانی تاریخی می داند که بخش تاریخی آن بر بخش رمانی آن چربش دارد. (همان: ۲۰)

رکن زاده آدمیت در آغاز کتاب با معرفی شرایط جغرافیایی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی جنوب ایران به خوانندگان به ویژه به کسانی که از اوضاع این منطقه از کشور آگاه نیستند، یک آشنایی کلی به دست

می دهد. سپس از اولین رزم دلیرانه تنگستانی‌ها با نیروهای انگلیسی که برای انصراف ایران از محاصره شهر هرات در سال ۱۲۷۳، که دروازه ورود به هندوستان محسوب می شد، شهر بوشهر را متصرف شدند سخن به میان آورده و جان فشانی‌های آن دلاوران را ستوده است. (همان: ۵۹-۵۳) اما کتاب راجع به ایثار و فداکاری سه سردار وطن دوست و شجاع به نام‌های **رئیسعلی خان ضابط و کدخدای دلوار، زائر خضر خان ضابط آهرم و شیخ حسن خان ضابط** چاکوتاه است، (همان: ۵۷) که با مشاهده تصرف خاک کشورشان توسط نیروهای انگلیسی و ظلم و ستمی که آن بیگانگان در حق ایرانیان روا می دارند علم مبارزه و قیام را برافراشتند و تا هنگام شهادت از مبارزه برای آزادی دستنکشیدند.

فارس و جنگ بین الملل: روایت دلاوران وطن دوست

رکن زاده آدمیت پس از اتمام کتاب دلیران تنگستانی شروع به تألیف کتاب فارس و جنگ بین الملل کرد. این کتاب به گفته خودش جلد دوم دلیران تنگستانی به حساب می آید.

هرج و مرج رسیده بود بر هر فرد حساس ایرانی واجب بود که تفنگ بر دوش و شمشیر در کف گیرد و به میدان جنگ شمال و جنوب شتابد.» (همان: ۲-۳) وی که در طول نوشتن این کتاب به سختی‌ها و موانع زیادی برخورد کرده است، علت این نگارش را ستایش و سپاس از فداکارانی می‌داند که خالصانه جان خود را برای حفظ استقلال و آزادی وطن فدا کرده‌اند. (همان: ۵)

محمدعلی جمالزاده، در تقریظی که بر این کتاب نوشته، از رکن‌زاده آدمیت خواسته است که برای خدمت به زبان فارسی تا جایی که ممکن است گفتارهای این کتاب را به لهجه معمولی در فارس نوشته شود. وی نیز برای احترام به جناب جمالزاده (قبل از چاپ نهایی) در چند جای از این تصنیف از لهجه‌های معمولی شیرازیان و دشتستانیان استفاده کرده است. اما بیشتر کتاب به زبان فارسی نوشته است و علت این امر را این می‌داند که اگر گفتارها به صورت لهجه نوشته شوند، قرائت و تفهیم مطالب دشوار می‌نماید و نویسندگان ناگزیر از این می‌شود که برای هر کلمه توضیحاتی بیاورد که امری بس دشوار است. (همان: ۷-۸)

البته یحیی آرین‌پور «فارس و جنگ بین‌الملل» را جلد دوم یا دنباله وقایع کتاب دلیران تنگستانی نمی‌داند. بلکه معتقد است که حوادث این کتاب رویدادهای دیگری است که همزمان با رخدادهای کتاب «دلیران تنگستانی» در فارس و به‌ویژه در مرکز آن شیراز رخ داده است. (آرین‌پور، ۱۳۷۴، ج ۳: ۲۳۱)

دانشمندان و سخن‌سرایان فارس
دایرةالمعارف عالمان بزرگان فارس

کتاب چهارجلدی دانشمندان و سخن‌سرایان فارس اثری جامع، حاوی شرح حال اهل فرهنگ و ناموران سرزمین فارس است. مؤلف در این کتاب به بیان احوال علما و بزرگان علم و ادب خطه فارس از شروع دوران اسلامی تا روزگار معاصر خود پرداخته و می‌نویسد: «... بنا را بر آن گذاشتم که شرح حال حکما، عرفا، فقها، ادبا، شعرا، اطبا، نویسندگان، نقاشان و خوش‌نویسان سرزمین هنرخیز فارس را ... با ذکر اسناد و مدارک لازمه به رشته تحریر درآورم ...» (رکن‌زاده آدمیت، ۱۳۳۷، ج ۱: ص ج)

ارکان سخن: پژوهشی در زبان‌شناسی

کتاب ارکان سخن اثر ادبی ارزشمندی است که نشان می‌دهد مؤلف به اندازه خود در ادبیات آگاهی و توانایی داشته است. این تألیف در واقع بررسی زبان فارسی رایج در زمان مؤلف است. وی در این کتاب به معرفی واژگان غلط و اشتباهی که کاربرد آن‌ها در جامعه رایج شده می‌پردازد و ضمن بیان شکل صحیح و معنی آن واژگان، برای هر یک مثال‌ها و توضیحاتی می‌آورد.

رکن‌زاده آدمیت هدف خود را از نوشتن این کتاب این‌گونه بیان می‌کند: «... مقصود بنده از نوشتن «اغلاط مشهوره» همین بوده است که به مبتدیان و نوآموزان یادآور شوم که غلط‌های مشهور کدام است ...» (رکن‌زاده آدمیت، ۱۳۴۷: ۷)

وی برای نشان دادن اهمیت و ارزش استفاده از واژگان در جای خود و به‌طور صحیح، بر روی جلد کتاب خود این بیت حماسه‌سرای بزرگ ایران، حکیم ابوالقاسم

فردوسی را آورده است:
سخن بهتر از گوهر آبدار
چو بر جاگه خود بر بندش به کار

هفته‌نامه «آدمیت»

رکن‌زاده آدمیت در ۲۰ شهریور ۱۳۰۴ با نوشتن نامه‌ای به وزارت فرهنگ وقت، صدور مجوزی برای تأسیس هفته‌نامه «آدمیت» را درخواست کرد. این تقاضا پس از طی مراحل مورد قبول واقع شد و وزارت فرهنگ در ۲۹ فروردین ۱۳۰۵ اجازه‌نامه تأسیس این نشریه را صادر کرد. اما این هفته‌نامه به دلایلی به‌طور منظم چاپ نمی‌شد. در صفحه آغازین هفته‌نامه این مصرع از اشعار خواجه سخن سعدی، درج شده بود که به‌نظر می‌رسد با نام و همچنین هدف مرحوم آدمیت در این نامگذاری مناسبتی داشته است:

تن آدمی شریف است به جان آدمیت

پی‌نوشت

۱. یحیی آرین‌پور در کتاب «از نیما تا روزگار ما» تاریخ فوت رکن‌زاده آدمیت را اواخر آبان ۱۳۵۲ ذکر می‌کند. (آرین‌پور، ۱۳۷۴، ج ۳: ۲۳۰)

منابع

۱. آرین‌پور، یحیی، از صبا تا نیما، تهران، انتشارات زوآر، ۱۳۷۲.
۲. از نیما تا روزگار ما، تهران، انتشارات زوآر، ۱۳۷۴.
۳. امداد، حسن، (بی‌تا)، شیراز در گذشته و حال، (بی‌جا)، انتشارات «ما».
۴. —: انجمن‌های ادبی شیراز، (بی‌جا)، انتشارات «ما»، ۱۳۷۲.
۵. رکن‌زاده آدمیت، محمدحسین، دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، تهران، کتاب‌فروشی‌های اسلامی و پیام، جلد‌های ۱-۴، ۱۳۴۰-۱۳۳۷.
۶. —: ارکان سخن، تهران، مؤسسه مطبوعاتی شرق، ۱۳۷۴.
۷. —: فارس و جنگ بین‌الملل، تهران، انتشارات اقبال، ۱۳۴۹.
۸. —: (بی‌تا)، دلیران تنگستانی، تهران، انتشارات اقبال.
۹. رومی، سیروس (۱)، تاریخ مطبوعات فارس: دوره رضا شاه، شیراز، نوید شیراز.
۱۰. —: (۲)، شناسنامه مطبوعات فارس از آغاز تا امروز، شیراز، ۱۳۸۸.
۱۱. فروزانی، ابوالقاسم، «رکن‌زاده آدمیت راوی پرشور حماسه جنوب» روزنامه خبر جنوب - ضمیمه روزنامه صبح ایران، یکشنبه ۲۱ فروردین ۱۳۷۳.

حاج آخوندبزرگ مردی از دیار فریدونشهر

ناهدقلانی

دبیر تاریخ، فریدونشهر

اشاره

یکی از اقوام ایرانی کمتر شناخته قوم گرجی است. گرجی‌ها در استان اصفهان به خصوص غرب آن زندگی می‌کنند. کوچاندن گرجی‌ها به ایران در عصر صفویه و در پی حملات شاهان صفوی به گرجستان صورت گرفت و اوج آن در عصر شاه عباس اول بود. در این حملات بیش از ۲۰۰ هزار گرجی به ایران کوچانده و در نواحی مختلفی از جمله مازندران، فارس، قزوین و اصفهان اسکان داده شدند.

گرجیانی که روانه ایران شدند به دلیل صداقت و شایستگی به سرعت پله‌های ترقی را پیمودند و برخی از آن‌ها مسلمان شدند و به بالاترین مقام‌های کشوری و لشکری دست یافتند که از معروف‌ترین آن‌ها **الله‌وردی خان** و فرزندش **امام قلی خان** بودند. **فریدونشهر** که مرکز شهرستانی به همین نام در استان اصفهان است در گذشته‌های دور جزو منطقه پرتیکان از ایالت‌های مهم ایران باستان به‌شمار می‌رفته است. سنگ بنای اولیه این شهر به دست گرجی‌ها و در سال ۱۰۱۳ هـ. ق در زمان شاه عباس نهاده شد.

پاره‌ای از اجداد گرجیان فریدونشهر کنونی پس از ورود به این منطقه برخلاف آرامنه، که بر مسیحی بودن خود پافشاری کردند، با اشتیاق فراوان دین اسلام و مذهب تشیع را برگزیدند. نقل داستان‌ها و رویدادهای مختلف مبنی بر عنایت ائمه اطهار به این مردم توسط پدران و مادران گرجی عمق ایمان و اعتقاد و توسل این مردم به ائمه اطهار (ع) را اثبات می‌کند.

کلیدواژه‌ها: گرجی‌ها، تشیع، گرجی‌های فریدونشهر، قوم گرجی، دین اسلام، تشیع در ایران

مقدمه

گرجی‌های منطقه فریدن به دستور شاه عباس اول در سال‌های ۱۰۲۵ و ۱۰۲۶ هجری از گرجستان به ایران منتقل شدند. دسته‌ای از آن‌ها به منطقه فریدن، که دروازه ورود عشایر و ایل‌های بختیاری به اصفهان بود، اعزام شدند. از نقطه نظر مراسم و اعتقادات مذهبی و غیره وجه اشتراکی میان گرجی‌ها با سایر طوایف ایرانی به چشم می‌خورد و این شاید بیشتر به خاطر آن است که گرجی‌ها برخلاف آرامنه، تغییر مذهب دادند و با ایرانیان آمیزش کردند، اما تغییر زبان ندادند.



پاره‌ای از گرجیان فریدونشهر، برخلاف ارامنه که بر مسیحی بودن خود پافشاری کردند، با اشتیاق فراوان دین اسلام و مذهب تشیع را برگزیدند

اسارت گرفتن آن‌ها و تصرف سرزمین‌های آباد گرجستان نیز بود.

اوج حملات صفویان به گرجستان در زمان شاه عباس اول بود. وی و سردارانش به دفعات به گرجستان، تاختند. در طی این حملات بیش از دویست هزار گرجی به ایران کوچانده شدند و نزدیک به همین تعداد نیز به قتل رسیدند. گرجی‌های مسلمان ایرانی همواره دوشادوش ایرانیان بوده و صدای آزادی و استقلال وطن را سر داده‌اند و حتی در انقلاب مشروطیت نیز فداکاری‌هایی کرده‌اند.

حاج آخوند بزرگ

فرهنگ و ادبیات گرجیان فریدونشهر تا همین اواخر، یعنی سال‌های آغاز انقلاب اسلامی به صورت شفاهی بود و سند و مدرک مکتوبی به زبان گرجی از آن‌ها وجود نداشت. لذا هر آنچه از این مردمان داریم فرهنگ شفاهی سینه‌به‌سینه است؛ یعنی بازگفته‌های پدران برای فرزندانشان و دیگر هیچ.

با وقوع انقلاب اسلامی در ایران و سپس وقوع تحولاتی در سطح بین‌المللی از جمله فروپاشی شوروی سابق، زمینه رشد و شکوفایی زبان و ادبیات و در مجموع فرهنگ گرجیان ایرانی فراهم

گرجیانی که در زمان شاه عباس به اصفهان مهاجرت کردند ابتدا در محله «عباس‌آباد» اصفهان زندگی می‌کردند و پس از مدتی با تأسیس شهر «نجف‌آباد» توسط «شیخ بهایی» به نجف‌آباد انتقال یافتند. عده‌ای از آنان که دارای خصال ستیزه‌جویی و جنگاوری بودند، به دستور شاه عباس، جهت حفظ منطقه فریدن و در ضمن جلوگیری از حملات و غارتگری‌های اقوام دیگر به پایتخت، و نیز با توجه به آب و هوای مساعد و مزارع و شکارگاه‌های مناسب در فریدن، در این ناحیه اسکان داده شدند، و این بهترین روش نابودی گرجی‌ها از نظر شاه عباس بوده، تا هم انتقام نابودی سپاهش در مارتقویی را از جنگاوران گرجی بگیرد، و هم آنان را سدی در مقابل یورش‌های ایلات قرار دهد.

جمعیت مهاجران گرجی به فریدن را چیزی حدود ۳۰ الی ۴۰ هزار نفر برآورد کرده‌اند که هفت هزار خانوار را تشکیل می‌دادند، البته به دلیل مهاجرت‌های مجدد آنان، جمعیت گرجیان ساکن در منطقه افزایش چشم‌گیری نداشته است.

حمله‌های پادشاهان صفوی به گرجستان بیشتر با بهانه گسترش اسلام و جهاد با کفار صورت می‌گرفت، اما می‌توان احتمال داد که نیت آن‌ها غارت کلیساهای گرجستان و اموال گرجیان و به

**باوقوع انقلاب
اسلامی در ایران
وسپس وقوع
تحولاتی در سطح
بین‌المللی از جمله
فروپاشی شوروی
سابق، زمینه‌رشد
وشکوفایی زبان و
ادبیات و در مجموع
فرهنگ گرجیان
ایرانی فراهم گردید
به طوری که در حال
حاضر پژوهش‌های
زیادی دربارهٔ زبان
و ادبیات این مردم
صورت گرفته است**

گردید به طوری که در حال حاضر پژوهش‌های زیادی دربارهٔ زبان و ادبیات این مردم صورت گرفته است.

بنا به روایت‌های نقل شده از سوی بزرگان این دیار، در زمان‌های نه چندان دور یعنی دویست سال گذشته سلسلهٔ روحانیت در فریدونشهر از منزلت ویژه‌ای برخوردار بوده است. تعداد روحانیون گرجی نسبت به جمعیت ساکن در این وادی کم نبوده به طوری که «آخوره»، یکی از شهرهای این منطقه، به دارالمؤمنین مشهور شده است.

یکی از روحانیون شهیر و برجستهٔ این ناحیه حاج آخوند بزرگ بوده که در اوایل این قرن می‌زیسته است. آنچه از خصوصیات فردی این روحانی در میان مردم نقل شده اینکه وی مردی اجتماعی و یک روحانی مردمی بوده است. به طوری که در زمان مراجعهٔ مأمور دولتی به این ناحیه، برای آماده نمودن زمینه برای صدور شناسنامه، مأمور با حاج آخوند شور و مشورت داشته و در مواردی نیز کمک و یاری‌رسان دیگر مأموران دولتی می‌شده است تا شناسنامه‌ها به سهولت صادر شود و در اختیار مردم قرار گیرد.

کمک به سربازگیری

در سال‌های اولیهٔ حکومت رضاخان سربازگیری

در آخورهٔ بالا (فریدونشهر) آغاز شد. در ابتدا مردم از کم و کیف کار اطلاع چندانی نداشتند و به این کار تن نمی‌دادند. لذا مأموران سربازگیری که يك درجه‌دار و دو نفر سرباز بودند ناچار شدند با خان به شور بنشینند تا بلکه راهی برای حل این مشکل بیابند. خان هم از حاج آخوند بزرگ کمک می‌گیرد و پس از دعوت و مشورت با وی قرار می‌شود هنگام برگزاری نماز جماعت در مسجد حاج آخوند مسئله را برای مردم بیان کند و آن‌ها را به اجرای این امر مهم ترغیب نماید. در نهایت وی با سخنرانی در یکی از اعیاد اسلامی توانست مردم را به خوبی توجیه کند و کار را فیصله دهد به طوری که بعد از دو روز وقتی جلوی پاسگاه آخوره میز و صندلی‌ها را چیدند و مسئولین با خان محل و حاج آخوند هم آمدند مردم پیرامون آن‌ها گرد آمدند و کار سربازگیری را با تخفیفاتی کلی و جزئی آغاز کردند؛ مثلاً از جوانان هر خاندان يك نفر را به سربازی بردند ... و

حل اختلافات ملکی

در گذشته برای رسیدگی به اختلافات محلی در آخوره محکمه‌ای وجود نداشت و اگر دعوا یا اختلافی پیش می‌آمد با پادرمیانی «تسرتترهای» محلی کار فیصله می‌یافت و در



صورت حاد شدن مسئله پای آخوند محل را به میان می‌کشیدند تا وی به «تسرترها» کمک کند و کار را به سرانجام برساند زیرا حرف او برای همه قابل قبول بود.

همیاری در کارهای مسجد

در مرکز آخوره زیر پل «بارانانی» سمت چپ مسجدی بوده که با همکاری و همیاری اهالی آخوره احداث شده بوده است. در اصلی این مسجد به سمت شمال ساختمان، باز می‌شده است. روزی از روزها که مراسمی در مسجد در حال اجرا بوده و به رسم محل، روحانیون به نوبت یکی پس از دیگری به منبر می‌رفتند و روضه می‌خواندند و از قضا برف زیادی هم آمده بود و تردد را برای مردم بسیار مشکل کرد. حاج آخوند در گوشه‌ای نشسته بود که فردی می‌آید و پیش وی می‌نشیند و اعتراض می‌کند که مسجد مال همه است چرا باید اهالی محله جنوبی مسجد برای ورود به آن تمام میدان را دور بزنند تا وارد مسجد شوند؟! حاج آخوند با وی حال و احوال می‌کند و وی را آرام می‌سازد و می‌گوید: این هم راه حلی دارد. بعد از چند دقیقه که نوبت منبر وی می‌شود سر منبر مسئله را مطرح و از مردم سؤال می‌کند: «آیا کسی یک درب ندارد تا در قسمت جنوبی مسجد هم دری به طرف محله پایینی باز کنیم تا اهالی آن محله هم راحت باشند؟!» یکی از خان‌های محلی بلند می‌شود و می‌گوید: به نجار روبه‌روی مسجد سفارش دهید دری بسازد مزدش را من می‌دهم؛ و بدین ترتیب پس از یک هفته در بزرگی در ضلع جنوبی مسجد، مشرف بر پیاده‌رو رودخانه، نصب می‌شود.

برگزاری مراسم تاسوعا و عاشورا

برگزاری مراسم عزاداری ابا عبدالله الحسین (ع) در آخوره بالا از دیرباز جزء جدایی‌ناپذیری از اعتقادات این مردم بوده و در تمامی ادوار با داشتن کمترین امکانات این مراسم را به بهترین نحو ممکن اجرا کرده‌اند و علاوه بر استفاده از واعظ‌های محلی از خارج منطقه یعنی خوانسار و گلپایگان هم واعظ و تعزیه‌خوان می‌آورده‌اند. سامان بخشیدن به این کارها نیز به عهده روحانیون و به‌ویژه حاج آخوند بوده است. برپایی کتل (علم‌های بلند، یعنی چوب‌هایی که با پارچه‌های سبز پوشیده شده بود و حاجتمندان

به آن پارچه و نذورات می‌آویختند، در اول و آخر دسته‌های عزاداری یکی از مشخصه‌های عزاداری در این وادی بوده است.

پیرامون عشق و علاقه مردم گرچی فریدونشهر به سرور و سالار شهیدان و یاران باوفایش سخن‌ها و نوشته‌های فراوانی موجود است. برای نمونه در سال ۱۹۲۷ میلادی جهانگردی گرچی به نام «امباکو چلیدزه» از شوروی سابق سفری به ایران داشته و از فریدونشهر هم بازدید می‌کند و این بازدید او با ایام سوگواری ابا عبدالله الحسین مصادف می‌شود.

وی پس از حضور در فریدونشهر و مشاهده میزان عشق و علاقه مردم گرچی به ساحت اهل بیت آنچنان متأثر می‌شود که برنامه سفر خود را تغییر داده و دهه اول محرم را در فریدونشهر می‌ماند و همه روزه به همراه عکاسی که همراهش بوده در مجالس و دسته‌های عزاداری حضور می‌یابد.

ماحصل این حضور مجموعه ۱۳۰ عکس و گزارش از فریدونشهر است که در کتابی به نام «سفرنامه امبا کوچلیدزه» چاپ شده است. گوشه‌ای از ترجمه این سفرنامه را می‌خوانیم:

«به فریدن که رسیدم دقیقاً ایام تعطیلات محرم بود. مردم برای شرکت در مراسم عزاداری مهیا می‌شدند. روز دوم حضورمان مراسمی به عنوان «شخصی، خسی» با حضور دستجات و گروه‌های مجزا و جدا جدا انجام می‌گرفت». چلیدزه احتمالاً تلفظ سریع حسین حسین را دقیقاً متوجه نشده و آن را به این شکل یاد کرده است:

«هنگامی که مردم تمام آبادی را دور زدند به‌صورت گروهی و دسته‌جمعی در کنار آبادی، در میدانی مخصوص که تعیین شده بود مجتمع گردیدند. افراد و دسته‌جات در صف‌هایی در کنار هم زنجیروار ایستاده و سینه‌زنی می‌کردند. برخی نیز زنجیر بر پشت خود می‌زدند.» چلیدزه گزارش خود را این‌طور ادامه می‌دهد: «پس از این مشغول اجرای مراسمی شدند که تعزیه نام دارد، اجرای مراسم به زبان فارسی بود و با ریاست سیدی فارسی زبان انجام می‌شد. سید در اجرای مراسم بهترین نقش را ایفا می‌کرد، وی به راستی صدایی بسیار رسا و دلنشین داشت، دارای گریم در چهره نبود، اما بقیه هنرمندان تعزیه دارای گریم بودند، موضوع اصلی مراسم

جهانگردی گرجی
به نام «امباکوچلیدزه»
پس از حضور در
فریدونشهر و مشاهده
میزان عشق و علاقه
مردم گرجی به ساخت
اهل بیت آنچنان متأثر
می شود که برنامه سفر
خود را تغییر داده و
دهه اول محرم را در
فریدونشهر می ماند
و همه روزه به همراه
عکاسی که همراهش
بوده در مجالس و
دسته های عزاداری
حضور می یابد

بیان چگونگی شهادت امام حسین (ع) و بارانش بود.»

نظارت بر آسیابها

فریدونشهر در دره ای کوهستانی قرار دارد. در آن زمان آسیابهای زیادی که با آب رودخانه های فصلی کار می کردند و اغلب متعلق به خانه های محلی بودند وجود داشته است. روزی از روزها حاج آخوند به همراه خدمتکارش که از قضا مقداری جو برای آسیاب کردن به آسیاب می برده به آسیاب محله «کازومانی» می رود، وقتی داخل آسیاب می شود صدای التماس رعیتی را می شنود که از آسیابان به اصرار می خواهد تا گندمش را آرد کند، ولی آسیابان سمج جواب رد می دهد. در این حال خدمتکار حاج آخوند از آسیابان نوبت می خواهد، آسیابان به او می گوید: همین الان برو بالای سکو و سرکیسه جوال را باز کن و آماده باش تا صدایت کنم و گندم را بریز داخل قیف تا آسیاب شود. در همین اثنا حاج

آخوند با صدای بلند سلامی به آسیابان می کند. وی که جا خورده بوده برمی گردد و جواب آقا را می دهد. حاج آخوند می گوید: مرد حسابی! مگر آسیا به نوبت نیست؟! اول باید این آقای که جلوتر از ماست گندمش آرد شود و بعد مال ما.

صحبت با دشتبان

روزی عده ای برای حاج آخوند خبر آوردند که دشتبان ما قهر کرده و برای نگهبانی از گندمزارها حاضر به همکاری نیست. حاج آخوند پیش دشتبان می رود و با او صحبت می کند و دلیل کارش را می پرسد. دشتبان هم که گویا دستمزد سال پیش خود را از یکی از مالکان محلی نتوانسته بود دریافت کند لب به شکوه از آن مالک باز می کند و ضمناً ناتوانی و ضعف خود می گوید. حاج آخوند با دشتبان به در خانه آن ملاک می رود. درب خانه را که می زند نوکر خانه در را باز می کند. حاج آخوند می پرسد صاحب خانه ات کجاست؟ وی حرفی نمی زند و به اندرونی می رود و اربابش را خبر می کند. ارباب دم در می آید از حاج آخوند استقبال می کند و از وی می خواهد تا به اندرونی درآید. حاج آخوند به وی می گوید اول برو حق این مسلمان زحمت کش را بیاور و به وی بده! ارباب به داخل خانه بازمی گردد و حق دشتبان را که مقداری گندم بوده بر گرده نوکرش گذاشته به دشتبان می دهد. دشتبان راضی به سوی خانه اش می رود. مالک خانه باز به حاجی تعارف می کند که به داخل خانه بیاید اما وی در پاسخ می گوید: «کسی که حق سال گذشته زحمت کشی را تا این سال در خانه اش نگه دارد خانه ای ندارد بلکه انباردار است، برو به انبار خودت برس و دیگر از این کارها نکن.»

منابع

۱. مولیانی، سعید، جایگاه گرجی ها تاریخ و فرهنگ و تمدن. اصفهان: انتشارات یکتا، ۱۳۷۹.
۲. طلایی، زهرا، دفتر اسناد. مشهد: سازمان کتابخانه ها، ۱۳۸۱، جلد چهارم.
۳. فلانی، نسرین، گذری مردم شناسختی بر گرجیان ایران. اصفهان: گلین، ۱۳۸۹.
۴. صفت گل، منصور، اعتراف نامه همراه با رساله شناخت. تهران: کتابخانه، ۱۳۸۸.
۵. وبگاه خبرنامه ایرنا
۶. وبگاه www.gorjianjavan.blogfa.com





مراسم عزاداری محرم



قلعه دختر آتشکده یا چیزی دیگر؟

مسعود جوادیان

یک ساعت و نیم راهپیمایی به چشمه ده تنگه رسید. ما ۵ نفر بودیم که برای دو نفر مان رسیدن به چشمه به منزله پایان کار بود، اما سه نفر دیگر، پس از استراحت، به راه ادامه دادیم. قلعه دختر بر فراز قله‌ای به همین نام قرار دارد با ارتفاع ۳۱۸۰ متر و شیب نسبتاً تند، که در بازگشت قدری آزار دهنده است.

پس از حدود دو ساعت کوه‌پیمایی به قله رسیدیم. بر فراز قله بقایای بنایی دیده می‌شود که از سنگ و ساروج ساخته شده. خرابی بنا نه تنها به دلیل گذر زمان و فرسایش است بلکه بیشتر ناشی از حفاری‌های غیرمجاز و دست‌کاری‌های کسانی است که به امید یافتن گنج به جان آن افتاده بودند. داخل بنا تابلویی است که آن را یک آتشکده عهد ساسانی معرفی کرده است.

پس از استراحت و عکاسی و گپ و گفت‌وگو، راه بازگشت در پیش گرفتیم. در بازگشت در این اندیشه بودم که آیا قلعه دختر واقعاً یک آتشکده بوده است؟ یک آتشکده بر فراز کوهی که برای رسیدن به آن باید چندین ساعت طی طریق کرد؟ در این صورت آیا بسیاری از آتش‌پرستان از رسیدن به آن باز نمی‌مانده‌اند؟ به علاوه، برای روشن نگه داشتن آتش، سوخت لازم بوده است. سوخت را چگونه تهیه می‌کرده‌اند؟ همچنین در داخل بنا، جایی که بتوان آن را آتشدان دانست هم دیده نمی‌شود! بنابراین، به نظر من قلعه دختر آتشکده نبوده بلکه نام آن بامسماست! می‌دانیم این نام، عموماً به مکان‌هایی اطلاق شده است که دشمنان و مهاجمان به دست‌یابی و فتح آن قادر نبوده‌اند. پس باید بگوییم یک قلعه، بر فراز این قله بوده است، قلعه‌ای کوچک که برای نگهبانی و دیده‌بانی ساخته بوده‌اند.



قلعه دختر ده تنگه امروزه یکی از مکان‌هایی است که کوهنوردان برای انجام برنامه کوهنوردی آن را انتخاب می‌کنند. برای صعود به قلعه دختر باید به روستای آهار رفت. وقتی از تهران به لواسان می‌روید ورود به لواسان (گلندوک) باید مسیر فشم را در پیش بگیرید. پیش از رسیدن به فشم یک راه فرعی از سمت چپ جاده جدا می‌شود که روستای آهار در انتهای آن واقع است و شما باید از داخل روستا عبور کنید. پس از آهار دو مسیر سیاحتی و کوهنوردی وجود دارد که یکی به مسیر شکر آب معروف است و یکی هم به مسیر قلعه دختر. در سال ۱۳۹۳ من توانستم قلعه دختر را از نزدیک ببینم. گروه ما پس از حدود